

# ایران

سال دهم شماره ۱۱



بروزار شهدای فاجعه قلاتان

## عکسهای

### فاجعه «قلاتان»

مصاحبه با منوچهر هزارخانی  
 مصاحبه با «چای‌اغلی»  
 مقاله‌ای از مصطفی رحیمی  
 سخنرانی عاطفه گرگین در سنج  
 گزارش وقایع سال  
 قیل و قال تاتر در سال ۵۸  
 کودکی چپ و مساله انتخابات

## بحران شدید

### در روابط ایران و آمریکا

مجله هنکی

ایران

سال نخت شماره ۱۱  
۲۰ فروردین ماه ۱۳۵۹

مدرس مسئول: منصور کوشان  
رئیس طبع شورای نویسندگان

شماره حساب مجله ایران ۲۹۰۲۷۹ بانک ایران  
زاین، شعبه سپهبد قمری بنام منصور کوشان  
واریز نموده و فتوکپی فیش بانکی را به صندوق  
پستی ۱۴۴۸ - ۱۱ ارسال نمائید.  
مجاهد ایران در شهرستانها نماینده فعال می پذیرد.  
صفحه آرایین: سوسن ابراهیمی

نوشته ها، مارگوکنده می معابد نویسندگان آن است  
مطالب رسیده، مسرد نمی شود.

ایران تبول هیچ سازمان، گروه و حزبی نیست و  
مجله ای مستقل است.

تلفن: ۶۶۴۵۴۸

تهران، صندوق پستی ۱۴۴۸ - ۱۱

آگهی: ایران

شماره های گذشته مجله ایران را می توانید از  
کتاب فروشی های مروارید، حواری، بنام، رحمان  
کتاب و طهوری خریداری کنید

## بهاران خجسته باد.

هوا دلپذیر شد گل از خاک بر زمین  
پرستو به بازگشت زد نغمه امید  
به جوش آمده است خون درون رگ گیاه  
بهار خجسته باز خرامان رسد ز راه  
به خویشان به دوستان به یاران آشنا  
به مردان نیز خشم که پیکار می کنند  
به آنان که با قلم تباهی درد را به چشم جهانیان دیدند  
از می کنند  
بهاران خجسته باد  
و این بند بندگی و این بار فقر و جهل  
به سرتاسر جهان به هر صورتی که هست  
نگون و گسسته باد  
به خویشان به دوستان به یاران آشنا  
به مردان نیز خشم که پیکار می کنند  
به آنان که با قلم تباهی درد را به چشم جهانیان دیدند  
از می کنند  
بهاران خجسته باد

## وگر مراد نیابیم بقدر وسع بکوشیم

روزهای اول سال تازه، رویدادهای مهمی در ایران رخ دهد. درحالی که مایند به تجربه سال پیش درمی یابیم که اتفاقا در روزهایی که افکار عمومی متوجه رویدادها نیست مردم در سفرند و به دیدن بازدید مشغول و مطبوعات تعطیل است. اتفاقات ناگواری در کشور رخ می دهد. سال گذشته در همین روزها وقایع دردناکیز ترکمن صحرا را شاهد بودیم و امسال اندیشک و دورود و کردستان را که کشتار «قلاتان» - این قارنا و کفر قاسم تازم - هدیه نوروزی مردمی شده که آهنگ کسب خود مختاری کرده اند.

اما، ما کوشیده ایم با عکسهای خوبی که یکی از همکاران از کشتار «قلاتان» تهیه کرده است، کمیون «مروری بر رویدادها» را دست کم در یک گوشه کشور جبران کنیم و تصور می کنیم این عکسها بهتر و برنده تر از هر زبان و سخنی، واقعیت فاجعه را با شما در میان خواهد گذاشت. این را نیز بگوئیم که پیش از این، خبرنگاران عکسها را مروری تصویری از سال ۵۸ فراهم آورده بودند، اما چون عکسهای تازه رسید از انتشار «مرور تصویری ۵۸» چشم پوشیدیم.

دلهان می خواست مانند تمام نشریات، در آغاز سال نو، شعاری داشته باشیم که روی جلد آن نوروز را تبریک و بهاران را خجسته یاد بگوئیم. اما این کاریز میسر نشد. انتشار به تاخیر افتاد و روی جلد به ناگزیر تغییر کرد، و برای نشان دادن عمق فاجعه «قلاتان» تصویری از وقایع آن سامان بر روی جلد نشست. هر آینه نویسندگان و خبرنگاران مجله، با تمام صمیمیتان، نوروز را که یادآور پیروزی آتوهارا برضحاکهاست، تبریک می گویند و آرزو مندند از این پس ملت ایران، نوروزهای بوالع مبارکی داشته باشد.

س - ع

به چرخش درمی آید و این چیزی است که آنها نمی خواهند و نمی بینند. البته می دانند و می دانید درجالی که سرمایه بر همه چیز حاکم است، رهائی از یوغ روابط آن، تا چه اندازه دشوار است، و پیدا نیست که در این کشاکش به چه سرنوشتی دچار آید: به عدم انتشار یا به انتشار مرتب و منظم. باری آنها قول شاعر را پسندیده اند که: «وگر مراد نیابیم بقدر وسع بکوشیم»!

خوشبختانه تاکنون هیچ چیز جز مساله مالی سبب عدم انتشار «ایران» نشده است. و این خود ماهی پس امیدواری است. اما بخاطر همین امر مساله مالی - در این ده دوازده شماره ای که انتشار داده ایم، هیچگاه به انتشار شماره بعدی امید قطعی نداشته ایم. حتی گاه، یاران قطع امید کرده، به جد دور هم نشستند تا در یک تصمیم دسته جمعی از ادامه انتشار صرف نظر کنند، لیکن همواره کسانی ساز جمله یاران خوب ما در مطبوعات - بوده اند که ما را به ادامه راهی که برگزیده ایم تشویق کرده اند و به نحوی از انحاء یاریمان داده اند. خوانندگان نیز با تلفن های خود هر چند تلفن ما چندبار عوض شده و باز خواهد شد - ما را دلگرم کرده اند و امیدهای تازه ای در ما دمیده اند تا کار خود را دنبال کنیم. این همه خوف راه را از دل ما برده است و امیدوارمان کرده که آتوقتی مساله فقط مساله مالی است، می توان گفتان و خیزان حرکتی داشت. جادارد، در اینجا از همه خوبانی که مایه پشت گرمی ما شده اند، سپاسگزار می کنیم.

باری، تاخیر انتشار سبب شده است «مطلب به روال شماره های پیشین در مجله نباشد. «مروری بر رویدادهای هفته» را در این شماره نمی یابید. زیرا آنچه در دست شماست، در واقع به عنوان شماره آخر سال، یا شماره ای که وقایع سال را مرور می کند، فراهم آمده بود. گمان هم نمی رفت که در

شماره ای که اکنون در دست شماست، قرار بود دست کم یک هفته پیشتر انتشار یابد، اما مسائلی که از روز نخست انتشار «ایران» دانستیم ما بوده است. این بار نیز مانع آن شد که مجله به انتشار منظم و مرتبی دست یابد.

مساله اصلی که سبب تاخیر انتشار این شماره شد، به تقریب مانند همیشه گرفتاری مالی بود. یک نشریه برای آنکه بتواند به انتشار منظم خود ادامه دهد، باید امکان تحمل هزینه چندین شماره و شاید چندماه را داشته باشد. «ایران» متأسفانه چنین توانی نداشت و ندارد. ما این مشکل را نه برای آن صراحتاً با شما در میان می - گذاریم که از هم اکنون دست نیاز به سوی خوانندگان خود دراز کرده باشیم، بل برای آنکه صادقانه مشکل خود را مطرح کرده باشیم و ذهنان را مدتها برای یافتن علت عدم انتشار مشغول نکنیم. همینجا، یادآوری کنیم که این به معنای استغای ما از خوانندگان خود نیست. خوانندگان هر نشریه، بزرگترین و معتبرترین پشتوانه آن نشریه هستند. منتها، مافظمانی ممکن است از خوانندگان خود در این زمینه یاری بخواهیم که خیال ما از هر نظر دیگر برای ادامه انتشار مجله راحت شده باشد و متأسفانه در وضع حاضر چنین نیست.

روزنامه نویسی ایران، از آغاز تا کنون، دچار یک مشکل اساسی بوده است: قلم از آن روزنامه نگاران بوده و سرمایه از آن دیگران. گروهی که ایران را منتشر می کند، از آغاز این مشکل را می شناخت. چند تنی - حرفه ای - به تجربه خود، این را دریافته بودند و چند تن دیگر - تازه کار - به تجربه دیگران. برای همین، قصد داشتند و دارند که سرمایه از آن دیگران - و طبعاً سرمایه داران را از میان بردارند، اگر بتوانند! زیرا به تجربه دریافته اند، وقتی سرمایه از آن دیگران باشد، قلمها به ناگزیر به میل سرمایه و سرمایه دار

# نگاهی به وقایع سال

خیانت راه جوخه آتش سهرده بود.

## ۳- ۵۵۵ تروور

روز سوم اردیبهشت يك خبر مثل بمب در ایران قریکند: سرلشکر قری تروور شد. سرلشکر قری اولین رئیس ستاد ارتش اسلامی ایران بود که در جریانهای کردستان متهم به خشونت شده بود، وی چندی بعد از لشکرکشی به کردستان از سمت خود استعفا کرده بود.

درب این واقعه، روز ۱۲ اردیبهشت در سراسر ایران تعطیل عمومی اعلام شد زیرا آیتالله مطهری که بعدا معلوم شد از اعضای شورای انقلاب است تروور شده بود. ساعت ۱۱ شب وقت آیتالله مطهری از منزل دکتر سبحانی خارج می شود يك صدا او را از پشت می خواند، آیتالله مطهری وقتي به عقب برمی گردد گلوله تروور به او را از پای در می آورد. گواينکه گروه «فرقان» در همان اولین ساعات تروور در تماس با روزنامه «آيندگان» مسئولیت قتل آیتالله مطهری را به عهده گرفت لیکن بعضی سخنرانان مذهبی از آن جمله هاشمی رفسنجانی این عمل را به جیب نیت دادند و حتی مراسم تشییع جنازه آیتالله مطهری که به طرز شکوهمندی از مسجد دانشگاه تهران آغاز شد به صورت يك تظاهرات شد - کونیستی درآمد.

شب ۵ خرداد تروور هاشمی رفسنجانی شکست خورد.

بدنبال این تروورهای گروه فرقان برزبانها جاری شد. این گروه بعدا سرمایه داران و بعضی از روحانیان را مدنظر قرار داد و از آنجمله تروور حاج مهدی عراقی و پسرش و حاج مهدیان صاحب موسسه کیهان و تاجر آهن (که تروور او شکست خورد) - تروور آیتالله قاضی طباطبایی در تبریز و تروور آیتالله دکتر منتجب را در تهران انجام داد. تروورهای دیگری نیز در تهران و اصفهان انجام گرفت که عمدتا مسئولیت آنرا گروه فرقان به عهده گرفت.

گروه فرقان تقریبا مدت زیادی توانست با امنیت کامل به انجام نقشه های خود ادامه دهد. اما در اواخر سال جاری شبکه ای از آن به دام افتاد و عاملانی که اقرار به تروور سرلشکر قری، آیتالله مطهری - حاج مهدی عراقی و پسرش - آیتالله قاضی و آیتالله مطهری کردند به جوخه آتش سهرده شدند.

بجاکه اعضای دستگیر شده گروه فرقان نیز کم سروصدا نداشتند، در داخل هیات حاکمه عده ای اصرار داشتند محاکمه این گروه غیرعادی باشد و عده ای عقیده داشتند این محاکمات باید

سال ۱۳۵۸ از نظر رویدادها، سالی پر بار بود. بی تردید این سال، پس از سال انقلاب - سال ۱۳۵۷ - از هر سال دیگری در نیم قرن اخیر متمایز است. توفانی که در گوشه و کنار کشور پرفراست، دادگاههای انقلاب که به محاکمه طاغوتیان نشست، جنگهایی که در کردستان، ترکمن صحرا، انزلی و حوزستان در گرفت، رفراندومها و انتخاباتی که در این سال برگزار شد، امضا گریه هایی که هر روز از سوی انقلابیون انجام شد، همه و همه سال ۵۸ را سالی پر بار جلوه گر می سازند.

همراه این حوادث، سال ۵۸ از يك دیدگاه دیگر سالی پرامنیت است. کشاکشی که در این سال بین نیروهای انقلابی و مردم از يك سو و حکومتیان و تازه به قدرت رسیدگان از سوی دیگر جریان داشت، از آن سالی مهم ساخت. در تمام روزهای این سال انقلاب ادامه داشته است یا دست کم مردم و نیروهای انقلابی سعی داشته اند تا در انقلاب را حفظ کنند. در همین سال نیروهای انقلابی به رغم همه سرکوبیها به رشد قابل توجهی رسیدند، چیزی که ماه امینواری است. مروزی پرویدادها ۵۸ فرصت می دهد پارديگر به اهمیت این سال در تاریخ مبارزه مردم می بینیم.

## ۱- ۵ بار رأی گیری

در تاریخ ایران - یعنی در همین دوران ۷۰ ساله مشروطیت - هرگز ملت ایران این گونه از رأی گیری استقبال نکرده بود. در سال ۱۳۵۸ برای شکل بخشیدن به نهادهای انقلابی ۵ بار رأی گیری شد و در هر يك ملت ایران بزرگترین استقبال را از آن به عمل آورد. رأی گیری نخست برای تبدیل رژیم سلطنتی به رژیم جمهوری اسلامی: ملت با ۲۲ میلیون رأی به آن جواب داد: آری.

رأی گیری دوم: انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان، ۷۵ نماینده از نقاط مختلف کشور برای این مجلس انتخاب شدند.

رأی گیری سوم: رفراندوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، این رفراندوم با ۱۶ میلیون رأی مورد استقبال قرار گرفت.

رأی گیری چهارم: انتخاب رئیس جمهور. این رأی گیری از سوی ۱۴ میلیون نفر مورد استقبال قرار گرفت و بالاخره ابوالحسن بنی صدر بارأی نزدیک به ۱۱ میلیون نفر به عنوان اولین رئیس جمهور کشور اسلامی ایران انتخاب شد.

رأی گیری پنجم: انتخاب ۲۷۰ نفر نمایندگان مجلس شورای ملی.

نکته گفتمی این است: در سه بار رأی گیری (رفراندوم جمهوری اسلامی - تصویب قانون اساسی و انتخاب ریاست جمهوری) تعداد رأی دهندگان به نحو محسوس گاهش یافته است. و گویا در دو مورد دیگر نیز به همین نحو بوده است. گشایش تعداد رأی دهندگان در طول یکسال اخیر در شرایطی بوده است که دولت وقت رژیم انقلابی و سرمداران نظام حاکم بر قول و قرارهای قبلی خود خط. بطلان می کشیدند و افکار عمومی را به هیج می گرفتند.

## ۲- دادگاههای انقلاب

پدر اوایل سال ۱۳۵۸، دادگاههای انقلاب، گروهی از سران رژیم منسوخ را به جوخه آتش سپرد. در دهان فصل نخست سال - دادگاههای انقلاب ۹۰ نفر از سرمداران رژیم سابق و عاملان خیانت و کشتار مردم را در برابر آتش قرار داد و اعدام کرد.

از جمله اعدام شدگان توسط دادگاههای انقلاب که سروصدا زیادی در رسانه های همگانی دنیا برآورد، اعدام امیرتپاس هویدا نخست وزیر ۱۴ - ساله رژیم منحوس بود. محافل بین المللی و از آنجمله دوستان هویدا در فرانسه که عموما در راس کاتدر هتند، بطور رسمی از دولت ایران خواستند که مجازات اعدام وی تخفیف یابد، اما این تقاضا از سوی ایران پذیرفته نشد. شخص دیگری که اعدام وی مورد اعتراض عده ای ساین پل در داخل کشور - قرار گرفت، محمدرضا عاملی تهرانی بود. عاملی تهرانی زمانی در مجلس جزو جناح مخالف بود ولی بعد در حزب رستاخیز قائم مقام دیرکل شده بود. وی همچنین وزیر کابینه های شریعت امامی و از هزاری بود، مترضان به اعدام وی معتقد بودند که مجازات عاملی تهرانی در حد اعدام نیست.

در لیست اعدام شدگان توسط دادگاههای انقلاب به بعضی اسامی اشاره می کنیم: سر تپ ایرج امینی افشار - سرانشکر جواد مولوی منوچهر آزمون - سپید ریعی - سپید خواجہ نوری - سپید حجت کاشانی - سپید علی نشاطه عباسعلی خلعتری - مهندس عبدالله ریاضی - حضور روحانی - سرلشکر حسن پاکروان - سپید ناصر مقدم - غلامرضا کیانپور - جواد سعید - غلامرضایکی (توضیح آنکه دادگاههای انقلاب قبل از فروردین سال ۵۸ در مورد چندین نفر از عوامل کشتار و

## ۵۸، سالی که انقلاب در آن ادامه یافت

- در این سال مردم ایران ۵ بار پای صندوقهای رأی رفتند
- در کردستان، ترکمن صحرا، انزلی، خوزستان و... جنک در گرفت



آیتالله دکتر مفتح. لحظه‌ای پس از ترور - عکس از هادی هراچی

نفر نیز به رقم قربانیان افزود. در وقایع اخیر گنبد دالخراشتر قتل مرموز ۴ رهبر خلق ترکمن بود. توماج، مخنوم، واحدی و جرجانی در راه تشکیل شوراهای دهقانی در منطقه و یبشیرد کار آنها طمی یکسال اخیر بیشتر پس زحمات را متحمل شده بودند. قتل مرموز این چهارتن پس از دستگیری توسط پاسداران و اطینان از سوی ریاست جمهور دایر برعدم اعدام آنان پیچیده‌ترین مساله اخیر ترکمن صحراست. از آن گذشته قتلشای مرموز دیگری در ترکمن صحرا، مسائلی است که در روزهای آخر سال اعتراضی هنگان را پراکنجته است.

در خرداد ماه حوادثی تلخ در خرمشهر و سایر شهرهای خوزستان روی داد. ایسار مدلی فرمانده نیروی دریایی و استاندار خوزستان با نام ایرو «شورش» را گوید. روز نیم خرداد ارتش در خرمشهر وارد عمل شد و ضمن کوییدن مواضع

بقیه در صفحه ۲۸

صفحه ۵

علنی باشد. جنجال این اختلاف موجب بروز بعضی شایعات در بین مردم گشت ولی در حال محاکمات سری انجام گرفت. فقط یک روز قبل از اعدام اعضای فرغان مصاحبه‌ای با آنها در تلویزیون انجام گرفت که به نوبه خود سر و صدای زیادی پراکنجته و موجب شد که «بنی‌اسدی» معاون نخست‌وزیر سابق به بعضی از «انتهامات» در تلویزیون پاسخ گوید.

### ۴ - حلقه آتش

در نخستین روزهای سال ۱۳۵۸، آتشی در کردستان برافروخته شد. هزمان با پیام نوروزی آیتالله طالقانی سرد همیشه جاودان او کردها را به تشکیلاتی دعوت کرد. اما آتش افروخته شده بود. چندروز بعد آیتالله طالقانی همراه هیاتی از تهران به کردستان رفت و در نتیجه ضمن توافقی شورای شهر سنندج تشکیل یافت. چندی بعد در شهرهای دیگر کردستان درگیری‌هایی بوجود آمد که منجر به دخالت ارتش در منطقه گشت. در این ضمن شیخ عزالدین حسینی رهبر خلق کرد با درایت خود تندجرت را تخفیف داد و بدنبال آن برای یکسری مذاکره با مقامهای کشور به تهران آمد. اما وی در تهران از سوی مقامهای دولتی به سندی پذیرفته شد.

درگیریهای کردستان که بدون تردید یکی از ناگوارترین فصلهای تاریخ معاصر ایران را تشکیل داد، دست، در شهر یورماه به اوج خود رسید. اواخر مرداد بدنبال برخوردهای شدید نیروهای دولتی (پاسداران و ارتش) با نیروهای کرد (پیشمرگان) بسج عمومی علیه کردستان اعلام شد و ارتش اقدام قوا به این استان حمله کرد. پس از دوهفته مقاومت کردها در برابر ارتش روز ۱۳ شهریور پیشروی نیروهای نظامی بسوی مهاباد آغاز شد و ارتش در این جریان با بهارانهایی هوایی مرکز تجمع دمکراتها را گوید. سخنگوی ستاد مشترک اعتراف کرد که تلفات مهاجمان (کردها) سنگین است و ستون اعزامی ... یا همکاری نیروی هوایی و هواییروز و آتشی توپخانه‌های سنگین مواضع مستحکم و پیوسته ضدانقلابون (کردها) را واقع در بیست کیلومتری مهاباد درهم شکسته است.

گوا اینکه عملیات نظامی در مدت دوهفته به پیروزی ارتش انجامید، اما عملیات چریکی در منطقه همچنان ادامه یافت و بالاخره شهرها در کردستان یکی پس از دیگری بدست پیشمرگان کرد افتاد. در آغاز این عملیات صادق خلغالی حاکم شرع دادگاههای انقلاب برای هر چندم گرفتن از مردم به کردستان رفت و ۱۱ نفر را در سنندج و ۲۳ نفر را در سقر اعدام کرد. اما این اعدامها داغ مردم را

ایجاد

سوزانز کرد و بالاخره کردستان بدست پیشمرگان افتاد.

روز ۳۶ آردن امام حسین پیامی فرستادند و ضمن آن حقوق مردم کردستان را تأیید کردند. پس از آن هیاتی از تهران مامور مذاکره با هیات نمایندگی خلق کردیه ریاست شیخ عزالدین حسینی شد. در پیوش فروهر در آغاز برای مذاکره بسا شیخ عزالدین به کوه‌های کردستان سفر کرد و پس از آماده کردن مقدمات، هیات ویژه راهی کردستان شد. اما متأسفانه این هیات هنوز هم نتوانسته نرات امام را بر آورده کند و به نظر بسیاری از گروهها و سازمانها به نحوی از انحاء در جهت ادامه تنجات منطقه عمل می‌کند.

برخوردی گنبد نیز ناگوارتر از این نمونه بوده است. در گنبد اختلافات ارضی منجر به درگیری‌های شدید در همان اوایل سال شد و در نتیجه دهها نفر کشته شدند. همین اختلافات در پایان سال نیز منجر به درگیری‌هایی شد که دهها

# حمله به لیبرالیسم

چپ آوازه‌الگند و از راست شد.

فردوسی

این روزها حمله به «لیبرالیسم» باب روز شده است. به آن که بسیاری معنای درست آن را بداندند. بنابراین، پیش از هر چیز، باید معنای درست این اصطلاح را دانست. در اینجا می‌گوئیم تا سه مرتبه آئین‌هایی را که نام لیبرالیسم گرفته‌اند، با رعایت اختصار، شرح دهیم:

۱- لیبرالیسم، به یک معنی، تجدد خواهی در دین و مذهب است، در برابر ارتجاع، محافظه کاران و کهنه پرستان دینی.

۲- لیبرالیسم، به معنای اقتصادی، تز آدم اسمیت و مالتوس و ریکاردو و استوارت میل و دیگران است.

خلاصه سخن اینان آن است که دولت نباید در امور اقتصادی دخالت کند. اقتصاد باید آزاد باشد. طبیعی‌ترین عامل اقتصادی قانون عرضه و تقاضاست که باید بر دخالت سیاست‌ها شکست بخورد. سرمایه، در آزادی عمل، موجب رونق خود و رونق جامعه خواهد شد... این تز مربوط به سرمایه‌داری دوران رقابت است که عمر آن دیری است به سر آمده و جای خود را به دوران سرمایه‌داری انحصاری داده است. لیبرالیسم اقتصادی در مغرب‌زمین دیرگاهی است که طرفداری ندارد و در جهان سوم نیز بطریق اولی شاکرگی ندارد و نخواهد داشت. زیرا دولت در این کشورها، دارای هرایدئولوژی که باشد، مجبور است برای جبران عقب‌ماندگیها و غارتها، دست به برنامه‌ریزی بزند و برنامه‌ریزی دقیقاً یعنی دخالت دولت در اقتصاد. پس لیبرالیسم به این معنی مطرح نمی‌تواند بود.

۳- پس از اوج گرفتن سوسیالیسم، لیبرالیسم به قربانهائی از اندیشه و عمل اطلاق می‌شود که طرفداران و عاملانش، از طرفی با برنامه‌هایی نظیر الهای مالکیث خصوصی ابزار تولید مخالفاند، و از طرف دیگر محافظه‌کاری سرمایه‌داران را، حکومت می‌دانند. اینان طالب اصلاحات اقتصادی اجتماعی‌اند. از نظر سیاسی اینان نه دست‌راست‌اند، نه دست‌چپ، بلکه خط میانه را تشکیل می‌دهند. اینان با هر گونه دیکتاتوری مخالفاند و برای جلوگیری از استبداد تکیه به پارلمانتاریسم را توصیه می‌کنند.

۴- لیبرالیسم از نظر تاریخ عقاید سیاسی و فکری به تزه‌های ولتر و روسو و دیدرو و هوم، مکران آنان اطلاق می‌شود. سخن مشترک اینان تا کیدبر آزادی اندیشه و تفکر و احترام به شخصیت انسانی و طرح‌ریزی مبنای دموکراسی است.

۵- پدیدمی‌آید که ترکیب دویا چند از این تزه‌ها نیز لیبرالیسم نامیده می‌شود.

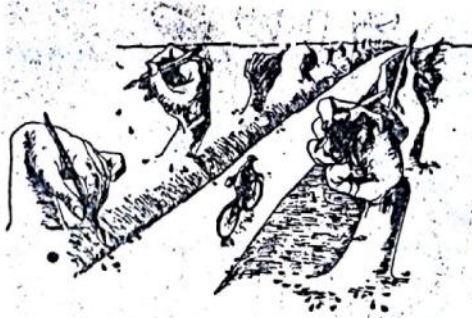
\*\*\*

بر روی هم، لیبرالیسم نقش خود را به عنوان عامل اصلی در تاریخ مغرب‌زمین ایفا کرده و امروز اگر نامی از آن هست به عنوان عاملی ثانوی است. بلافاصله باید افزود که اگر لیبرالیسم امری است بیش و کم مربوط به تاریخ، در مقابل، دموکراسی تزی است زنده و حتی تازه. دموکراسی عبارتست از پیشرفته‌ترین تزه‌های سوسیالیستی در قالب کامل‌ترین صورت دموکراسی، یعنی دموکراسی اجتماعی. متأسفانه دموکراسی در ایران به هیچوجه شناخته نیست و همین معنی به دشمنان سوسیالیسم و دموکراسی مجال می‌دهد که با سفسطاه، بهر دو بشارند.

گفتیم که لیبرالیسم به تاریخ پیوسته است یعنی لیبرالهای تریخواه به دموکراسی پیوسته‌اند و دیگرانشان به صنعت محافظه‌کاران. البته در کشورهای که سنت پارلمانی دارند ممکن است هنوز لیبرالی، یا حفظ این نام، در صف محافظه‌کاران باشد، اما در کشوری مانند ایران که هنوز رنگ پارلمان واقعی به خود ندیده، لیبرال، اگر لیبرال است، دیگر نمی‌تواند محافظه‌کار باشد. چنین کسی به ناچار در دوران انقلاب، و تا مدتی پس از آن، انقلابی است؛ زیرا در کشورهای جهان سوم نه تنها آزادیاندیشی و آزادی مطبوعات و احزاب، امری است انقلابی، بلکه خط میانه لیبرالی نیز دست‌کم تا مدتی انقلابی است. زیرا امپریالیسم با کل ملت طرف‌است؛ زیرا امپریالیسم فقط با مستبدان و انحصارطلبان زبان مشترک دارد. زیرا امپریالیسم نه تنها طبقه کارگر و دهقان، که همه طبقات میانه، را نیز استعمار می‌کند. در واقع نمی‌توان از انقلاب همه مردم سخن گفت و در همان حال همه طبقات میانه و نمایندگان و سخنگویانشان را حذف کرد (وبالاتر از آن، آنان را همکار غارت امپریالیسم خواند). تنها تابع هر مکتبی که باشنید نباید بپذیرید که عاقبت میانه ممکن نیست شریک غارت امپریالیسم باشند؛ زیرا در غارت عمومی امپریالیستی خود، به سختی استعمار می‌شوند. تا اینجا فرغ ما مثل محافظه‌کاران مدعی این است که اندیشه و تفکر صد در صد تابع عوامل اقتصادی است.

اگر فرض را تغییر دهیم، لیبرال، از نظر خدمت به آزادی در مسیر انقلاب است نه ضد انقلاب. بگوئیم و بگوئیم که «بورژوازی لیبرال» که در فرهنگ مارکسیستی ناسازی به شمار می‌رود، دیگر وجود خارجی ندارد و مانند برده‌داری، مقوله‌ای است مربوط به تاریخ؛ روزی که اقتصاد لیبرالی (به معنای بند ۲) امکان وجود داشت بورژوازی (به معنای «لیبرال» بودند، یعنی از میان جنبه‌های گوناگون آزادی، «آزادی تجارت» را می‌خواستند. اما هنگامی که در سیر سرمایه‌داری به مرحله انحصارطلبی رسید، دیگر یک بورژوازی به هیچ معنی لیبرال نیست. در این دوران، که امپریالیسم را به همراه دارد، بورژوازی از نظر اقتصادی، مرتجع و انحصارطلب است و طرفدار دخالت دولت در اقتصاد (برای حفظ سرمایه)؛ از نظر جهان بینی امپریالیست است و از نظر فکری، مستبدی تمام عیار. اما در کشورهای جهان سوم معیارها از نظر، تفاوت عمده می‌یابد. در اینجا بورژوازی یا آلت دست امپریالیسم است یا نیست. اگر هست، دیگر نه تنها لیبرال نیست بلکه هیچ نیست. باز بجه‌ای است در دست سرمایه‌داران بین‌المللی، دلالی است که کم و بیش از فروش وطن حق السهمی می‌گیرد. او کجا و مکتب فکری کجا! اما اگر امپریالیسم نیست، اگر از دایره وابستگی بیرون است، به بورژوازی ملی تعلق دارد که در دوران انقلاب، به شک انقلابی است. حال که وضع بورژوازی چنین است، به شک طبقات متوسط، که در سطح نازل اقتصادی قرار دارند، به ناچار از طرف امپریالیسم غارت و سرکوب می‌شوند، در بامداد انقلاب مستحق عنایت بیشتری هستند. پس در کاربرد عنوانها باید دقت بیشتری کرد. مثلاً (حال که نیت حاکم اصطلاحات مارکسیستی را بات روز می‌کند) در تحلیل مکتب مجاهدین خلق باید گفت که اینان از نظر فلسفی تابع مکتب اسلام‌اند، از نظر برنامه‌های اقتصادی سوسیالیست‌اند و از نظر ایدئولوژی لیبرال. آیا لیبرالیسم اینان عنصری از سازشکاری دارد؟ گمان نمی‌کنم. آیا برای یک لحظه می‌توان فرض کرد که ایدئولوژی آنان در مسیر منافع امپریالیسم است؟ هنوز در بازار پر رونق اتهام کسی جرئت چنین ادعائی نیافته است. باید گفت گفت که لیبرالیسم در این معنی صدای است با دموکراسی.

می‌ماند جواب این سؤال که طرفداران خط میانه (نه چپ نه راست) در ایران آیا لیبرال‌اند و اگر لیبرال‌اند محکوم‌اند یا نه؟ بگوئیم تا پاسخی به دست آوریم. ابتدا ببینیم تفاوت اینان با



پروتلاریا.

شک نیست که امروز نیز، چون دوران مصدق، عده‌ای از میان‌دورها طرفدار آمریکا هستند. اما این طرفداری به مناسبت لیبرال‌بودنشان نیست، درست به علت خیانت آنها به لیبرالیسم است. زیرا امروز تنها دکترینی که می‌توانند کشور را از چنگال امپریالیسم نجات دهند سوسیالیسم است در چارچوب پارلمنتاریسم (و پارلمنتاریسم شعار اصلی لیبرالیسم است) درست است که در مرحله‌ای از انقلاب، پارلمنتاریسم سد راه است ولی شرافتمندانه جواب بدهید: آیا ایران در این مرحله و این مقام است؟ آری خیانت در خط میانه هم هست، به آن که

اختصاص به این خط داشته باشد. . .

\*\*\*

ده بیست سالی است که سوسیالیسم اصیل (در مقابل دو صف: صف سوسیالیسم قیصری یعنی متکی به دیکتاتوری و صف سوسیالیستهای سازشکار) متوجه شده است که بدون وجود دمکراسی، نه سوسیالیسم، سوسیالیسم است و نه دموکراسی، دموکراسی، حتی انقلابی دوآنته‌ای چون کاسترو گفته است که سلاح در دست و کتاب قرارداد اجتماعی روسو در جیب به جنگ با نیتسز رفته است. خلاصا چرا در بهار انقلاب، انحصارگران زیر لوای حمله به لیبرالیسم، هر گونه آزادیگری و دموکراسی را می‌گویند امری است که نیاز به تامل دارد.

\*\*\*

به‌آغاز سخن بازگردیم و از انحصارطلبان برسیم که با کدام جنبه از لیبرالیسم مخالفانند؟ - آیا به‌تجدد خواهی در دین حمله می‌کنند؟ اگر چنین است باید صراحت بیشتری داشته باشند.

- آیا به لیبرالیسم اقتصادی حمله می‌کنند؟ در اینجا باید تزه‌های اقتصادی خود را که ناچار باید جنبه کمونیسم انقلابی داشته باشند ارائه دهند تا ثابت‌شود که حمله به خط میانه از جانب چپ است نه از جانب راست.

- آیا با لیبرالیسم به معنای سوم مخالفانند؟ پس شعار «نه شرقی، نه غربی» چیست؟ اگر شرقی را کمونیسم بدانیم و غربی را سرمایه‌داری، راه دیگر فقط راه میانه است که خود لیبرالیسم نام دارد. در این حال باید پرسید گویند لیبرالیسم به اتکالی لیبرالیسم چه‌معلی از اعراب دارد؟ - می‌ماند گویند دموکراسی، آزاداندیشی و آزادی... خداکند من اشتباه کرده باشم.

می‌روسم: آیا نه مصلحت انقلاب هست که یکی از ارکانش را سست کند؟ می‌گویند ما از لنین و کاسترو انقلابی‌تریم اما سابقه چهارده‌ماهه شش‌هفت‌ساله این را نشان میدهد. شما تاکنون هیچ‌یک از مشکلات اقتصادی و اجتماعی کشور را حل نکرده‌اید، در این معنی باید گفت که انقلاب بنا عمل تعریف می‌شود نه باشماره.

امپریالیسم و پایگاه داخلی‌اش سرمایه‌داری وابسته و استبداد را نمی‌توان یا حرف و جنجال و پراکنجتن احساسات شکست داد. برای این کار برنامه‌های وسیع اقتصادی، اجتماعی، ملی و فرهنگی لازم است و لازمه عملی شدن این برنامه‌ها مشارکت همه طبقات و گروه‌های ضد امپریالیست است. شما که از مشارکت همه مردم در این برنامه‌ها سخن می‌گویند از پیش طرفداران شرق و غرب را از خود می‌رانید، با کدام حساب تاکتیکی لیبرالها را می‌گویید؟ و پس از راندن آنها کدام طبقه را در پشت سر خود دارید؟ آرتش بیست‌میلیونی رابا اتکانه به کدام طبقات اجتماعی تشکیل می‌دهید؟ آیا این، به‌تنهایی نشانه کامل و برهان مسلم انحصارطلبی نیست؟ انحصارطلبی با استبداد یکی است و چون هیئت حاکم کنونی خود از طبقه خرده‌بورژوازی یا بورژوازی است (به اضافه طبقه جدیدی در حال تشکیل، طبقه بورژوازی-بوروکرات) باید حساب‌ساده، این استبداد تنها یک راه و یک نام دارد: فاشیسم. فاشیسمی که به هزار و یک دلیل قادر نیست سرپای خود بایستد و به‌ناچار فاشیسمی وابسته خواهد بود.

\*\*\*

لیبرال در کشورهایی مانند ایران نمی‌تواند طرفدار آمریکا باشد. زیرا امپریالیسم دوچهره دارد: چهره داخلی و چهره خارجی. راست است که امپریالیسم در داخل خاک خود لیبرالیسم را تحمل می‌کند و آنرا از آن خود می‌گرداند یا با آن کنار می‌آید، اما در خارج نه فقط قیافه‌خشن که خصلت جلاد دارد. عاملانش محمدرضاها و پینوشه‌ها و سرنگهای یونان و ژنرالهای آمریکای لائیناند نه لیبرالها. آیا لیبرالیسم مصدق و فیهرو در مسیر منافع امپریالیسم بود؟

امپریالیسم با آزادی ملت‌ها و طبقات اجتماعی (حتی طبقات متوسط) سر جنگ دارد. پس لیبرال اگر لیبرال است، بنا به خصلت ذاتی خود آزادخواه است و چون چنین است با امپریالیسم در تضاد است. امپریالیسم در غارت فراگیر خود نه تنها طبقات محروم که طبقات متوسط را نیز می‌چابد و این حسابی دو دوتا چهاراست. حتی فاشیسم بر طبقات متوسط اروپا شدیدتر بود تا بر طبقه

هیئت حاکمه چیست؟ هیئت حاکم که خود شعار نه شرقی نه غربی می‌دهد باید بدو «موضع خود را روشن کند». چون اصطلاحات مارکسیستی به مخالفان می‌نزد باید خود، در قالب همان اصطلاحات، وضع طبقاتی خود را تعیین کند. آیا متکی به پروتلریای سنتی یا دهقانی است؟ پس چرا به کمونیسم حمله می‌کند؟ چرا «شرقی» را محکوم می‌داند؟ آیا متکی به طبقات متوسط است؟ اگر چنین است به‌ناچار باید ایدئولوژی این طبقات را بپذیرد و ایدئولوژی مشترک این طبقات همان خط میانه است، همان لیبرالیسم که این همه مورد طعن و لعن قرار می‌گیرد. (امیدواریم فرض دیگر مصداق نیابد)

طرفداران خط میانه با جناح راست مخالفند، و چون مسترین مسئله اقتصادی امروز ایران، به تصدیق همه اقتصاددانان باحسن نیت، متعلق به هر مکتبی که باشند، مبارزه با وابستگی اقتصادی است، بنابراین خط میانه امروز انقلابی است، نه سازشکار و نه همکار امپریالیسم. شک نیست که برخی از هواداران ظاهری خط میانه اهل سازش با آمریکا هستند، اما این همکاری به علت لیبرال بودن آنان نیست. درست به سبب خیانتشان به لیبرالیسم است. زیرا لیبرال (به معنای طرفدار خط میانه) می‌داند که نباید انقلاب را در برابر ازدهای آمریکا تنها بگذارد. اگر تنها بگذارد امپریالیسم با یک آرزو، انقلاب را می‌چورد و با آرزوای دیگر لیبرالیسم را.

ما این آزمون را از زمان دکتر مصدق داریم. دکتر مصدق همیشه پس از شکستن سد امپریالیسم انگلستان، در برابر امپریالیسم تازه‌نفس و هار آمریکا هم ایستاد، دیگر نه خود را بود، نه لیبرال، نه پارلمنتاریست... او دیگر سیاستمداری انقلابی بود. برخی از طرفداران خط میانه از او جدا شدند و فریب آمریکا را خوردند. اما اینان دیگر لیبرال نبودند، عده‌ای جیره‌خوار شاه شدند و عده دیگر مطالعه‌کار و هیچ‌فرهنگی این دو حرفه مقدس را لیبرالیسم نمی‌نامد. و شما هر چیز را با نام حقیقی خود نامید فراد عواقیش باید خودتان خواهد شد. و تازه آنها که با مصدق در افتادند، فقط از دست «لیبرالها» نبودند.

تأمل. از طرف دیگر کسانی که به صف مشترک امریکاشاه پیوستند بیشتر مدعیان انقلابی بودند تا مدعیان لیبرالی. پس «لیبرالیسم» ایران از این نظر نیز سرشکسته نیست. به عبارت روشن‌تر کسانی که از جنبه ملی به شاه پیوستند تعدادشان بسیار کمتر بود تا کسانی که از حزب توده (سابق) زیر سایه جقه مبارک ایشان رفتند.

اکنون، در فضای همین اطلاعات به یک مسئله تاکتیکی می‌پردازیم.

شما هر قدر انقلابی باشید از لنین و کاسترو انقلابی‌تر نیستید و این دونه از ابتدای انتهای کار از اتحاد نیروها و اتحاد طبقات محروم سخن گفته‌اند. اینان، و هزار انقلابی دیگر، تاکید کرده‌اند که طبقه انقلابی بدون همکاری پیشه‌وران و صنعتگران جزء و روشنفکران، قادر به پیشبرد و به‌تس رساندن انقلاب نخواهد بود و این گروه‌ها اگر در خط انقلابی نباشند، به‌ناچار در خط میانه‌اند که ایدئولوژی‌اش لیبرالیسم است. اکنون

انتخاب

یوسف قریب

# سلام بر سال نو

- سال گذشته از جهت آزادی سال نحسی بود
- ملت ما بر خلاف وعده‌هایی که شنیده بود اثری از آزادی‌های موعود را ندید
- در تمامی اقدامات به نظر و رأی مردم اعتنای کافی نشد

ای عید،  
دوباره با کدام روی آمده‌ای؟  
غم‌های گذشته را باز آوردی،  
یا ارمغان تازه‌ای داری؟  
«متین شاعر عرب»

اوباش و دستخوش حریق گردید، دفاتر و کلوب‌های سازمانها و احزاب چندین مرتبه اشغال گردید و تظاهرات مسالمت‌آمیز را چماق‌داران حرفه‌ای به طور مداوم بزیر حمله گرفتند. و هر بار عده‌ای کشته و مجروح برجای گذاشتند. البته یکبار آقای بنی‌صدر در روزنامه خود نوشتند که از امام خواهند کرده‌اند دستور داده شود به کتابفروشیها حمله نبرند و محل کسب و کار مردم را به آتش نکشند. آقای قلب‌زاده هم یکمرتبه در جمع نویسندگان روزنامه باعداد حاضر شدند و گفتند بزودی امام دستور آزادی مطبوعات را می‌دهند. اما این حرفها کدام دردی را دوا میکند؟ حداکثرش اینست که مردم می‌فهمند مراجعی که میتوانند جلوی آتش‌زدن کتابفروشیها را بگیرند یا روزنامه‌ها را آزاد نمایند کدامند... اما مردم می‌خواهند بدانند چه کسی این دسته‌های خرابکار را به خیابان‌ها روانه میکند تا کتابفروشیها را دستخوش حریق سازند و چه مقامی دستور تعطیل جراید را میدهد... در هر حال سال گذشته از جهت آزادی سال نحسی بود و ملت ما در بسیاری از وجوه بر خلاف وعده‌هایی که شنیده بود اثری از آزادی‌های موعود را ندید...

## سازمانهای قدیم و نهادهای نو

مرسوم چنین است که بعد از پیروزی انقلاب، رهبران بیدرتک، به‌سازندگی میگردانند و برای این کار قبل از هر چیز در سازمانهای باقیمانده از رژیم گذشته تغییرات و تحولات لازم را بوجود می‌آورند تا بصورت انزاری در خدمت هدفهای انقلاب بکار افتند. در کشور ما یک دوباره‌کاری کم‌حاصلی انجام شد یعنی بجای اینکه فضاواحد های نظامی و ارتشی را بشکل خلقی و مردمی درآورند درصدد تشکیل سپاه پاسداران و کتیبه‌ها برآمدند و با عوش آمانه ساختن دادگستری و بکارگرفتن آن دادگاهها و دادرسهای جداگانه‌ای بوجود آوردند و یا بجای رفع مشکلات اقتصادی واحدهای دولتی و بخش خصوصی و مبارزه با بحران و بیکاری و تورم بفرق توزیع درآمد حاصله

ملت آزادی تحصیل آنرا داشته است. در زمینه استقلال آنچه اساسی است درهم کوبیدن پایه‌های نفوذ سیاسی و اقتصادی و فرهنگی استعمار و گسترش بندهای مستحکم وابستگی است. بدون تردید آقای بنی‌صدر بهتر از ما میدانند که طرد نفوذ استعمار در آتش زدن پرچم آمریکا یا پاره کردن عکس کارتر خلاصه‌نمی‌شود و تا زمانی که قراردادهای اسارت‌بار اقتصادی و نظامی بکلی لغو نشود نمی‌توان از رهائی و نجات از جنگال امپریالیسم سخن گفت. شعار نه شرقی نه غربی هم اگر گوشه‌نوازی آهنگ آن لالائی خواب‌آوری تصور نشود محتوای علمی محکمی ندارد زیرا شرق و غرب اگر در معنای جغرافیایی آن طرح گردد ژاینو فرانسه مورد عنایت رئیس‌جمهور یکی در شرق است و دیگری در غرب و باین تمیز باید گفت هم‌شرقی هم غربی و اگر هم به مفهوم فلسفی شرق و غرب نظر دارند فراموش نکنیم که امروزه امپریالیسم بصورت یک کلان‌سیستم وسیع نفوذ خود را در سراسر جهان سرمایه‌داری گسترش داده و در سایه فعالیت‌های مرئی و نامرئی شرکت‌های چندملیتی چنان واحد بهم پیوسته‌ای بوجود آورده که نامبردن از ممالکی نظیر فرانسه و ژاپن بعنوان واحدهای جدا از امپریالیسم اگر از روی تجاهل نباشد بدون شک نتیجه تسامح و توافقی است... مردم مبارز و ضد استعمار کشور ما سطح توقعشان بسیار رفیقتر از نتایج ناچیزی است که هیئت‌حاکمه بدست آورده است.

ماجرای آزادی از داستان استقلال غم‌انگیزتر و ملال‌آورتر است. اشکال قسبه هم از اینجاست ناشی میشود که هر وقت فردی از هواداران گروه حاکم بخواهد در منقبت حکومت حرف بزند در باره آزادی اخطا شده بمردم دادسخت میدهد و حال آنکه در یکسال گذشته هیچ‌چیز آسپیدیزتر از آزادیهای مردم نبوده و هیچ نهادی نیست که از فقدان آزادی درد و رنجی بر دل نداشته باشد. توقیف دسته‌جمعی روزنامه‌ها در سال گذشته به کرات اتفاق افتاد، کتابفروشیها بارها مورد هجوم

نوروز ۵۸ را مردم با امیدها و آرزوهای فراوانی آغاز کردند. ملتی خسته و دردکشیده در آستانه بهاری نو امیدوار بود که بزودی عصر تازه‌ای آغاز گردد و انقلاب ثمرات شیرین خود را هرچه زودتر بیار آورد. آرزوهای مردم انگیزه عملیات انقلابی و حرکت‌های قهرمانانه آنان بود. اگر ملت با دست خالی به‌بیکار غول استبداد رفت آرزو میکرد پس از درهم شکستن سلسله شاه دوران جدیدی فرا رسد که در آن اثری از ظلم و جهل و گرسنگی نباشد. امیدهای مردم زاینده و وعده‌هایی بود که از دهان رهبران بیرون مریخت و هیکان را به طلوع فجر آزادی و رفاه نزدیک میداد...

در آستانه سال نو و نوروز ۵۹ نگاهی به روزهای پسرآمده نخستین سال بعد از انقلاب شاید رهبران را هشدار باشد بر آنچه گفته‌اند و نکرده‌اند و ملت را تذکری باشد بر اینکه تازه اول کار است!

## استقلال، آزادی

این دو شعار چنان‌برد وسیعی داشت که از همان نخستین روزهای اوج قیام تمام گروهها و آحاد ملت پذیرای آن شدند و در تمامی مبارزات، تظاهرات و راهپیماییها، پیشاپیش دیگرخواستنها این دو شعار بیش از همه میخورد و دلیل ساده‌ای هم داشت: حدود پنجاه سال خاندان منفور پهلوی استقلال مملکت را به استعمار فروخته بود و برای نیل به چنین هدف شومی آزادی مردم را نیز بر باد داده بود و ملت استعمارزده ایران نیز به روشنی دریافته بودند که تا آزادی خود را بدست نیاورند قادر به درهم کوبیدن پایه‌های استعمار نخواهند شد. استقلال و آزادی باهم رابطه‌ای منسجم دارند و دست‌یابی بر استقلال بدون استقرار آزادی خواب و خیالی بیش نیست.

البته برآسانی است اگر گفته شود درباره تحقق این دو شعار در سال گذشته هیچ اقدامی صورت نگرفته است اما خودفریبی خواهد بود اگر تصور کنیم آنچه شده در همان حدی است که



از نفت بین استانداران افتادند... و اینک بعد از گذشت یکسال بهر جا که بشکری اثرانی از ناسامانی و درهم برهمی می بینی... دادستان انقلاب میگوید دادگاهها و متولیان آن در طی دوپان و سیمی بجای رسیدگی به پرونده تبهکاران رژیم گذشته در پی مصادره اموال و ریختن بخانهها بودند... رئیس دادگاه سابق اصفهان مینویسد تومیها از تهران و قم و اصفهان ما را بستوه آورده بود و صریحا از عدهای سرشناس نام می برد که در هر پروندهای اعمال نفوذ میکردند... آیتالله قمی در بحث خود راجع به مشکلات کشور صریحا گفتند که دادگاههای اسلامی باید بر طبق مقررات و ضوابطهای اسلامی باشند و البته تابحال خیلیها برخلاف اسلام بوده است. راجع

به جهاد سازندگی هم اظهار داشته اند: «این جهاد سازندگی می آید کار میکند. ما فتوی می دهیم ولی می آید بر علیه ما حرف میزند آنوقت از طرف شورای انقلاب میلیاردها پول به اینها میدهند...» درباره کمیتهها فقط کافی است اشاره شود که نفوذ افرادی چون سرهنگ سالاری و ماشاءاله قنات در آنها ملاک خوبی برای نحوه کارکرد آنها بدست میدهد. در ارتباط با کار پاسداران نیز ماجرای گنبد و ابهام در قضیه قتل چهار نفر از رهبران ترکمن و پیدا شدن جسد آنها در... جاده از داستانهایی جیمی است که بهرحال سیاه پاسداران نمیتواند منکر قصور خود بشود... اما در این بحث سازمانهای کهنه و نهادهای نو آنچه که بیش از هر چیز ضروری و عملی بود

یکسره بدست فراموشی سپرده شد و یا در نحوه اجرای آن چنان تغییراتی وارد آمد که بکلی فاقد ویژگیهای اصیل خود شد. منظوم اصل شوراب است که میتوانست در کلیه واحدهای تولیدی، سازمانی، اداری به بسیاری از بیسرو سامانیها پایان بخشد و با سپردن مسئولیت هر واحد بدست مردم علاوه بر اینکه نیروی لایزال ملت بهستوده ترین شکلی بکار گرفته میشد اکثر مشکلات فعلی کشور نیز خاتمه مییافت و آنچه که امروزه در شهرها و روستاها بعنوان دشواریهای حل نشدنی در برابر دولت قرار دارد به یمن ایجاد شوراهای واقعی شمر و ده میتوانست با سادگی هر چه تمامتر بر طرف گردد...  
پیروزی آینده

سال پس رسیده از این بیابان نیز اهمیت بسیار داشت که طی آن میباید شالوده جمهوری اسلامی پیروزی شود و نهادهای اساسی کشور ایجاد گردد. هم اکنون مردم کشور ما به اساس جمهوریت رای داده اند، قانون اساسی کشور نوشته شده، رئیس جمهور انتخاب گردیده و انتخابات مجلس شورای ملی نیز در جریان است... اما باید گفت که در تمامی این اقدامات به نظر وری تمامی مردم اعتنای کافی نشده است و در اینجا نیز چه بسیار وعدههایی که بدست فراموشی سپرده شد! در آغاز که از مردم خواسته میشد: «...» اسلامی رای بدهند گاهی پرسیده میشد محتوای این جمهوری چیست؟ پاسخ میدادند بهنگام انتخاب مجلس موسسان همه چیز برای شما روشن میشود... مجلس موسسان بدون هیچ دلیل و توضیحی تبدیل به مجلس خبرگان شد و پیش نویس قانون اساسی که برای اظهار نظر مردم در جریان انتشار یافت همه را بخود مشغول داشت جز نمایندگان مجلس خبرگان را که اساسا آنها به کنار نهادند و خود طرحی نو در افکندند... در مورد مجلس شورای ملی نیز زعمای قوم درصدد بودند که در سه زمینه حتی آنچه را که در قانون اساسی آمده تغییر دهند: در تهران میخواستند انتخابات را محلهای و ناحیهای انجام دهند، اسم مجلس شورای ملی را درصدد بودند تبدیل به مجلس شورای اسلامی کنند و بالاخره انتخابات را دو مرحلهای نمایند... مقاومت شدید مردم حضرات را وادار به عقب نشینی کرد و در دو مورد اول گفتهها را پس گرفتند ولی در مورد سوم علیرغم مخالفت تمامی گروهها، احزاب، شخصیتها و حتی روحانیون نظیر آیتالله پسندیده، حجت الاسلام خمینی، حجت الاسلام تبرانی بعلم اینکه حزب حاکم صلاح خود را در انتخابات دو مرحلهای میدید تمام اعتراضات را ندیده گرفتند و مخالفین را متهم به ترس از شکست کردند! سال گذشته در زمینه پیروزی آینده نیز برای ملت امیدبخش نبود...

و اینک، در کنار آخرین روزهای سال کهنه، ملت، چشم بر افق آینده دوخته و با یادآوری آرزوهای خاک شده، امیدهای بر باد رفته و وعدههای فراموش شده بر آن سر است که در سال جدید در سایه وحدت و مبارزه خواستهای برآورده نشده را خود تحقق بخشد و به امید دست یابی بر کامیابی و پیروزی از همین لحظه به سال نو سلام میگوید.



# کودکی در امدت چپ و مسأله انتخابات

انتخابات اولین دوره مجلس شورایی جمهوری اسلامی ایران، سرانجام پس از سرسادهای بسیار، به دستور هیات حاکمه و برای جلوگیری از حضور نیروهای ترقی- اساسی، دوسرجهای برگزار شد. پیش از برگزاری انتخابات نیز، برای محکم کاری و جلوگیری از هرگونه اشکال نفوذ نیرو- های شرفی و بویژه کمونیستها، تبلیغات زهر آکین از طریق رادیو و تلوویزیون و مطبوعات دولتی بر علیه آنها تا آنجا که لازم بود صورت گرفت. از هم اکنون پیداست که ترکیب نمایندگان اولین دوره مجلس پس از انقلاب چه خواهد بود. عملکردها، مومسگریها و تبلیغات نیرو- های ارتجاعی و وابستگان به سرمایه داری از لیبرالشن گرفته تا نمایندگان سرمایه انحصاری و وابسته، از پیش قابل انتظار بود. آنها همواره در خلاف جهت منافع توده های مستکین و خلقهای تحت ستم گام برداشته اند. ماهیت وجودی آنها بر چنین عملکردهایی استوار است. آنچه که در این میان درآورد است نحوه موضع گیری برخی از نیروهای انقلابی در برابر یکدیگر است. در جریان انتخابات مجلس شورا این امر قابل پیش بینی آشکارتر شد که در طیف جنبش چپ ایران لاقول در میان برخی از سازمانها و گروهها یک چنین فراموش شده است: مقدم داشتن منافع توده ها و مصالح جمعی بر منافع گروهی و سازمانی و مصالح فردی. در انتخابات مجلس شورا بسیاری از سازمانهای چپ تنها کاندیداهای مورد نظر و تأیید خویش را معرفی کردند. هیچ نشانی از يك ائتلاف اصولی در میان آنها برای معرفی کاندیدای های مشترک دیده نشد. هر يك ساز خود را کوب کرد و سرانجام هر يك توجهات بجای خاص خودش را در برابر اقدام ناهنجاریش ارائه داد. یکی وفادار بودن به منافع توده ها و جلوگیری از نفوذ لاندیشه ها و جریانهای انحرافی در جنبش طبقه کارگر را دلیل بر حمایت نکردن گروههای دیگر دانست و آن دیگری به این علت کودتاهای که در فلان تحلیل سازمان مفروض روزی از آنها به عنوان پهلو انچه یاد شده است، سازمانی دیگر، دیگران را به نداشتن

پایگاه توده ای سهم کرد و حمایت از آنان را به صلاح جنبش ندانست. از مجوسه موضع گیریهای برخی از گروهها و سازمان- های چپ چنین بر می آید که آنها دچار توهم شده اند. دچار این توهم که فقط آنها هستند که «حقیقت» را می گویند و آنکه دارای مواضع دیگری نیست بکلی نادرس می گویند. دچار این توهم که این تنها یکی از آنهاست که تاریخ، رسالت نجات بخش جامعه را از قید و بندهای ستمهای سرمایه- داری واکتاف به سوسیالیسم به آنها واگذار کرده است. آنها این حقیقت را فراموش کرده اند که این آمدن (و امروز این واقعیت) وجود دارد که هر يك از آنها بخشی از حقیقت را بگویند. آنها حتی برای انتخابات مجلس شورا آنچنان که به نظر می آید وحدت را بطور مطلق می- خواهند. هیچ حدی در این میان موجود نیست. شمار برخی از آنها اینست: آن که تمامی عقاید را قبول ندارد، نمی تواند در کنار من قرار گیرد. آنها این حقیقت را از یاد برده اند که لاقول بطور مطلق آنکه با ما نیست می تواند بر ما باشد. آنکه تمامی را قبول ندارد می تواند در موارد خاص در کنار من قرار گیرد. وقت سازمانی در تحلیل هایش بنیاد حمایت از کاندیدائی را داشتن پایگاه توده ای قرار می دهد، چه برداشتی می توان داشت که این سازمان مفروض به گونه ای دچار جزئیگری و اعتقاد به عدم تغییر واقعیتها شده است؟ آیا او این اصل بدیهی را زیر پا نمی گذارد که کار ما تنها تفسیر واقعیتها و دیالیزی از آنها نیست، بلکه به نوبه خود می توانیم و باید واقعیتها را درگون کنیم؟ مگر سازمان- های چپ از آغاز پیدایش دارای همین پایگاهی بودند که امروز هستند؟ (البته این هنوز از پایگاه روشنفکری به پایگاه توده ای بدل نشده است. بهتر است این خوش بینی افراطی را نیز کنار بگذاریم چرا که بنوبه خود بسیار زیان آور است). وقت می نویسیم «مهر تأیید بر يك جریان اپورتونیستی که فاقد پایگاه توده ایست، تنها تقویت اپورتونیسم در درون جنبش کمونیستی است» نمی توانیم چنین لاندیشه و برداشتی داشته باشیم که اگر يك جریان اپورتونیستی دارای پشیمان

توده ای بود قابل حمایت است؟! اینگونه استدلال کردن را می توان از زوایای مختلف مورد بررسی قرارداد. اما بی تردید یکی از عیبهای اساسی آن، مطلق بینی و «طلق کردن» اپورتونیسم است. چنین بینی کل يك جریان را در برابر مسائل عدیده ای که جنبش و تشادهای موجود در جامعه در برابر آن قرار می دهد، مطلقا دچار اپورتونیسم می بیند. آنقدر دچار اپورتونیسم که هیچگونه ائتلافی حتی برای هدف شخص ساند انتخابات مجلس شورا امکان پذیر نیست. این اندیشه ها در نگاه عمیق تر پریگانه نیست. این برخوردها آدمی را به یاد برخورد متافیزیسیسم ها با پدیده های گوناگون به روایت انگلس در آنتی دورینگ می- اندازد. «در نظر متافیزیسیسم، اشیاء و تصاویر ذهنی آنها، ایده ها، مفردا، یکی پس از دیگری و بدون توجه به دیگری ثابت، پلان تغییر، یکبار برای همیشه معاینه شده، هستند. متافیزیسیسم بصورت آنتی- تراهی مطلقا آنتی ناپدید می ساند: کفنگوی او بله، بله، نه، نه می زدند. چه که پیش از این باشد شرف است. برای او يك چیز یا موجود است یا موجود نیست. همینطور برای او غیر ممکن است که چیزی در عین حال هم خودش باشد و هم چیز دیگر. مثبت و منفی مطلقا نفی یکدیگرند علت و معلول نیز بهمین گونه در مقابل به صورت تباین های انعطاف پذیر قرار می- گیرند. این شیوه تفکر در نظر اول بسیار قابل تعمق به نظر می رسد، زیرا این شیوه تفکر به اصطلاح «مقل سایم است». اما آنکه با دیالکتیک سروکار دارد، آنکه پدیده ها و مسائل را نه از دیدگاه متافیزیکی بلکه با نگاه دیالکتیکی (البته نه دیالکتیک هگلی)، بررسی می کند، باید و می تواند آنها را در همه ابعاد خویش و در ارتباط اینچاست که بسیاری از این سازمانها در حرف برخورد و بررسی دیالکتیکی را می- پذیرند، اما پای عمل که پیش می آید به جای پیدا کردن نقاط اشتراك و افتراق تنها بر نقاط افتراق تکیه می کنند. شوروی سوسیالیستی می تواند ریزویزیست باشد، اما سخن گفتن از اشتباغات شوروی در عمل چندان جایز نیست، چرا که گرایش به

سوسیال امپریالیسم قلمداد خواهد شد. در عمل باید موضع اصولی در این باره اتخاذ کرد. یا از نظر گروهی دیگر، در حریف اشکالی ندارد می توان بر مابین طرفدار طبقه کارگر تکیه کرد، اما در عمل نه. چرا که به سوسیال امپریالیسم اعتقادی ندارند، یا مبادا که همونی را از ما بپایند. در آرگانها می توان از رفیق و یا اعضای فلان سازمانی که در محدوده جنبش چه می کنند بگویم عنوان رفقا سخن گفت، اما این فقط نشانه زه دیکه در مرحله تفرقه های دوستانه هستیم، مطرح است. در عمل باید آنها را به هر طریق ممکن کنار زد، چرا که موجب انحراف در جنبش طبقه کارگر می شوند. گویا به ناگاه مبارزه پایان گرفته است! ... و بقول مسکوب این فاصله کوتاه از من تا دست چه فاصوار و دراز است.

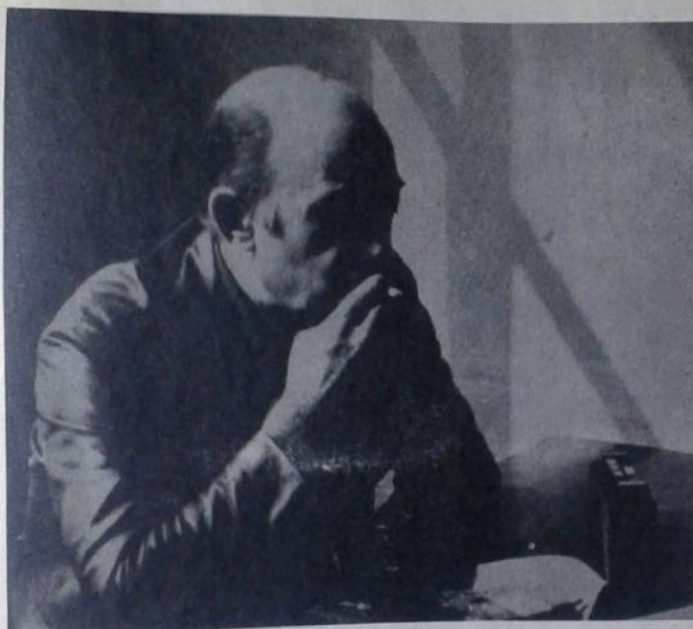
این ها همه درد آور است. درد آور از این جهت که آن نیروی که بنا به رسالت تاریخی خویش، باید در پیشانی توده ها قرار گیرد در هم شکسته شود. در جریان مبارزهای پیگیر و بی امان نجات بخشند، خود نیز دوران کودکی را می گذرانند. می تردید این برستی مطرح می شود که کودکی ناگزیر است و لا سر گذارندن کودکی نه تنها لازمه ضرورت اجتناب ناپذیر دست یابی به بلوغ است. آری، اما کودکی ما دارد بیش از حد طول می کشد. این کودکی دارد به تاخیر رشد به این روشنی (۲) تبدیل می شود. این کودکی دیگر بازیگوشی ها و بیانه جوئی های کودکی نیست که نه تنها آزار دهنده نیست، بلکه مایه آبادی خانه نشاط خانواده است. این کودکی بیشتر به جفتک اندازیهای بزرگی می ماند که خود را به کودکی زده است. و این دردناک است. این کودک علاوه بر عقب ماندگی بدنی به عقب ماندگی فکری نیز دچار شده است. او منافع خود را تشخیص نمی دهد. بیشترین ضررهای او به دوستان خود می زند. تنها به این دلیل که او را مطلقاً قبول ندارند. چرا که در فلان زمینه (که امروز عمده نیست) با او حسو چه ایران، (ایضا) جبارت است، اما هنوز کودک است، بهتر است بگویید پدر بیماری کودکی درازمدت شده است. بسیاری از گروهها و سازمانهای موجود در جنبش

و هم جهت نیست. آری جنبش چه ایران متسفانه واقعیت دارد) دچار برخورد های متافیزیکی شده اند. یا سفید می خواهند، یا سیاه. یا حقیقت مطلق را می بینند یا دروغ مطلق را. یا خود را مستحق رهبری می دانند و یا هیچکس را. امکان ائتلاف عملا در هیچ زمینه ای وجود ندارد. حتی برای معرفی کاندیداهای مشترک برای مجلس شورای ملی. مبادا از این تریبونی که برخی از آنها فردا در اختیار خواهند گرفت (و البته امپریالیسم و ارتجاع اجازه خواهند داد که آنها کاملاً از آن استفاده کنند) دیگری نیز در جهت مقصد انحرافی خویش استفاده کند و طبقه کارگر را به انحراف بکشاند. برخی از گروه های موجود در جنبش چه ایران از یاد بردمانند که هنگامی یک جریان فکری و اجتمالی در جامعه موجود است، این جریان به خود می تواند در همه سطوح و حتی در پارلمان نیز مطرح شود، چرا که اینجا نیز صحنه برخورد اندیشه ها و منافع طبقات است. چرا که در آنها نیز مبارزه ادامه دارد. آنها از یاد بردمانند که اگر چه باید با انحرافات موجود در جنبش چه مبارزه کرد، اما باید در دوزن جنبش چه با آنها مبارزه کرد. نه دست در دست نبرو. های دوزن و بیگانه می بر سر آنها کوفت. آنها از یاد بردمانند که علیرغم اختلاف آشکار میان آنها و علیرغم حقانیت بیشتر یکی نسبت به دیگری، وفادارتی از دیگران به منافع توده ها هستند. آنها اختلافات خود را با یکدیگر آنقدر بزرگ کرده اند که دست بسوی یکفکشان (لااقل در قیاس با طیف چه) دراز می کنند. آری جنبش چه ایران هنوز به این بلوغ نرسیده است که نظریه سالها مبارزه آشکار میان لنین و تروتسکی و نگارهی دهها مقاله و کتاب بر علیه یکدیگر، لنین رهبر انقلاب بود و تروتسکی در رأس نیروهای ارتش سرخ جای داشت. آنها نمی توانند به یاد بیارند که لنین به همراه بسوخارین و کاسنوف و وزینوویف و... علیرغم اختلاف آشکار با یکدیگر در رهبری انقلاب بر علیه تزار مبارزه می کردند. جنبش چه ایران دچار برخورد های استالینستی شده است. (در اینجا مقصود تخطئه خدمات ارزشمند و

فراموش نشدن استالین به کارگران و زحمتکشان در مقیاس جهانی نیست. مسعود همبر نشود، مقصود دقیقاً برخورد های استالینستی است. می توانید به حساب اشتباه تاریخی پروتار را نیز بگذارید) آری یا استالین یا کامف، یا استالین یا تروتسکی. استالین باشد و آنگاه زینوویف مانند زمان لنین چای در انقلاب و تمام انقلاب داشته باشد! ابتدا ممکن نیست! یا تبعیت کورکورانه یا مرگ. دوستان این برخورد (لااقل در شرایط امروز ایران) نیست. این دکمانیم است. این برخورد انحصارطلبانه است. این برخورد بسوی جریمت متافیزیکی می دهد. و اکنون زمان کوتاهی نیست که ما چنین تجربه های را پشت سر می گذاریم. اکنون، دوستان، هنگام بلوغ است. ما اکنون روزهای حساسی از تاریخ خویش را می گذرانیم. از لاک کورکان و بیماری کودکی درازمدت در آئیم و چهره و قامت واقعی خویش را به نمایش بگذاریم. این برخورد ها نه گره از جنبش چه ایران خواهد گشود و نه امر توده ها را (که می تردید جنبش چه به جای خود ستانی باید کاملاً در راستای آن گام بردارد) به پیش خواهد برد. این گونه حرکت کردن الزامات دیگری برای جنبش های در راه نجات ایران خواهد ساخت. اینگونه حرکت کردن ما را دوباره در مانداب سکون و دنباله روی و تحت سلطنتی فرو خواهد برد. وظیفه ما اکنون این نیست که در شناخت دوستان و دشمنان خویش دچار اشتباه شویم و دوستانمان را در تحلیل مایه های بدین علیرغم وجود دشمنان آشکار، در صدف ضد خلق بداییم. وظیفه ما شناخت و موضع گیری اصولی در برابر دشمنان مشترکی است که با یکبارگیری سلاح و طبلداری و دستگاه های بزرگ و کوچک قلیفاتی، نه تنها ما را، بلکه همه توده ها و خلقهای تپت ستم ایران را هدم فرار داده اند. جای دوستان و دشمنان مردم را، عرض نکنید. دود چنین کاری پیش از هر کسی به چشم خودمان خواهد رفت و بسا که دوباره گذران مجدد یک دوره ۲۵ ساله دیگر را ضروری کند.

- ۱- آنتی دورینگ، فریدریش انگلس
- ۲- ثروتی اصطلاحی است که برای کودکی که دچار تاخیر رشد می شوند به کار می رود.

# ارتجاع ضد خارجی



دکتر مینوچهر هراخالی به‌شماره، یکی از معدود فرهنگ‌سازان جنبش انقلابی و بزرگترین متفکر و نظریه‌پرداز «جنبه» ایران، چهره‌ای شناخته شده و برجسته دارد. سال‌های طولانی مبارزه با امپریالیسم و عوامل داخلی آن، که کارنامه درخشانش، از سنگر گروه‌های مخفی دوران دیکتاتوری تا سلول‌های زندان شاه، باره‌آورترین آفرینش‌های نظری و پیگیرترین فعالیت‌های عملی را نشان می‌دهد از دکتر هراخالی متفکری ساخته است که تجارگاه پیوند دیالکتیکی برانگ انقلابی و آفرینش نظری است. آثار هراخالی هر چند انگشت‌شمارند، اما همواره نقشی دوران‌ساز در تکوین اندیشه و عمل جنبش انقلابی داشته‌اند.

جنبش انقلابی ایران، از همان سال‌های اولیه شکل‌گیری و تکوین خود نه تنها بسیاری از دست‌آوردهای درخشان نظری خود را مدیون ژرف‌نگری و اندیشه جستجوگر هراخالی است بلکه بسیاری از چهره‌های برجسته انقلابی خود را نیز که نام‌گردان او بوده‌اند به هراخالی مدیون است. و اندیشه او، اکنون دیگر پژواکی تاریخی‌یافته و جزئی برجسته از میراث فرهنگی ما است. گفتگو با هراخالی نه مصاحبه است و نه جدل. تلفیقی طله‌وار و درس‌آموزی در کلاس استادی است که با پیش‌ژرف دیالکتیکی و میراث تجارب مبارزاتی مثل همیشه اگر کم می‌گوید اما بر اساسی‌ترین مسائل جنبش انقلابی انگشت می‌گذارد و به حل آنها برمی‌خیزد. برای آنان که همواره در جستجوی راه‌های خلاقانه و ارتقاء سیاست‌های عملی را در گرو حل نظری مسائل ایدئولوژیک می‌دانند. هراخالی همان‌طور که سابقاً قبل استادی است که پیش از هر چیز خلافت ذهنی را زمینه‌سازی می‌کند.

سهراب مهر

مترقی، یعنی نیروهای ضد امپریالیست و ضد ارتجاع در ارکان‌های نظام جدید اهمیت دارد بویژه آنکه می‌توانند بلندگوی مردم بوده و توده‌های مردم را آگاه کنند. دست‌یابی به این هدف اهمیت دارد اما نه آنقدر که تشکیل یک جنبه مردمی و انقلابی، من بیشتر از زاویه کمک به ایجاد جنبه نیروهای مترقی و انقلابی به مساله نگاه می‌کنم.

انتخابات به پایان مرحله اول خود رسیده‌است. شش‌ماه برداشتی از فرآیند انتخابات واقع تبلیغات و بطور کلی فضای انتخاباتی دارید؟ و شرایط دموکراتیک آنچه حد وجود داشت؟

آن بخشی از روند انتخابات که اساس مسئله‌است، هنوز انجام نشده است - شمارش آراء - و نایه اینجا برسیم نمی‌شود حرفی زده اما با سوابق که داریم و با توجه به اقداماتی که تاکنون از طرف حزب حاکم و هیات حاکمه انجام شده است. نتیجه معلوم است. انتخابات در شرایط غیر دموکراتیک تدارک

هر چند هدف اساسی برست‌های ما در این گفتگو طرح تجدیل‌ها و برداشت‌های شما از مسائلی است که مثل همیشه برای جنبش چپ راهگشا خواهد بود اما با اجازه با یک سؤال سیاسی شروع می‌کنم. نام شما در فهرست نامزدهای سازمان مجاهدین خلق دیده می‌شود شرکت فردی چون شما در انتخابات امری ساده نیست و با توجه به شرایطی که این انتخابات در آن برگزار می‌شود اهداف و برنامه‌های شما چه بود؟

مساله انتخابات، از منظر نظری، انتخاب شدن یا نشدن، چندان مطرح نیست آنچه اهمیت اساسی دارد این امر است که باید، تجمع از نیروهای مترقی تشکیل شود. انتخابات ریاست جمهوری، نمایندگی شورای ملی و یا فرصت‌یابی از این دست، می‌تواند در جهت ایجاد وحدت نیروهای مترقی‌یکار گرفته شوند. البته حضور نمایندگان گروه‌های

# است نه ضد امپریالیسم

- \* سازمان‌های چپ هنوز مواضع سیاسی مشخص و اصولی ندارند.
- \* چپ در ایران هنوز مردمی نشده است.
- \* جنبش چپ تکلیف خود را با خود و دیگران نمی‌داند.
- \* ارتجاع، پایگاه عمده امپریالیسم است.
- \* فدایی‌ها و توده‌ایها که لیبرالیسم را خطر عمده میدانند از مارکسیسم منحرف هستند.

که ضرورت همکاری را درک کرده بود بازوین بیس و صداقت به تشکیل این شورا اقدام کرد. آنها نخواستند به اعتبار سنگین وزنه خودشان به منع سازمانشان بپردازند و این شیوه تاکنون سابقه نداشته است. اما اینکه چرا سازمانهای چپ و مخصوص بزرگترین آنها جین ضرورزی را درک نمی‌کند و چنین شیوه‌ای ندارند باید از خودشان پرسید.

آنچه برای ما و از زبان شما صمیمانه است تحلیل ماهه است. نیروهای چپ و بورژوا سازمان فدائیان خلق نه تنها به تشکیل صف مستقل چپ اعتقاد ندارند بلکه عملاً بخشی از نیروهای انقلابی جبهه را کنار گذاشته‌اند و ابودی آنها را خواهند کرد. در لیست نامزدهای این سازمان خبری از نامزدهای دیگر سازمانهای چپ از قبیل یکلاره، راه کارگر و ... نبود شما چه تحلیلی از این موضعگیری دارید؟

علت عمده این موضعگیریها شاید در این باشد که سازمانهای چپ هنوز مواضع سیاسی مشخص و اصولی ندارند. یعنی درحالی هستند که وضع جامعه، شناسایی نیروها، و ماهیت عدس و نیروهای اجتماعی برای آنها ناشناخته است و البته این یک کیبود اطلاعاتی نیست بلکه یک انحراف و نقض ایدئولوژیک است و عوارض بیماریهای گروههای روشنفکری بسته سر هست سازمانهای چپ در ایران هنوز نتوانسته‌اند به سازمانهای توده‌ای و مردمی تبدیل شوند و عمدتاً بدسورت سازمانهای روشنفکری بسته درجا می‌روند و این امر عوارض خاص خود را دارد که همانا ناکسیت خصوصیات روشنفکران خردده بسوزز است. خصوصیتی از قبیل «انحصارطلبی» و اعتقاد به اینکه «حقیقت فقط یک چیز است و فقط من آنرا در اختیار دارم» و یا «ارزیابی نیروهای سیاسی صرفاً

نقش بیشتری درافسارگری و اگاه کردن توده‌های مردم داشت تا طرد آن. تصور من ایست که نیروهای «مرفی» در یک حالت تدافعی قرار ندارند بلکه حالتی نه‌چشمی داشته و می‌توانند با ورود به صحنه سیاست نقش سازنده ایفا کنند و اگر این ارزیابی درست باشد، ترک صحنه مبارزه درست نیست. با شرکت در انتخابات مجلس شورایی مرفی، سبکی حضور خودشان را در صحنه سیاست نشان میدهد و شرایط عمودگرایی و ماهیت حزب حاکم را افشا می‌کند. در شرایطی که در دو انتخابات پشت سر هم سهم بافاسله‌ای کم یک سازمان سیاسی، یعنی مجاهدین خلق، در هزار و پانصد رجه و چند شریک در یک مبارزه مسالمت‌آمیز میدهد، این واقعیت از هر بودله‌ای درباره شرایط ضد دموکراتیک و ماهیت هیات حاکم موثرتر و گویاتر است.

شما در جامعه ما یکرا از جبهه‌های سرشناس جنبش چپ در قلمرو تئوری و عمل هستید و اگر هدف اصلی از شرکت در انتخابات تشکیل صف واحد نیروهای مرفی، نیروهای ضد امپریالیست و ضد ارتجاع است و این بدون صف مستقل چپ ممکن نیست اما شما از سوی سازمان مجاهدین خلق، نامزد شده‌اید این تناقض را چگونه توضیح میدهید؟

لیست مشترکی که از سوی سازمان مجاهدین خلق منتشر شد را نمی‌توان یک لیست اتلافی گفت. مجاهدین در آغاز کار و با اعتقاد به وحدت نیروهای مرفی و انقلابی، از افرادی که صلاحیت آنها را قبول داشتند دعوت کردند که یک شورا تشکیل دهند و هر چند در این شورا سازمان مجاهدین خلق، بحق وزنه سنگین را داشت، اما نه تنها کلیه افراد دعوت شده حق رای داشتند بلکه حق وتو نیز داشتند و سازمانی که می‌توانست با آن بنتروانه اعلام توده‌ایش خود را ساکند پیدا معرفی کند از آنجا

دیده شد، امکانات تبلیغاتی برای کاندیداهای مخالف به حداقل خود رسید، راه و تاور برون که بزرگترین دستکاه تبلیغاتی در کشوری است که اکثریت آن بی‌سوادند از حرکتی نامرئی منع شده بود. یکدیگریم از آنکه اکثر نامزدهای هیات حاکم به اشکال مختلف از رسانه‌های جمعی طاهرا بی‌طرف استفاده می‌کردند، روزنامه‌ها اغلب تحت فشار بودند و حتی آگهی‌های تبلیغاتی را خیلی سخت قبول می‌کردند. گروه‌های سیاسی انتخاباتی را به حداقل رسانده بودند سخنرانی انتخاباتی در دانشگاه را مگر در سال‌های سر- پوشیده که البته بسیار محدود هستند ممنوع کرده بودند. تنها جایی که سخنرانی انتخاباتی برای نامزدهای جناح مخالف آزاد بود میدان آزادی بود که گذشته از فاصله آن از شهر به‌باد نداریم که در آنجا مینتیک انتخاباتی برگزار شده باشند. و حتی گروه‌های فدائیان نیز به‌هم خورد از طرف دیگر، دستکاه‌هایی که اجرای انتخابات را به عهده دارند بی‌طرف نیستند. و حتی مرکزهای وزیر کشور که نامزد حزب حاکم نیز بود بر فشار افکار عمومی تحقق یافت. قبل از برگزاری انتخابات، تغییر و تحولات بسیاری در وزارت کشور انجام شد و با توجه به اینکه حزب حاکم دیگر همان حزب نیست که یکسال پیش بود دیگر نمی‌تواند از آن کس که از اکثریت پلاستاری برخوردار است و انتخابات ریاست جمهوری این را نشان داد تنها راهی که این حزب و حامیان آن برای حفظ تسلط خود دارند همین شیوه‌های غیر دموکراتیک است که به کار می‌برند. نامزدهای این حزب که با در مقامات اجرایی بودند و یا عناوینی از قبیل امام جمعه، ... داشتند از حداکثر امکانات تبلیغاتی برخوردار بودند در چنین شرایطی صحبت از آزادی انتخابات حده‌وار است. به‌رحال مبارزه مبارزه است و مبارزه هم در ایران هرگز در شرایط دموکراتیک انجام نشده است.

با در نظر گرفتن دوره‌های بودن انتخابات و آنچه شما گفتید فکر نمی‌کنید که نیروهای مرفی بهتر بود انتخابات را تحریم می‌کردند و به توهیم توده‌ها درباره هیات حاکم و پارلمان دامن نمی‌زدند؟

تشکیل یک جبهه رد و انشایگری درباره شرایط ضد دموکراتیک حاکم آیا تأثیر بیشتری در پیش بردن مبارزه توده‌ای ما داشت؟

یگمان من شرکت در انتخابات شورای ملی

انتخابات

با معیارهای کمی و نه برنامه‌ای یا ایدئولوژیک\* سازمان‌هایی از این دست تحلیل خود را بر اساس مسائل بالا آغاز می‌کنند و از این رو در برابر انتقاد قاطب پایداری ندارند اما چه می‌شود کرد؟ جنبش چپ‌ها مدتی چنین مراحل دست و پا می‌زنند و بهین دلیل است که تکلیف خود را نه با خودش می‌داند و نه با دیگران.

**در بین سازمان‌های چپ مواضع گوناگون وجود دارد و این مواضع از جهت گیری‌های سیاسی تا انتقادات نظری و تحلیلی و شناخت جامعه و نیروهای آن متفاوت است در همین مساله انتخابات بخشی از نیروهای چپ یعنی "چریک‌های فرامی خلق" انتخابات را تحریم کردند. بختی از آنها مثل سازمان پیکار، راه کارگر وحدت کمونیستی شعار تشکیل صف مستقل چپ را مطرح کردند و سازمان فدائیان یعنی بزرگترین سازمان چپ به بخشی از گاندیداهای هیات حاکمه از لیبرال؟ تا ارتجاعی و سازمان مجاهدین رای داد. عمده نیروی چپ لیبرال‌ها را دشمن اصلی می‌داند و نه ارتجاع. شما از تشکیل صف واحد ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی حرف می‌زنید یکی از غلغل اصلی اختلافات سیاسی و بینشی موجود عمده کردن لیبرالیسم یا ارتجاع در مرحله کنونی است شما چه برداشتی از این دارید؟**

در تحلیل‌های کلاسیک و علمی مارکسیسم، از امپریالیسم، همیشه ارتجاع بمثابة پایگاه اصلی امپریالیسم تلقی می‌شود. ارتجاع یعنی نیروهای واپس‌گرای جامعه که خواهان جلوگیری از شکوفایی جامعه هستند و تنها راه حاکمیت آنها اتحاد با امپریالیسم است این نکته‌ای است که نیاز به اثبات ندارد. تجارب تاریخی و ادبیات مارکسیستی این را نشان میدهد. لیبرالیسم به مفهومی که امروزه بکار می‌رود نیز با امپریالیسم سازش می‌کند اما این مساله که لیبرالیسم پایگاه اصلی امپریالیسم و دشمن عمده است حرفی نو و نیاز به اثبات دارد. آنچه در نحوه تکرش فدائیان و توده‌ایها که لیبرالیسم را خطر عمده میدانند وجود دارد انحراف از مارکسیسم است این نادیده گرفتن ارتجاع است درحالی که ما زیر ضرب او هستیم و ارست که حاکمیت را در دست دارد و همچون پایگاه اصلی امپریالیسم عمل خواهد کرد. شاید بتوان گفت که لیبرالیسم یک دشمن استراتژیک است یک خطر بالقوه است و این بخشی طولانی دارد.

اما بهتر است آنرا بشکافیم. این انحراف ایدئولوژیک که از ارتجاع ضربه می‌خورد اما لیبرالیسم را خطر اصلی میدانند از کجا ناشی می‌شود؟ زمینه تاریخی و نظری طرح مساله در کجاست؟

فکر می‌کنم اگر شعور داشته باشیم، اگر چشم داشته باشیم و اگر حتی در حد عقل متعارف به مسائل نگاه کنیم، می‌بینیم که آنچه هست و دشمن ماست حاکمیت ارتجاع و امپریالیسم است حاکمیت ارتجاع یعنی حاکمیت اقتضای از جامعه که

بطور مشروط خاصیت واپس‌گرایانه دارند و با هر نوع مدرنیسم و ترقی خواهی مخالفند و اگر ظاهراً با امپریالیسم نیز تضاد دارند بیشتر از آنروست که امپریالیسم مقوله مدرنی است. مخالفت ارتجاعیون با امپریالیسم مبارزه ضد امپریالیستی به مفهوم واقعی نیست چرا که ضد امپریالیست بودن یعنی ضد سرمایه داری بودن و هر نوع مخالفت با امپریالیسم جدا از این چارچوب سطحی و فشری خواهد بود. ارتجاع از آنرو که خواهان بازگشت به مناسبات گذشته است با مناسبات سرمایه داری بزرگ معارضه دارد، اما از آنجا که همان‌طور نظام سرمایه داریست، راهی جز وابستگی ندارد و مخالفت او با امپریالیسم از تضاد او با مالکیت خصوصی بر نمی‌خیزد. ضد امپریالیسم نیست ضد امپریالیسم بودن ارتجاع را می‌توان بدرستی ضد خارجی و نه ضد امپریالیسم تلقی کرد بلکه ارتجاع ضد خارجیست نه ضد امپریالیسم و این بارها از سوی هیات حاکمه اعلام شده. جنبه دیگر ارتجاع ضد سوسیالیست بودن آن است و منظور ارتجاع از خارجی، ضد اسلام

در دو دهه اخیر برای کشورهای عقب افتاده تدریس کردند و سیاست شوروی نیز از آنجانب ادای می‌کند. دیدید که حزب توده اولین گروه بود که لیبرالیسم را خطر عمده اعلام کرد. اما سازمان فدائیان ظاهراً با راه رشد غیر سرمایه داری و حزب توده مخالف است.

مواضع فدائیانها و توده‌ایها جن در راه رشد غیر سرمایه داری توجیه دیگری ندارد. عمده تلقی کردن لیبرالیسم موضعی نیست که از لحاظ نظری بتواند روی پاهای خود بایستد بهر حال نظریه راه رشد غیر سرمایه داری نظریه برهنی است و از نظر عملی نیز تجارب تاریخی بی‌اعتباری آنرا اثبات کرده است. همسر زمان جمال عبدالناصر بهترین نمونه آن بود و دیدیم که عملکرد شورویها و چینیهای از این دست نتیجه‌ای جز پرورش یک بورژوازی قوی به رهبری انورالسادات نداشت. توده‌ایها و فدائیانها با چشم پوشی از ارتجاع تحت عنوان خرده بورژوازی به انحراف ایدئولوژیک

- \* ارتجاع یا امریکائیتها و نه آمریکا مخالف است.
- \* روحانیت مترقی و مبارز که آنها میگویند بطور مشخص کیست و در کجاست.
- \* باید در جهت ایجاد چپبه ضد امپریالیست و دموکراتیک، بارزه کرد.
- \* آقای بنی صدر راهی جز ادامه راه بازرگان ندارد.

و یا ضد محدوده جغرافیایی ایران است همان شعار نشری نه غربی که در حقیقت مخالفت با همه جنبه های خوب و بد انقلاب صنعتی است و سوسیالیسم هم بخشی از نتایج انقلاب صنعتی است و رقی آنها می‌گویند خطر عمده امریکاست. منظورشان آمریکا همچون یک نیروی خارجی است نه یک نظام اقتصادی اجتماعی. آنها با امریکاییها دشمنند نه با آمریکا و بهین دلیل از دولت موقت تاکنون به آمریکا یورشهای لفظی برده‌اند و در همان زمان به دیگر کشورهای امپریالیستی از قبیل ژاپن و بازار مشترک نزدیک شده‌اند. در نهایت ارتجاع هیچگونه راه‌حلی ندارد جز وابستگی به امپریالیسم. لیبرالیسم خطر آینده است، خطری که پس از تکامل جامعه به مرحله پیشرفته‌تری عمده خواهد شد. از نقطه نظر ذهنی و سازماندهی اجتماعی.

وقتی توده‌ایها و فدائیانها از لیبرالیسم حرف می‌زنند و آزراننده می‌دانند منظورشان بخشی از بورژوازیست که از نظر ذهنی نقیای همان بورژوازی ملی و در مرحله کنونی خواهان سازش با امریکاست.

لیبرالیسم البته به این مفهوم خطرناک است اما خطر عمده حاکمیت به دست ارتجاع است سیاستی که خواهان اتحاد با بخشی از ارتجاع بوده و لیبرال‌ها را عمده می‌کند تنها یک توجیه منطقی در تئوری دارد (البته منطقی تاحدی که این نظریه می‌تواند منطقی باشد که نیست) و آن تئوری، تئوری راه رشد غیر سرمایه داریست فقط، در است. سیستم فکری است که لیبرالیسم خطر عمده است. راه رشد غیر سرمایه داری تسخالی بوده که در

کشیده می‌شوند. بگذریم از اینکه باید دید این خرده بورژوازی چه نوع خرده بورژوازی است باید پرسید که آن نیرویی که در مرحله کنونی خطر بالفعل را تشکیل میدهد عمده است یا آن نیرویی که خطر بالقوه آینده است با توجه به اینکه حتی ممکن است لیبرالیسم هیچگاه سرکار نیاید و نتواند نیروی مهمی را تشکیل دهد. اینکه با سازمان از نظر ایدئولوژیک و یا تحلیلی به راه رشد غیر سرمایه داری اعتقاد نداشته باشد اما در سیاست های عملی خود مواضعی اتخاذ کند که جز با این نظریه نادرست توجیه نشود مهم نیست آنچه که در یک ارزیابی تئوریک اهمیت دارد سیاست و آن چیزی است که شما به آن عمل می‌کنید و نه آنچه که ادعا می‌کنید. سیاست چیزی جز پیاده کردن ایدئولوژی در صحنه عمل نیست تعارض بین آنچه که در کلیت خودش به عنوان ایدئولوژی ادعا می‌شود و عمل مشخص است بوجود آید و در جنبش چپ ایران که هنوز جوان است و خطوط تمایز و اشتراک اغلب ناخوانا است این نوع تعارضات طبیعی است و نشان دهنده نوعی عدم توانایی نیست به فهم واقعیات جامعه است.

بسیاری از آنکه استدلال آنطرفی قضا به هم مطرح شود من دلایل آنها را عنوان می‌کنم. اینها می‌گویند چون بخشی از هیات حاکمه یعنی "روحانیت مترقی" با اصطلاح آنها ضد امپریالیست است و چون مبارزه در ایران مبارزه ضد امپریالیست است پس باید با بخشی از آن علیه دیگر نیروهای وابسته متحد شد. آنها می

انحراف

گویند خرده بورژوازی ماهیتر دوگانه دارد و ندیدن دوگانگی چیزی جز انحراف نیست. و در عمل البته مسائلی از قبیل مسائل دموکراتیک، حقوق خلفا و... مسائلی فرعی هستند نسبت به مساله مبارزه با امپریالیسم. هر چند من نیز می پذیرم که سیاست نفوذ بخشی از هیات حاکمه عالییه و بخشهای دیگر و نادیده گرفتن ارتباط و منزهی خواندن آن بهترین و منجبه ترین نوجه خود را در همان نظر به راه رشد غیر سرمایه داری می یابد.

بعضی من نمی توان مساله را به این سادگی که آنها مطرح می کنند گزار کرد. من قسبه زانوی دیگر نگاه می کنم. تسلط امپریالیسم بر جنبش کمونیستی اهمیت بعد از زیاد تأثیرات بسیاری را به چپ گذاشته است در نحوه تفکر استانی و بورژوا در زمان حیات استالین. گروه های همجنس، معر و دیگر گروه های چپ، از گروه های با همجنس، هر دو بورژواها خطرناکتر، نفس می شنود این نحوه تفکر اغند و وارد که باید گروه های همجنس را از سر برد و نابود کرد و «بعضی سرگروه ها» همجنس امری مهمتر و اساسی تر از دیگران است در زمان استالین، احزاب کمونیست اروپا، نسبت به سوسول دموکراتیک که در آلمان ادعای مارکسیست بودن داشته و در بخش های از طبقه کارگر نیز نفوذ داشتند برخوردی حساسانه تر اعمال می کردند با احزاب بورژوازی. بعد از مرگ استالین، و آن فضا می که بوجود آمد البته نه مامت آن فضا فعلا کاری ندارد. این نحوه برخورد محدودی در اروپا نفس یافت و سیاست اتحاد با گروه های همجنس و با تقریباً همجنس جای آرا گرفت و در واقع سه ساله حتی به تشکیل جبهه چپ منجر شد. بهر حال آن سیاست انحصارطلبانه که می گویند «هرگز با من نیست دشمن من است» و بخصوص افراد و گروه های که من نزدیکترند بشتر با من دشمن هستند از امپریالیسم سرچشمه می گرد. جنبش چپ ایران هنوز آن مراحل را پیشتر نگذاشته است و از اجزای تقسیم شده است. درباره آن مقولات و توجه های که مطرح کردید یک بررسی اساسی بسیاری از مسائل را روشن خواهد کرد. اگر از آنها بپرسید «این روحانیت مترقی و مدارز در گداست» و یا «کی هست؟» بطور مشخص به شما چه جوابی خواهند داد؟ فکر می کنم چپر یکسره هیچ کس را نتواند نام ببرد.

بله آنها می آورند یک مقوله تاریخی - اجتماعی را ابداع کنند و مصادق گشتی این مقوله جز شخص امام گمن دیگری نیست. آنها از نظر آنها، حالا پرستی دیگری را مطرح می کنند چرا اکثریت هواداران چپ به دلیل سازشانی هستند که بنظر شما از طرفی درگیر انحصارطلبی و تنگ نظری خرده بورژوازی است و از سوی دیگر سیاستی جز همان راه رشد بیشتر سرمایه داری و سازش ندارد! بیشتر منظورم آنست که این امر چه ریشه های در ساخت اجتماعی طبقاتی

**جامعه دارد و یا متکی بکدامین زمینه های فرهنگی است؟**

بخشی از این وضعیت ناشی از عدم رشد کافی جنبش چپ و فرهنگ انقلابی در جامعه ما است. سازمانی که تا یکسال پیش چریکی و زیرزمینی بود است و حالا با شرایط خاص زورمور شده و عملی شده است با مسائلی تازه و نو مواجه است. اصلی ترین این مسائل شناخت دوستان و دشمنان انقلاب، شناخت نیروها است و از اینرو عمده ترین مساله برای چنین سازمانی مساله «ایدئولوژی» است اما یک سازمان چریکی و زیرزمینی تا قبل از این هرگز به این مساله نپرداخته است چرا که هیچ کس هم انتظار ندارد که در شرایط دیکتاتوری و در یک جنگ چریکی، مساله ایدئولوژی مطرح شود. اما حالا وضع فرق کرده است و دیگر نمی توان از گزار این مساله گذشت گمن اینکه ما مارکسیست - ایسیسم هستیم، در شرایط کنونی هیچ چیز را حل نمی کند. این حرف انقدر کلی



است که بگویم ما جزء سرده داران هستیم. جنبش کارگری سرشار از انواع مارکسیست - ایسیسمت ها است. باید مسائلا را بطور مشخص مملوح کرد و به آنها پاسخ داد. و البته هیچ رومی هم ندارد که اعتقادات مطرح شوند. متنی، عملی، سیاست های عملی، ایدئولوژی را شدن می دهد که بخشی از وضعیت کنونی ناشی از جوان بودن جنبش چپ است که هنوز مراحل تکاملی خود را در ایران نگذرایده است و این طبیعی است نظریه های او را بی و حل شده می ندارد و نقل خود را تنها حقیقت موجود می یابد و ویژه مراحل اولیه تکوین شعور آدمی است. حل تمام مسائل دنیا که امور پرنجی هستند، ذهن تحلیل گر لازم دارد نه ذهن ایمانی. و البته فشار موجود و نفسی شدن جامعه من به این مساله دامن می زند و شرایطی را بوجود می آورد که افکار در فاب مطامی و گذشته ای بسیار باید و همه فکر می کنند تنها گروهی هستند که حقیقت را می گویند و آنها تمام حقیقت را، ساده

کردن جهان در سیاه و سفید کار اذهان ساده و نابالغ است حال آنکه سیاه و سفید مطلق اصولا وجود ندارد آنچه هست خاکستری است و هر سیاست تشخیص انواع خاکستریها از یکدیگر است و گرنه تشخیص سیاه و سفید که ایدئولوژی نمی خواهد.

**برگردیم به سیاست های متخص درباره ارتباط و لیبرالیسم و اینکه کدامیک در مرحله کنونی خطر عمده است.**

من فکر می کنم که وقتی زیر شریبه هست باید بدانیم چه کسی شریبه را می زند و چه در حال و چه در آینده چه کسی بیشترین خطر را دارد. به گمن من ارتباط، نوساناتی که در گروه های چپ دیدیم که حتی اول از بازگان یعنی همان نه بنده لیبرالیسم بگمان آنها حمایت کردند و بعد آمدند و روحانیت مبارز را حمایت کردند بدون اینکه از مواضع خود بکشد چیزی جز سردرگمی نیست جز امپریالیسم چه چیزی این واقعت را توجیه می کند که از بخشی از هیات حاکمه حمایت کنیم یا به نمایندگان سایر گروه های چپ رای ندهیم. حزب توده با همین پیش با اقوام متحد شد و با مصدق مبارزه کرد چرا که مصدق خطر بالقوه بود درست مثل امپریالیسم در این روزگار. اما ما نتیجه این سیاست را دیدیم در شکست ۲۸ مرداد و دزدسواپی حزب توده.

**با توجه به اجزای پیشی و سایر خصوصیت های جنبش چپ و با توجه به اوضاع اجتماعی فرهنگی جامعه و پراکندگی نیروهای مترقی و انقلابی شما آینده جنبش چپ را چگونه ارزیابی می کنید؟**

جنبش چپ بعنوان یک وزنه مهم سیاسی، هنوز چندان در جامعه مملوح نیست جنبش چپ، هنوز یک جنبش روشنفکری است و با توده های میلیونی مردم بی ارتباط است حرف «چپ» برای مردم قابل فهم نیست. زیرا جامعه ما در سطح نازل از آگاهی اجتماعی قرار دارد. هر جنبش روشنفکری مصورن یک «ملفه» در می آید با انواع و اقسام نظریات، جنبش چپ را در برقرار و تقسیم را در پیش دارد و با بسیاری اشعابها اطلاقها پیوسته و گسسته زورمور خواهد بود اما پذیرش اینکه جنبش چپ یک جنبش روشنفکری است یعنی طرد آن نیست با آن خیلی کارها می شود کرد ولی باید واقعت حویش را باز شناخت یکی از اشکالات جنبش چپ و حداقل بخشی از آن این است که گمان می کند توده های شده است و با بزودی خواهد شد اما باید توجه داشت که سطح فرهنگی جامعه و سیاست های این نوع گروهها توده های شدن جنبش چپ را به این زودیها امکان پذیر نخواهد کرد جنبش چپ تنها در صورتی رشد خواهد کرد که یک مبارزه ضد امپریالیستی و دموکراتیک واقعی در جامعه پیکرد و رشد کند و از اینرو اشخاصی که از جامعه و گروه های چپ داریم، و طبقه گروه های چپ را عمیق تر کردن جنبش دموکراتیک ضد امپریالیستی می دانم و طایفه سه گانه جنبش چپ سوسیالیستی ضد امپریالیستی دموکراتیک را نمی توان از هم جدا کرد اما اگر چنین طبقه بندی درست باشد باید بر مسائل دموکراتیک و ضد امپریالیستی تاکید کرد

من فکر می‌کنم که راه رسیدن به سوسیالیسم در جامعه ما از مسائل دموکراتیک ضد امپریالیستی می‌گذرد مردم ما هنوز در مرحله الفبا هستند به دلایل بسیاری سطح فرهنگی جامعه ما نازل است و تصور نمی‌کنم پذیرای سوسیالیسم باشد. آنهم در مرحله فعلی. جنبش چپ باید به جای پرداختن به مسائل دور به وظایف پاسخ دهد که جامعه از آنها انتظار دارد و بار تمهیداتی را بردوش کند که مسائل جامعه را حل می‌کند. چپ‌ها، در جامعه ما بصورت یک اقلیت قوی یا مذهبی در درون یک اکثریت ناهمگون درآمده‌اند روی اقلیتی که در درون خود فروخته و با بیرون از خود ارتباطی ندارد مثل یک گنجه‌ی یهودیها، با هم جری می‌زنند، روی سخن آنها با خودشان است نه با توده‌های میلیونی مردم. در نشریات آنها چیزی جز پاسخ‌هایی که به یکدیگر می‌دهند نیست گویی تمام مسائل جامعه به اختلافات آنها تقلیل یافته و جامعه مساله‌ای جز اختلافات آنها ندارد. کوشش‌های چپ‌ها برای قانع کردن یکدیگر است و نه قانع کردن مردم. جلوه دانشگاه تهران مثل محله یهودیهاست. خصومت کثومی داند انکار جهانی دیگر و کشوری دیگر است.

جنبش چپ درباره وظایف مرحله کنونی خود با مسائل گوناگونی روبرو است و کیفیت ترکیب سه گانه وظایف سوسیالیستی، دموکراتیک و ضد امپریالیستی جنبش چپ دیدگاه‌های گوناگونی را پدید آورده است و از طرفی یک برنامه سه مرحله‌ای بصورت "یگانه" مطرح می‌شود و از طرف دیگر یک استراتژی مرحله‌ای؟ کدام یک از این دیدگاه‌های رایج‌ترایی درستی از واقعیت دارند؟

آنچه که مطرح کردید تنها یک درزش‌ذهنی نیست. در سیاست پایه‌های مشخص خود را دارد شما اگر اعتقاد داشته باشید که تضاد عمده جهان تضاد بین شوروی و آمریکا است هرچه جز آن از قبیل مساله خلق‌ها، حقوق دموکراتیک، نابودی نظام سرمایه‌داری و ... اهمیت تاکتیکی پیدا می‌کند آنچه برای شما اهمیت می‌یابد تنها و فقط "آمریکا" است و از این دیدگاه است که بی‌اعتنایی نسبت به دموکراسی موجود می‌آید از زوایای دیگر اگر شما مبارزه خلق‌ها را عمده بدانید و نه تضاد بین این آن اردوگاه را، اگر هدف شما سیاست خلقی و مردمی باشد و نه پیاده کردن یک سیاست جهانی آنوقت مبارزه دموکراتیک و ضد امپریالیستی مبارزه علیه ارتجاع امپریالیسم اولویت می‌یابد اما از دیدگاه راه رشد غیر - سرمایه‌داری دیدگاهی که فقط تضاد جهانی شوروی و آمریکا برایش اهمیت دارد اینطور نیست اگر حقوق دموکراتیک رعایت نمی‌شود، اگر خلق‌ها بیچاره می‌شوند، اگر مبارزین اعدام می‌شوند، اگر سرمایه‌داری تقویت می‌شود، اگر اعضای حزب هیچ کدام مهم نیستند برای این چنین دیدگاهی این کمونیست به جوخه اعدام سیرده می‌شوند، اینها ها مسائل فرعی هستند و در این دیدگاه است که تحلیل طبقاتی جایی ندارد. حتی اصطلاحات شما تغییر می‌کند و به جای طبقه کارگر، مستضعفان

بکار می‌رود و بجای نقل قول از لنین کلمات تصار امام می‌آید.

جنبش چپ و انقلابی با توده‌ها پیوند ندارد دچار پراکندگی و انواع عوارض، بحال روشنفکری است، از سوی دیگر جامعه در مرحله خود مسائلی دارد که باید به آنها پاسخ داد و این وظیفه نیروهای انقلابی است. جنبش چپ بدون یک برنامه انقلابی که از تجلیل علمی واقعیت آغاز کرده باشد نمی‌تواند به این مسائل پاسخ گوید و نظر شما برنامه جنبش چپ در مرحله کنونی چه می‌تواند باشد؟

بطور کلی وظایف نیروهای انقلابی در مرحله کنونی دامن زدن به گسترده کردن مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، مبارزه علمی دموکراتیک است اما ارائه‌های تخیلی چیزی را حل نمی‌کند عمده مطلب این است که چپ وضع خویش را درک کند و بداند کجا ایستاده است؟ ماهیت چیست؟ و جامعه در چه مرحله‌ای است و بمبارت دیگر بتواند به این پرسش پاسخ گوید که "دوستان و دشمنان خلق و انقلاب چه کسانی هستند؟ باید دید که چه کسانی می‌توانند در حرکت مترقی و انقلابی جامعه در مرحله کنونی شرکت داشته باشند و چه کسانی دشمنان خلق‌اند؟ باید مردم را بشناسد و بداند برنامه‌های خود را برای چه کسانی عرضه می‌کند. آنها از او چه می‌خواهند اما همه اینها جز با شناخت خود امکان‌پذیر نیست. چپ ایران باید خودش را بشناسد باید از خود و دیگران از نیروهای گوناگون و صنفی‌های طبقاتی - اجتماعی تحلیل داشته باشد.

و حالا چرا خود شما این تحلیل را نمی‌دهید و برنامه لازمه رشد و گسترش و انقلابی جنبش چپ را؟

می‌توان برداشته‌های خاصی را ارائه کرد و براساس آنها برنامه‌های مبارزه را طرح کرد اما یادمان بماند که این هر چند ضروری‌ترین مسئله است اما بمللی چیزی را حل نمی‌کند چرا؟ چون مادر ایران هنوز حتی از این مرحله ابتدایی نیز بسیار دور هستیم. ما هنوز در الفبا گیر داریم ما هنوز برنامه نداریم و آنگاه از حزب شدن حرف می‌زنیم ما هنوز در کوچکترین مسائل بدیهی شوروی از قبیل عملکرد ارتجاع اشکال داریم ما هنوز منافع گروه خود را بر منافع جامعه ترجیح می‌دهیم. هیچ تحلیلی نمی‌تواند علمی باشد مگر آنکه به منافع جامعه و جنبش و نه منافع یک گروه خاص تکیه شود. اما واقعیت غم‌انگیز این است که وقتی توجهات و سیاست‌های گروه‌ها را بررسی می‌کنیم می‌بینیم که نقطه شروع اغلب به جای واقعیت‌های جامعه و منافع مردم منافع گروهی است این طرز فکر حاکم سازمان‌های چپی است. این یک مساله الفبایی است که حل نشده است گروه باید در خدمت جامعه باشد و نه جامعه در خدمت گروه یا سازمان وسیله مبارزه است و نه هدف. بسیاری از مواضع دلیلی جز ارتقاء حیثیت گروهی ندارند. رقابت گروه‌ها یک رقابت سالم برای ارتقاء جمعی نیست. بلکه همان

رقابت بیمار و عقیم سرمایه‌داری برای نابود کردن است. گروه‌های چپ باید این واقعیت را بپذیرند که عوارض گروه‌های بسته روشنفکری را با خود دارند و آغشته به تفکر خرده‌بورژوازی هستند. تفسیری که سازمان‌های چپ ایران از سوسیالیسم بدست می‌دهند تفسیر خرده‌بورژوازی سوسیالیسم است. پذیرش این واقعیت‌ها هیچ اشکالی ندارد. آگاهی بر آنچه که هستیم، بر کمبودها وضعها ما را نیرومندتر می‌کند آدم باید از جای که ایستاده است آگاهی داشته باشد. مشخصات طبقاتی خود غرض آنرا بداند و رنه حتی در تشخیص منافع خود نیز اشتباه خواهد کرد نگاه کنید و ببینید آنها نیرویی را که به آنها ضربه می‌زند نمی‌شناسد و آنرا عوضی می‌گیرند. بهر حال اینها مسائل ابتدایی است. جنبش کمونیستی تا به جنبش کارگری تبدیل نشود به‌یایی نخواهد رسید. اگر مبارک‌سیم ایدئولوژی طبقه کارگر است باید خود او در آن سهیم باشد اما گسترش طبقه کارگر به مفهوم خاص آن در ایران بسیار محدود است و درجه اکثر آنها هنوز همان درجه دهقانی است. و اکثر آنها کارگر فصلی هستند باید ترکیب درونی طبقه کارگر و خصوصیات آنرا بشناسیم و این کاری است که هنوز انجام نشده است. جنبش چپ باید ماهیت خود را بشناسد. و از آن آغاز کند یکسال گذشته نشان داد که صدای چپ در توده مردم چندان پژواکی نداشته است چرا؟ کجای کار نیست دارد و آیا ما همان هستیم که می‌پنداریم؟ آیا پس از این همه شکست نباید اندیشید و شک کرد؟ شک به تحلیل‌ها و برنامه‌ها و سیاست‌ها... باید گروه‌گرایی را حل کرد نیدانم چرا سیمد گروه چپی داریم اما نمی‌توانیم یک صف مستقل چپ داشته باشیم؟

هیئت حاکمه پس از شکست بسیاری از برنامه‌های خود و پس از آنکه احساس کرد که سرعت حیات مردم مردم را از دست می‌دهد به حلق از عقب‌نشینی قن داده است رئیس جمهور جدید ادعای کند که طرفدار دموکراسی و فضای آزاد سیاسی بوده و با انحصارگرایی مخالف است از طرف دیگر او جامعه بر طبقه توحیدی را مطرح می‌کند و بهر حال می‌گوید که در مقابل جناح مخالف و حزب حاکم و روحانیت نوعی تبدیل سوا مطرح کند شما چه برداشتی از مساله دارید؟

هر انقلابی که بوجود می‌آید اعم از اینکه به ثمر برسد یا نه بهترین و آزادی‌ترین حالت همان آغاز پیروزی آنست. از فردای پیروزی به بعد عقب‌نشینی‌ها آغاز می‌شود. ایده آل‌ترین مشکل هر انقلاب در آغاز آن تجسم می‌یابد در آنجا روح زمانه انقلابی و آرمانخواهی در بالاترین حد خود را ارائه می‌دهد در کمون پاریس - هر چند دوامی نکرد - کارگران کوشیدند ایده آل‌ترین تشکل دلخواه خود را پیاده کنند انقلاب آلمان و تلاش آن برای تحقق حکومت شوراهای را یاد آوریم اما بعد بتدریج زیر فشار واقعیت‌ها عقب‌نشینی شروع شد و کارگران آلمان رفته رفته

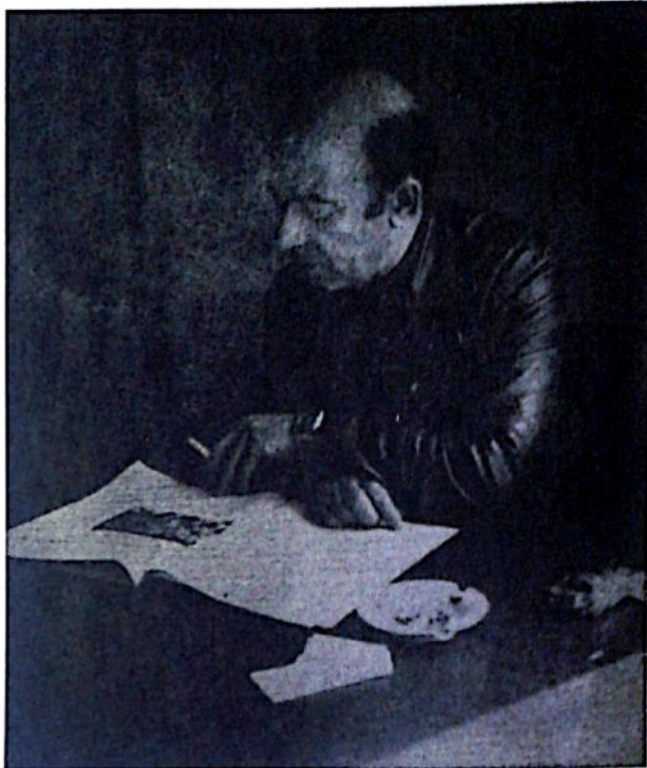


پار آورده

این نیاز به بررسی چندانی ندارد. پاسخ این پرسش در ماهیت حیات حاکمه نهفته است. بخش بزرگی از فرهنگ را کاملاً کنار گذاشته‌اند بعضی از بخشهای فرهنگ تازه دارد سر از خاک درمی‌آورد و هنر در این مملکت هنوز باید برای حق وجود داشتن مبارزه کند تا بعدها برسیم به تکامل و خلافت به شعر این سرزمین نگاه کنید که بطور سنتی شکوفاترین هنر مردم ما است پس از پیروزی انقلاب شعر فارسی خشک و بی‌ثمر بوده است در جریان قیام و قبل از پیروزی تهران نمایشگاه عکس، نقاشی و شعر بود روزنامه‌های دیواری همه‌جا را پوشانده بود بین مردم ارتباط وسیع وجود داشت پوسترها، شعرها، روزنامه‌های دیواری، نقاشی‌ها و عکس‌ها بی‌نظیر و خلاق بین مردم رابطه برقرار می‌کردند اما قیام به یک نتیجه اسفناک منجر شد اختناق به جای آزادی آمد و ضد فرهنگ، ضد هنر حاکم شد. حتی ادبیات فارسی دچار رکود شد.

شعرها فضای شکست را دارند به شعرهای شاملو نگاه کنید که سپاه قیام سروده شده‌است همان شعر «صبح» مثلا که یادآور فضای شعر های اخوان، شعر شکست پس از ۲۸ مرداد است و این پرستی‌انگیز است که پس از پیروزی قیام چرا باید شعر شکست داشته باشیم و مقایسه کنید این ادبیات را با ادبیات سال‌های ۴۹-۵۵ که شعر حماسی است.

نه حتی همین سال گذشته را در نظر بگیرید که شکوفائی فرهنگی در اوج بود. این‌ها آمدند رادیو تلویزیون را انحصاری کردند موسیقی را حذف کردند، پستیما و تئاتر انقلابی یاری‌نکردند و گفتند که این‌ها «غریب» است و این البته خصوصیت ارتجاع است چرا که از خواهان بازگشت جامعه به فرهنگ ۱۴۰۰ سال پیش است. ارتجاع، فرهنگی جامد و مرده دارد و جز آن فرهنگی نمی‌شناسد و می‌بینید که چون ضد فرهنگ است مجبور است به همان فرهنگ امپریالیستی برگردد به برنامه‌های رادیو تلویزیون توجه کنید بتدریج همان برنامه‌های گذشته بخش می‌شوند. مسابقات فوتبال فیلسهای مبتدل غربی! نه آثار بزرگ فرهنگ غرب و این همان ارتجاع است ارتجاعی که هدفی جز فرهنگ زدائی جامعه ندارد.



نداده باشد اما تاکنون جز چند اقدامی‌راکنده کاری نکرده‌است او هم همان عذر و شکایتی را دارد که بازرگان داشت تمدد مراکز قدرت و تصمیم‌گیری. هرگز دیگری هم به شد همین است مسأله نظام مطرح است نه جناح‌ها و افراد. شاید وضع کنونی بعینت تضادها به‌درگیری‌های شدید منجر شود اما هم‌سک از جناح‌های حیات حاکمه بسازد نمی‌تواند حکومت را مکارچه قیسه کند دیدیم که حزب جمهوری اسلام، با تمام امکانات خود نتوانست و قیام را کنار بگذارد. تضادهای اجتماع عمیق‌تر از آن است که چنین اتفاقی به این زودی‌بارش دهد بر چنین زمینهای سازمانهای مترقی مثل مجاهدین خلق رخ دهد خواهد کرد.

شما علاوه بر آنکه یکی از فعالین و نظریه‌پردازان جنبش چپ و جامعه شناس ما هستید یک‌را از منتقدین و فرهنگ‌شناسان این آب و خاکید آقای هزراخان! چرا انقلاب ایران با تمام کاستی‌های خود بازتاب هنری و فرهنگی ندارد چرا ما شاهد شکوفایی انقلابی فرهنگ و هنر نیستیم حال آنکه یک تحول اجتماعی باید با خون دوران جدیدی از هنر و فرهنگ به

مسئز سوسیال دموکرات‌ها. و اگر این درست باشد که هزراخان ایده‌آل‌ترین شکل خود را در همان آغاز کار تحقق می‌دهد فکر می‌کنم حیات حاکمه کنونی یعنی رهبران انقلاب ایران، در همان دولت موقت بالاترین حد امکانات خود را مطرح کردند و از آن پس دیگر چیزی نداشتند جز عقب نشینی مداوم، حتی از همان حالت اوانشل قیام. بخصوص در بک کنتور تا مغز استخوان وابسته مثل ایران. بازرگان اینرا فهمیده بود که برای حیات حاکمه راهی جز احیای وضع سابق وجود ندارد و اینرا سرپیما می‌گفت، مخالفان و حتی این آقای بنی‌صدر هم در عمل جرأه بازرگان راه ندارند از تقلیدات که بگذرد بیرواقعیت‌ها تکان دهند. اند شوروی انقلاب عموماً نهادی است که قبل از پیروزی مخفی و پس از پیروزی علنی می‌شود در ایران تا همین اواخر کسی نمی‌دانست که شوروی انقلاب یعنی عالیترین ارگان کنتور را چه‌کسانی تشکیل می‌دهند و حتی بعضی‌ها بوجود آن شك داشتند چرا که شوروی انقلاب پس از پیروزی مخفی شده بود. البته برای ملت ورنه آنکه باید بداند خود در پیدایش و ترکیب آن دست داشت. آقای بنی‌صدر آنطور که من از سالها پیش‌اورا می‌شناسم یک آدم ایده‌آلیست است حداقل اگر قدرت او را تغییر

تغییر

# هزار توی هنر و ادبیات بعد از انقلاب

## نگذارید ادبیات و هنر در چنبره‌ی پیچ و خم‌هایی گم شود که برای همه دست و پاگیر باشد.

سال تمام شد و باز بار فرهنگی جامعه رونق  
ان و دوبروش ملازمت برای شناخت و فعالیت  
نیروی روشنفکر و دست به‌قلم. اگر با سال‌های  
گذشته مقایسه کنیم، مرجع و آفرین باید گفت  
و به‌هورهای بی‌پرده دلخوش باید فرد. اما اگر  
در مقام مقایسه با فعالیت‌های دیگر، صحنه‌ی گوناگون  
فرهنگ با پیوسته نقش نویسندگان و شاعران و  
هنرمندان اندک و ناچیز است. شاید بتوان گفت که  
فرست نوشتن نبوده و وقت کارهای دیگری است  
که هر روز و هر لحظه به‌عینه شاهدش هستیم.  
کارهایی مثل تشکیل کانون‌ها، شوراهای جمعیت‌ها،  
سخنرانی‌ها و... سببی از فعالیت است که هر  
انسان متعهد و روشنفکر بایستی انجام دهد و این  
البته هیچ‌جایی ندارد برای نوشتن و غنای فرهنگ  
را پروراندن.

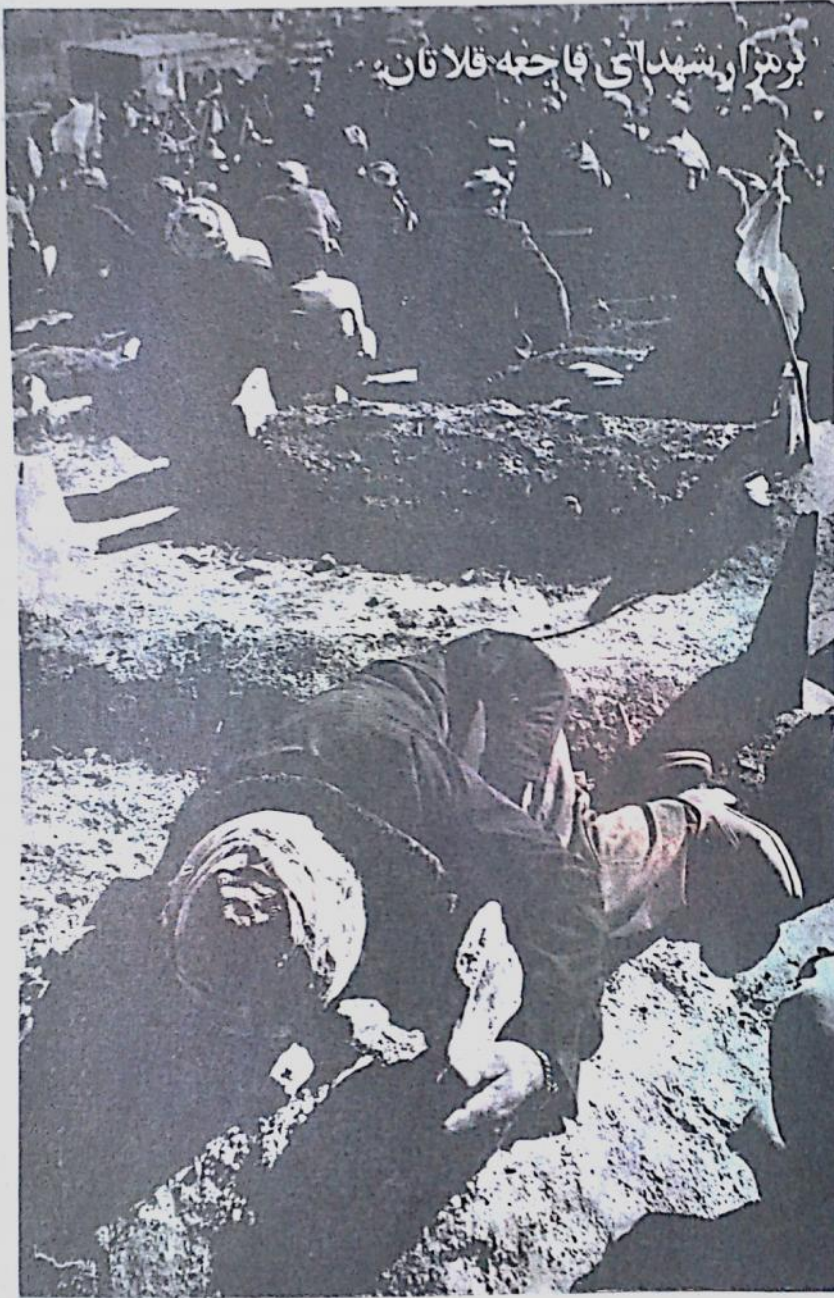
نویسندگان، شاعران و به‌طور کلی هنرمندان متعهد  
ایران، آنان که هنوز هم توانند در میان مردم  
جایی داشته باشند، مگر چند نفرند. ده‌فرا بیست  
نفر؟ صد نفر؟ می‌بینید که نمی‌توان حتی به کسب  
آنها امیدوار بوده‌اند و غیر از چند نفری، گم‌نام.  
رشد سیاسی مردم و فعالیت آن گروه که  
بیشتر در این زمینه می‌نویسند و ترجمه می‌کنند،  
همچنان رو به افزایش است. آنها بیشتر می‌خوانند  
ایشان بیشتر می‌نویسند و بیشتر ترجمه می‌کنند.  
اما آن‌عده که مورد نظر این قلم است، چه  
کرده‌اند و چه می‌کنند؟ کدام ادبیات می‌خواهد  
برای این فرهنگ عربی، که هجوم سرسام‌آور  
و دهشتناک دارد بایستد؟ چند قسه نوشته شد؟  
چند شعر سروده شد؟ چند نمایشنامه نوشته شد؟  
چند کتاب در زمینه‌های فرهنگ منتشر شد؟  
ادبیات این مملکت دارد خلاصه می‌شود به روزنامه  
نگاری، شعر، ادبیات بدل به شعار شده است،  
قسه، گزارش سیاسی شده است. نمایشنامه، تبدیل  
به جدل‌های گروهی شده است. به کجا می‌رویم؟  
نثر بی‌بهره و نامرغسرو را دریابید. شعر حافظ و  
خاقانی را. نگذارید این ادبیات زنده، ادبیاتی که  
در بین جوان‌ها، در حال شکل گرفتن است، بنیانش  
که باشد. اشتباه بعد مشروطیت را نکنید. دیدید  
که ادبیات «نوده‌ای» نهایت «پداگوژیک» راه به  
جایی نبرد. اصلاً ادبیات نبود. آنطرف هم، همین‌طور.  
یک مرتبه سر بلند کردی، دیدی حجازی‌ها و دشتی‌ها،  
سرمداران شده‌اند و هدایت‌ها به اشتباه شناخته  
شده‌اند. اگر ساعدی، گلشنی، صادق قسه‌منش  
فکند، اگر بیضایی، رادی و ... آثار تازم‌ای  
نویسند، این همه زندگی چگونه در شکل ادبیات

ماندگار شود؟

به‌جز چند نفر شاملو، کدام شعر منتشر شده،  
که می‌تواند چنان حفظ کند. دیربجینی، نعل  
پرشوری، ناآگاهانه، بسوی کشانده می‌شود، که  
دیگر نمی‌توانی حتی با انقلاب برش گردانی. چرا که  
ذی‌بکر یکی، دوتا نیستند. ده‌سال دیگر این مملکت  
سدها نویسنده و شاعر دارد. این را همه می‌دانند  
پس چرا نشسته‌اید و مدام کتاب‌های گذشته را  
تجدید چاپ می‌کنید؟ چرا ادبیات سانسوری، فن  
سخنرانی نوشتن «خودسانسوری» را رواج می‌دهید؟  
دیگر استعاره‌های «سواره»، «سیاه‌پوش»، «گل‌سرخ»،  
«افراشته»، «سحر»، «انفجار»، «طلوع»، «سیاروش»،  
«کاوه» و ... معانی نخواهند داشت. حقیقتش  
آن‌که آنچه نوشته، اصلاً ادبیات نبود. اگر  
بخوای حافظ‌ها و بی‌بهره‌ها و نامرغسروهای امروز  
را انتخاب کنی، تکثیرت به ته دیگ می‌خورد.  
چند شعر داری، چند قسه، چند نمایشنامه، یکی،  
دوتا هم مقاله و تحقیق، دیگر هیچ. بقیه، رونوشتی  
هستند از دوران اختناق. بیشتر بدرد تاریخ‌نویسان  
می‌خورد تا نویسندگان و پژوهشگران ادبیات.  
تازه، اینها هم بگویم که کلام بسیاری پس  
معرکه است. دیر بچینید از صحنه ادبیات این  
مملکت، با همه پشتوانه‌ی خواننده‌ها و نوشته‌ها و  
تکتیک‌ها، از دور بیرون می‌افتند. پس، بهتر آنکه  
توس را کنار بگذارند، بنویسند و فضاوت‌ها را  
تحمل کنند، تا بار دیگر سکوی به‌دست آورند.  
قدیم‌ها، هر شب، چند انجمن ادبی داشت، در مملکت  
دستکم صد انجمن ادبی بود، به کیفیتش کاری  
ندارم، منظوم همت آن‌هاست. امروز چی داریم.  
کانون نویسندگان ایران. آن‌هم نه هزار جور  
داد و ستد داشت و قبر و آتش. امروز هم، که  
بیشتر فعالیتش صرف کارهایی می‌شود در رابطه با  
آن چندتایی که عضو هستند. گریه که بگویم دور  
مجموعه در آورده بنام «نامه» و دست در کار جمل‌های  
است که دو شماره‌اش درآمد است. این قلم  
کجا جوابگوی این سیل خروشان است. فکری باید  
کرد. این نوع کارها جوابگوی دوران طاغوت بوده  
امروز. حاصل باید بیش از صد صفحه باشد. هزار  
صفحه، ده‌هزار صفحه. جنب و جوش بسیار است.  
هر کس هم، یک چیزی می‌خواهد. خودش نمی‌داند،  
اما سخت می‌کوشد آنرا پیدا کند. تنها راهش هم  
نوشتن و منتشر کردن است. آنقدر باید نوشت و  
منتشر کرد، تا این جوان پرشور و عاشق، بتواند  
راهش را انتخاب کند. این وظیفه‌ی نویسندگان  
است. وظیفه‌ی کسانی است که چه خواهند چه

نخواهند، چشم امید نسل امروزند. بله، می‌دانم،  
که کسی فکر نمی‌کرد یک شبه کتایش به ده‌هزار  
تیراژ برسد، کمتر می‌شد تصور کرد که این  
جوانان تلویزیونی و میدان‌های ورزش، این‌طور  
سوی ادبیات کشانده شوند، اما شده است و تنها  
راهش همت و خستگی‌ناپذیری اهل قلم است. کتاب  
های جلد سفید، دوره‌ای‌اند، همچنان که دارد عمرش  
پس می‌آید. باید فکر اساسی کرد. باید نشست  
و انتشاراتی‌ها را وادار کرد که طبق ضوابط منتشر  
کنند. هر کس، هر کس بس است. هر تازه از راه  
رسیده اگر کتاب منتشر کند که محتوایش چیزی  
جز اراجیف و نهایت شعار نباشد، راهش به تاریکستان  
است. بسیاری از نوشته‌های سال گذشته، با یک  
دست‌کاری ساده، شکلی می‌گیرد و معنایی پیدا  
می‌کند. این اتفاق نیفتاده، چون کسی نبوده، بله،  
می‌توانی بگویم می‌خواست مراجعه کند. چطور؟  
چگونه؟ به کجا؟ و به کدامان؟ تقاضا که زیاد  
می‌شود، عرضه باید زیاد شود. ملت ادبیات می-  
خواهد، قبول‌ندارید، فهرست آثار منتشر شده و  
تیراژها را ببینید. وقتی ناشر بتو مراجعه می‌کند  
می‌گویی: «ندارم، باشد چندماه دیگر، حالا کار  
دارم، بابا، کن‌حال نوشتن دارد، سال‌ها که وقت این  
حرف‌ها نیست، کی قسه می‌خواند، کی شعر می‌خواند،  
نمایشنامه؟ بابا، کجای کاری؟». زود سراغ آدمی  
که این حرف‌ها سرش نمی‌شود، کتاب کسی  
منتشر می‌کند، که از این حرف‌ها نمی‌زند. تفسیر  
هم ندارد. خواننده بدنبال کتاب تازه است. عنوان  
تازه که می‌بیند، می‌بلعد. یکتشه می‌خواند، می-  
خواند، می‌خواند، اما چی؟ مگر گورگی و برشت  
چندتا شاهکار دارند؟ مگر هر اثر این نویسندگان  
برای خواننده سازنده است؟ این هم با این ترجمه‌های  
نخلخسی و روایتی. هر سخن و هر کلمه نویسندگان  
و شاعران ایران است که فرهنگ این مملکت را  
بارور می‌کند. وقتی فرهنگ‌ساز وجود ندارد، این  
شنا هستی که باید بنویسید تا کلمه‌های غیر  
عربی بویژه، باب دوز نشود و در دهان هر کس  
نیفتد. وقتی قسه‌ای را می‌خوانی که اراش‌های  
ایرانی برآمده است، اما کلماتش بیشتر عربی  
است، وحشت می‌کنی و به‌خودت این‌جی را می‌دهی  
که همه را از چشم اهل قلم مدانی. پس نگذار  
مخواه که ادبیات و هنر، این مملکت در چنبره  
پیچ و خم‌هایی گم‌شود که برای همه دست و پاگیر  
باشد:

از بیان آن غالب ارحمن شناسی حافظ.  
کاین کسی گفت که در علم نظر بینا بود



بروز آرزو شهدای فاجعه قلاتان

## عکسهای فاجعه

«قلاتان»

بار دیگر عوامل جنگ افروزان تجاع در کردستان فاجعه آفریدند. اینبار توپ، تانک، ملیکوپتر و فانتوم حافی نبود و مزدوران ملاحسنی برای نشان دادن و ذلت خود پاتیر بجان مردم بیدفاع روستان نلاتان، در نزدیکی اشنویه، افتادند. مزدوران نوله‌های ژ-۳ رادر دهان مرد، گذاشته و مغز و کاسه سر آنها را منجمد کردند. پسا تیر پای پیرمردی را قطع کردند. مردم می‌گفتند که مزدوران دختر بچه کوچکی را با تیر قطعه قطعه کرده و دستها و پاها را او را درون دگی ریختند. این پیروزی‌ها را به هیات ماکه که دست روی دست گذاشته و آن جریانات را تماشایی- کند تیریک می‌گرویم.

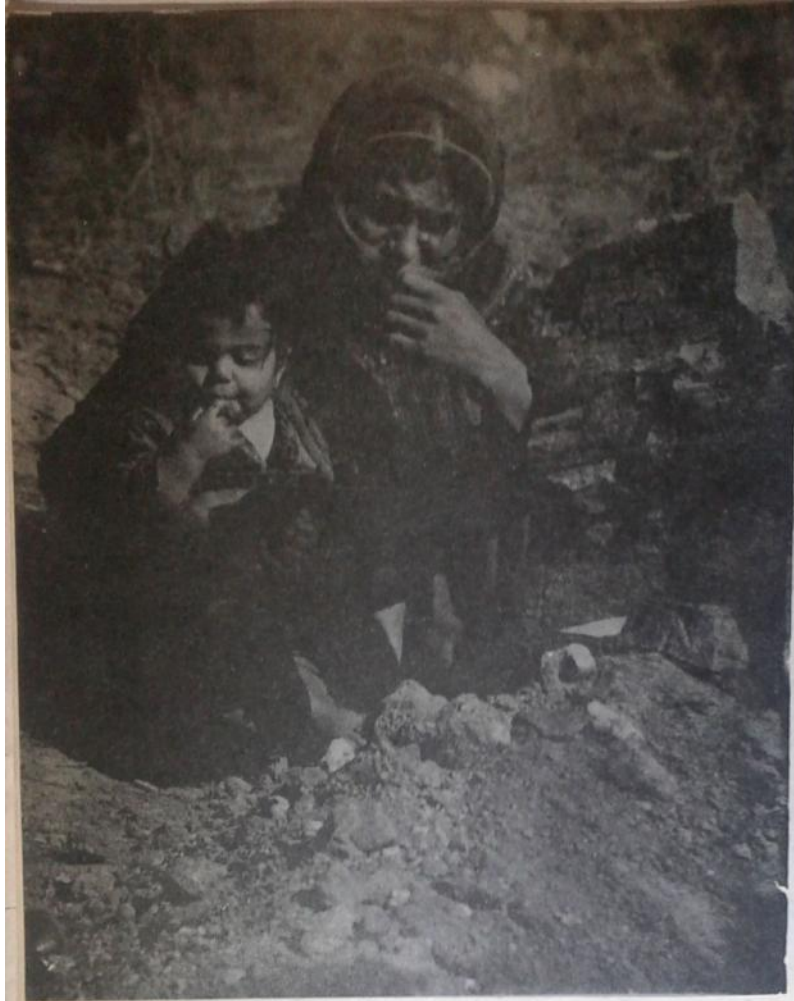
هفته گذشته مردم کردستان، در سالروز ذمهات قاضی محمد، بر مزار شهدای قلاتا، جمع شده و خشم و اندوه خود را نشان دادند. این وظیفه هر میهن‌پرستی است که در غم مردم کردستان شریک باشد.

عکس‌ها از کاوه









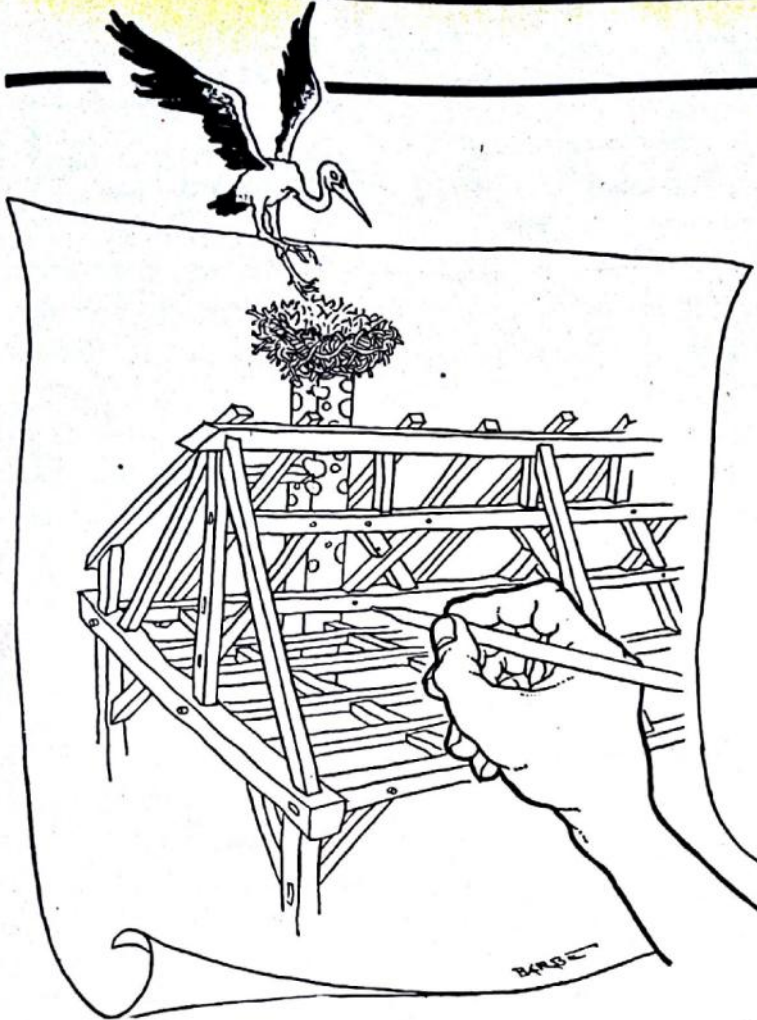












می توان سرچشمه را گرفت نیازی به لشکر کشی و توپ و تفنگ نیست. بیستار عصبانی شده بود که، تو عقلت نمی رسد. آن زمان که می توانستند با بیل سرچشمه را بگیرند گذشته است. تازه آن زمان توپ و تفنگ اختراع نشده بود. خنده دار نیست که یک گروهان سرباز با بیل به سرچشمه بروند! آخر کجای دنیا سربازان به جای تفنگ بیل به دست می گیرند؟!... و نتیجه گرفته بود که، اعلیحضرت اشتباه ندارند و امروز خواه در سرچشمه و خواه در حوالی سرچشمه باید چند نفر را به آن دنیا بفرستید تا ایشان لاف اقل بتوانند صبحانه مختصری میل بفرمایند. چهار تا آدم هر دم بیل که ارزشی ندارند. مگر نمی داید اعلیحضرت «عظ الله» هستند و سلطنت را خداوند به ایشان ارزانی داشته است.

سربازان می رفتند و در بازگشت گزارش می دادند، تصور می کنیم کشتار صد نفر برای صبحانه ی اعلیحضرت کافی باشد. بیستار می گفت، شاید! و می رفت و گزارش می داد. اعلیحضرت قبل از ناهار و شام هم نیاز به گزارش تفصیلی داشتند و بدینگونه هم کم می شد و این خود قوایش را روبرو تحلیل می برد. اگر اعلیحضرت در فرودگاه می گریست در این اندیشه بود که کجا برود تا انتهای سابقش را به دست آورد!

شاه در رفت و مردم پایکوبی کردند در کوچها و خیابانها، در میدانها و چهارراهها. و مجسمه ها بود که پائین کشیده می شد و نقل و نبات بود که بر سر مردم ریخته می شد. بوق انونبیلها، و شادی چشمها. در آن خیابانک که همه می رسیدند و روی هم را می بوسیدند! گفتم، چه خوب که رفتن یک جانی ملت را به شادی وامی دارد. یکی گفت، به جستجوی «آب حیات» اگر می روی؛ حرایمان را فراموش نکن.

چندی است در محافل و مجالس ویز درجارید سخن از «جمالی بدستان» و «جمالی داران» است. تصور می کنم هنگام آن رسیده است که پژوهش درخور به عمل آید و روشن شود که چه وجه تمایز است بین «جمالی» و «جمالی بدست» و «جمالی داران» با «چوبداران» چه نسبتی دارند.

این روزها که هر لحظه بدیده های نوظهور ذهن را به خود مشغول می کند؛ پژوهش جامع در احوال «جمالی بدستان» کار چندان ساده ای نیست. هم از این رو بناچار در اینجا تن به اختصار می دهیم پژوهش جامع را به فرصت دیگر موکول می کنیم. باری ... «جمالی» را معانی بسیار است. دروازه نامه ها آن را واژه ای ترکی و به معنای «گرز آهنی شش پر» محمود، چوبدست سرگردار و... آورده اند. چنین به نظر می رسد که در این روزها «گرز آهنی شش پر» و «محمود» دیگر متداول نیست و آنچه مورد استعمال دارد «چوبدست سرگرمه دار» و به زبان دیگر «چوبدست» است. پس «چوبدست» با «چوب» تشابه دارد و شاید بتوان گفت «جمالی بدستان» همان «چوبداران» هستند. اما «چوبدار» را در واژه نامه ها «آنکه شغلش خرید و فروش گوسفند است، گله دار، گوسفنددار، شخصی که در میدانهای بارفروشی دوسرچوب قیان را فروش دوش گیرد» و نیز اصطلاحاً «قواندار» معنی کرده اند. پس نتیجه می گیریم که چوبدار کاسب است و

بیابان نشینان است و اینکه در آستانه ی تمدن بزرگ، شهرنشینان - که البته در میانشان محافظان سنت و میراثهای اجدادی فراوانند و به همین دلیل می شنوند به «چوب» و «جمالی» روی آورده اند؛ «مخده» و «قلیون» را در «دولنامه ی افسانه ای گرامی زهی تاسفنا» دیگر اینکه بر هیچکس پوشیده نیست که در گذشته ای نه چندان دور «غیرن» با چوبدست در گردنه ها و گذرها راه بر کاروانمان می بستند و آنان را به اصطلاح «لخت می کردند». بعدها که کشور امن و امان شد و در اثر توجهات ذات اقدس هدایتی گرامی و پیش از یک نهر آب نوشیدند؛ معلوم نیست جمالی بدستان از کجا آمدند و هم «جمالی» از کجا آورده اند. این نکته ای است که پژوهشگران باید درباره ی آن تعقیق کنند و برای آیندگان به یادگار بنویسند.

آلیم که پژوهش مختصر نشان می دهد؛ جمالی بدستان دودسته اند:

الف - جمالی بدستان دولتی

کاسب یا «چوبدست» به جان مردم نمی افتد و آنان را تل و پلر نمی کند بلکه از طریق دیگر به مقصود می رسد. هر چند «چوبدست» به معنای قیمت گذاشتن و تقویم اجناس از طریق حراج است؛ اما این عمل نیز سرودست شکستن دربی ندارد. نگارنده در عجب است که این دو اصطلاح مشابه؛ چرا درهنا از هم فاصله دارند و دانسته نیست که از کجا و چگونه بین «جمالی» و «چوب» اینبه فاصله افتاده است.

از منابعی که ماخذ موجود چنین بر می آید که جنگ و درگیری در شهرها با «قمه» و «خنجر» و «شمشیر» و «گرز» و این اواخر با «تفنگ» و «توپ» «تانک» بوده است. دیده نشده است که در شهرهای پیشرفته که مردمی تمدن در آنها زندگی می کنند؛ سلاحهای جدید به سوسوی نهاده شود و خصمان به ابزارهای فراموش شده از قبیل «سنگ» و «چوب» روی آورند. به قول شاعر بسیار بسیار ماهر:

حساب شهر اندر شهر خوب است  
حساب این بیابان سنگ و چوب است  
پس «سنگ» و «چوب» از جنگ ابزارهای

بید چمال بدستان ملی

چمال بدستان دولتی کسانی هستند که از منافع شخصی (شخصی بصری) دافع می کنند...

چمال بدستان گاهی مدافع قانون اساسی می شود و نتیجه اینکه قانون را باید با چاقو به مردم هم زد...

به عقیده اهل فن دستگاه های ایستادگی از اینها از «چمال بدستان» سود می جست و در میان مشاغل متعدد از قبیل «کارشناس» و «متخصص»...

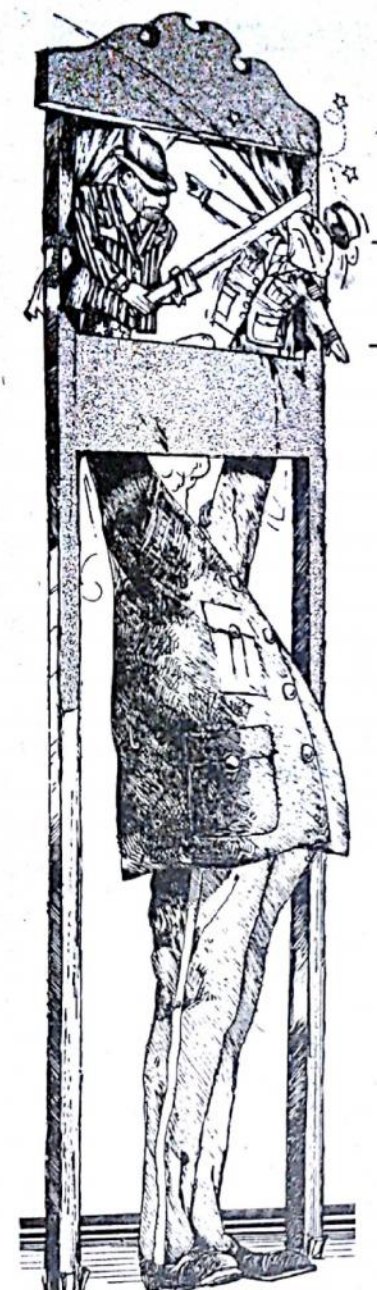
۹- گروهان گشت، اگر فرمانده به من دستور بدهد اول باید دستور را اجرا کنم و بعد اگر توضیح یا استفساری داشته باشم مطرح کنم...

چند خون که پای دیوار ایستاده بودند یکسدا فریاد برداشتند: «درد برد تو سر باز»...

انگلی را برای اقامت در نظر می گیرند. بجزه های که به جای شیشه گزونی با پارچه ای کپه آویخته اند...

سالی است که به «اطاعت از مافوق» فکر می کنم. «اطاعت از مافوق» یعنی چه؟

معنی «اطاعت از مافوق» را نمی دانم اگر شما می دانید کمک کنید. یک روز در جمع بحث «اطاعت از مافوق» در گرفت...



KIBR00 ZYL119H

گفت و شنودی با اچای اغلی، هنرمند خلق

# تحریم موسیقی، تحریم آزادی است

بهرروز دهقانی به او می‌گفت «ملت‌آبادی» و صدبهرتگی «چای اغلی» و بنیه می‌گفتند بهروز و بهرحال هیچ‌کس نمی‌گفت «دولت‌آبادی» که پراژنده اونبود. از سال‌های خیلی دور که محفل تبریزصد، نابیل، دهقانی... شکل می‌گرفت دولت‌آبادی هم بود پاک و سادتا صمیمی، با زلالی چشمه‌های کوه. همان کوه‌های آذربایجان... و تار بهروز هم بود بچه‌ها در خانه بهروز جمع می‌شدند برای بحث‌های سیاسی و فضا در آن سالها فضای یک جنبش جوان بود جنبش مبارزه مسلحانه و حرف از جسجوی راه‌های تازه بود.

«بهرروزخان دولت‌آبادی» یعنی همان چای‌اغلی آروزها معلم دهات بود با صمد و دهقانی و سعادت. گناه که به شهر می‌آمد چنان پرشور از مردم می‌گفت که حتما با او می‌رفتی. هر جا که عاشق بودند بهروز هم بود و عاشق‌ها با مردم بودند. «تار بهروز» چیز دیگری بود. هنوز هم. آروزها نت بلد نبود اما آهنگ می‌ساخت و چشمه‌ای بود که از خودمی‌جوشید. بعدها آمد تبریز و معلم شد. و تار می‌زد. با بچه‌ها جزوه‌ها را دست‌نویس می‌کرد و خیلی کارها که بیاند. سال ۶۶ در دانشگاه تبریز رسیتال تار یک اعتراض دانشجویی چند هفته‌ای را برپا کرد. بهروز پرشور و شلوغ، و همیشه گداشت، بعدت یکشب، یا یک برنامه، بیشتر نمی‌شد. ساواک تکذابت که البته زمینه صمیمی و صبریان. سال ۵۰ آمد زندان، آورده بودندش. و از سلول تا اتاقهای عمومی بدریغ و مقاوم بود و می‌خواند. حالا تار می‌زند و می‌خواند. بهروز خان سال ۵۸ همان بهروز سال‌های پیش است. و چرا که نه؟ با تجربه و پویایی و تحرک بیشتر. صمیمی و زلال «همه‌جا می‌خوانم همه‌جا تار می‌زنم کافی است مردم باشند» و مردم هستند «زکمن صحرا هم زده‌ام» «برای تو عاج» «برای مردم» «برای اشرف دهقانی هم خواهم زده

گفتگو با بهروز دولت‌آبادی مصاحبه‌ای در روال معمول نیست و نمی‌تواند باشد. وقتی خواستیم از او عکس بگیریم طرحی از یک تار را آورد «اینرا چاپ کنی به‌جای عکس من یک دانش‌آموز دبستانی در یکی از اجراها برایم کشید صمیمی است صداقت را ارج بگذاریم» چایش کرده‌ایم. حرفی در معرفی بهروز دولت‌آبادی نداریم جز آنکه راهی رفته و نتایج آن پیش‌رو است و «روزی سمفونی خواهیم ساخت» و خواهد ساخت و زبان خلق گویا بود. ساقول

حسین رهرو

سیاست هیأت‌حاکمه تسلیم شدند، ذوق و استعداد خود را گشتند. هم به خود و همه هنر خیانت کردند. موسیقی ایرانی با آن ابعاد شکست‌ناپذیر و اسکانات بی‌نهایت دست‌نخورده ماند. موسیقی خلق‌ها با آن باروری شکوفان و زاینده ممنوع‌شد. اما هنر واقعی نمد. همانطور که دیکتاتوری رژیم خونخوار توانست حرکت‌های امیل خلق‌ها و مبارزان مارا خفه کند بهمانگونه نیز توانست هنر را از بین ببرد. موسیقی زندگی است و همانگونه که زندگی نمد هنر نیز نمد. هنر رسمی از همان آغاز تولد خود مرده بود. اسلا مرده. به دنیا آمده بود. اما هنر مردمی و خلقی هنری که از چشمه

ایران



ساخته‌های شما اکنون دیگر جزئی از فرهنگ، خلق‌های ماویخش از آثار ماندنی این جامعه است. فکر می‌کنم بهترین است بدون مقدمه چینی از تحلیل ساخته‌های شما شروع کنیم تا برسیم به بررسی موسیقی و هنر در این سرزمین. کار شما همزمان و همراه با جنبش نوین انقلابی از سال ۴۵-۴۶ به بعد آغاز می‌شود سال‌هایی که مبارزه مسلحانه می‌رفت با شکل بگیرد و گام‌های اولیه خود را برمی‌داشت. تگاهی به زمینه فرهنگی و اجتماعی آن‌تاران، رشد و تکوین این نوع موسیقی را روشنتر خواهد کرد. در گذشته یعنی در رژیم سابق ما یک موسیقی «رسمی» و مجاز داشتیم که مجلسی، کلیشه‌ای و اسیر فرم بود. آنهم در بهترین چهره‌ها و در اصل‌ترین انواع خود. موسیقی مرده‌ای که در رکود خود مرده بود. و البته موسیقی محلی‌امان نیز بدست هنرمندان خود فروخته و «فروخته» نمایش‌های سالی‌کاهش یافته بود. و در آن سال‌ها یعنی ۴۶ بعد کارهای تکوین می‌یابند و سبکی نو و هوایی تازه.

می‌دانی که من مرد کلام نیستم. با تار حرفم را می‌زنم و به علاوه من آذربایجانی هستم و زبان مادریم ترکی است. و از اینکه بگذریم درباره آنچه زمینه فرهنگی آن سال‌ها بود، در رژیم گذشته هنر و هنرمند به کلا تبدیل شده بودند، و کلا انواع گوناگون دارد از اوکس ومدرن تا عامه‌پسند. اما در اساس کلیشه‌ای و مبتذل. بهرحال کلا.

صفحه ۲۰

- هنرنفیی جهان موجود و چاوشی خوان جهان آرمانی است
- من مدیون مبارزانی چون صمد، دهقانی، نابدل و... هستم
- در دوره شاه از من تعهد کتبی گرفتند که تار نزنم
- به پویان گفتم مرا به سیاهکل ببر، گفت رفیق تو باید تار بزنی!
- هر برنامه‌ای که اجرا می‌کنم یا قطعه‌ای که می‌سازم،
- برای ادای دین به پویان است، به پویان‌ها
- ... و روزی هم برای توماج، سمفونی خواهیم ساخت

جوشان حیات و مبارزه خلق‌ها سرچشمه می‌گرفت. و در خدمت آنها بود، هنری که اگر نه آتن‌های وادیو که در سینه‌های زنده خلق می‌جوید، هنری که در سینه وساز عاشق‌ها بود، زنده ماند و به زندگی خلق‌ها، به مبارزه مردم، یاری رساند و این جوهر اصیل هنر اساس موسیقی و نقش آن است. موسیقی از مردم آغاز می‌کند و بر سبب مبارزه مردم رشد می‌یابد و به آنها برمی‌گردد. این همان تداوم حرکت انقلابی جامعه است. این همان تداوم زندگی است. هنر رسمی و مجاز از مردم و برای مردم نبود و به تعبیر آن بزرگ علیرضا نابدل: «هنر» بود و لاجرم مرده بود. گام می‌گفتند «عیباز» ربع پرده است، یعنی اگر ما مرده‌ایم، اگر موسیقی ما خلاق نیست، درد نه از ما - هنر رسمی - که از ربع پرده است! آنها نمی‌خواستند درد و علت اساسی را پیدا کنند. علت رکود موسیقی رسمی در آن سالها، همان جدائی از مردم بود. اما آنها درد را در تنگ جیبجو می‌کردند، حال آنکه خانه از پایست ویران بود. این ربع پرده نبود که موسیقی رسمی را خفه کرده بود. فقدان اندیشه و نبود سمت‌گیری مردمی اساس قسبه بود. من اعتقاد دارم که ما می‌توانیم و باید سمفونی شرقی داشته باشیم. «شوره» امیران مدرک است. هنرمندان رسمی حرمت موسیقی را حفظ نکردند. دنبال پول و شهرت رفتند و نخواستند بار مسئولیتی را بدوش کنند که شایسته هنرمند و وظیفه‌اوست. موسیقی بده و بستان هنرمند و خلق است.

در کنار این موسیقی رسمی که از بدال فرهنگ منحل، شاهنشاهی را بازتاب می‌کرد، موسیقی مردمی هم بود. اگر نه در محافل رسمی و جشن‌های آنچنانی، در میان مردم، در قهوه‌خانه‌های آذربایجان و باصحرای ترکمن و کوهپایه‌های کردستان... که با مردم بودند و حرکت آنها را می‌خواندند و تنبیه آنها را می‌سرودند از این موسیقی هم بگویند.

این نوع موسیقی یعنی هنر واقعی، مردمی و پویا وجود داشت. در صدای عاشق‌های آذربایجان یا هنرمندان خلق‌های دیگر، حتی می‌توان نام برد و چراغ کسانی که زحمت کشیدند و بر فرهنگ

ایجاد

توده‌های مردم تأثیر گذاشتند. فرهنگ انقلابی را رشد دادند. «زیبت‌المجالس» نتندند، بهانه‌ای خدمت کردند، «عاشق حسن» مثلاً، در زمانی که حتی نفس کشیدن مجازات داشت در قهوه‌خانه‌ها موسیقی انقلابی اجرا می‌کرد. آن قهوه‌خانه‌های تبریز و آن حساسه رزم حوطلانه قهرمانان خلق از دهان وساز «عاشق‌ها» که یاد است، از همان سالهای دور، گفتیم که هنر مردمی از مردم آغاز می‌کند و هنرمندان خلق‌های ایران، هر کسی که داشته باشند - چنین‌اند برای هنرمند واقعی «ساز» اسلحه است. سلاح مبارزه است عاشق‌های بنامی چون «کوراغلی» «درد» «فورت» را همه می‌شناسند. در فرهنگ و ادبیات و سنت آذربایجان کشتن «عاشق» در جنگ‌های قبیله‌ای حرام بوده است. چرا که عاشق کسی بود که همه در کارهای خود با او مصلحت‌اندیشی می‌کردند. در خیر و شر مردم شریک بود. عاشق‌ها همیشه پیشاپیش مردم بودند. عاشق‌ها حامل آگاهان انقلابی و عناصر پیش‌بینده جامعه بودند. رسولان نجیب دانش و آگاهی خلق و حافظان فرهنگ مردمی. و این هر دو فرهنگ رسمی - که باید طرد می‌شد - و فرهنگ و موسیقی خلق‌ها که باید تکامل می‌یافت. میراث نسل ما بود. زمینه فرهنگی کارهای من و کارهای دیگران.

وزینه‌های عینی و مادی هم که روشن است. از سال ۴۵-۴۶ به بعد نسل نو آن دوره دست‌یابی به هویت فرهنگی سیاسی خود را آغاز کرده بود. حرکتی نو می‌رفت و بوجود می‌آید. همان حرکتی که در سال ۴۹ به همراه ساهکل و شکل‌گیری جنبش مبارزه «ساحنه» به بلوغ خویش دست یافت. این حرکت بویژه در سال‌های شکل‌گیری خود، چه در حوزه نظر و چه در قلمرو عمل راهی نو می‌جست. و جستجوگر چشم‌اندازهای تازه بود و از اینرو بازتاب فرهنگی خود را نیز در کارهایی چون آواز تو و دیگران می‌یافت که به آن خواهیم رسید. فکر می‌کنم حالا که زمینه‌ها روشن است، برگردیم به بررسی فرایند آلتارنو از «پروانه» یا «مبارزه» تا «پویان» و ساهکل .... از ۴۶ تا اکنون!

هنرمند باید همراه و آگاه با فرهنگ و حرکت‌های جامعه باشد. باید معاصر زمان خود باشد و فرهنگ حقیقی میراث مبارزات مردم جامعه است. این اصلی‌ترین درون‌مایه و اساس‌ترین تم آثار هنرمندان واقعی است. در هنر آن ارتباط و تأثیر متقابل بین هنرمند و جامعه بین هنر و خلق بوجود می‌آید. هنر نفی جهان موجود و چاوشی خوان جهان آرمانی و دلخواه آدمی است. جهانی‌شایسته زیستن آدمی، جهانی که حق هر انسانی است... درباره آن ارتباطی که بین کارهای من و مبارزه «ساحنه» تا «پویان» که من مدیون رفقایم چون صمد بیرنگی، بهروز دهقانی، علیرضا نابدل، منان فلکی، کاظم سعادت و امیرپروین پویان هستم. از سال‌های ۴۴ به بعد اینها بودند که بیشترین تأثیر را بر من داشتند. من اعتقاد داشتم که موسیقی باید واقعی باشد، از زندگی مردم آغاز شود. از همان کارگران قالی‌باف منقار که سال‌ها من در آنجا معلم بودم و شاگرد هم. از مردم می‌آموختم و تم کارهایم را از آنها می‌گرفتم. فرهنگ مردم‌پایان نابدل است. اولین آهنگی که ساختم «مبارزه» یا «پروانه چالشی...» بود. سپس ۴۶، «مبارزه»، «بلای» «پروانه است برای رسیدن به روشنائی و نور». بازتاب حرکت پروانه‌های است که در شمس سرخورد رابه آتش نزدیک می‌کند. پروانه همان انسان است که راهی از شب نامرئی را می‌خواهد و برای رسیدن به روشنائی که همان دنیای آرمانی و دلخواه است. مبارزه می‌کند. بعد قطعه‌ای را ساختم بر اساس یکی از مراسم سنتی و بسیار عزیز مردم.

میرمتم و در نتیجه حاج «مهر» تبریز می‌شناسم و به موسیقی آن مراسم دقت می‌کردم. بسیاری از نوشته‌های ریوی موسیقی ایرانی، مثل «مبارزه» دشتی، یا حتی نوشته‌هایی از ماهور که مربوط شده است، در آن مراسم اجرا می‌شود. مراسم که حساسه‌های بزرگ را ارجح می‌دهد. این دو قسمه را در رستبان دانشگاه تبریز همان سال‌ها اجرا کردم و «سواکه» شاه مرا تشکجه داد و از من تعهد کتبی گرفت که دیگر تار نزنم. دانستم که سازمان سلاح است و دشمن از آن می‌ترسد. بعد وقتی اواز «ارس» سمدر را برد، اواخر ۴۸ قطعه «صمد» را ساختم روی شعر «مسبده» همان «مه‌یازیم صمد» را. «صمد بیرنگی» رفیق ۸۱ ساله‌ام بود. بزرگ قبیله‌مان بود آموزگارمان بود. با «صمد» سال‌ها در «دهخوران» و آذربایجان معلم بودیم می‌دانم که آن آهنگ را با تمام وجودم ساختم. در ماهور که طرفیت حماسی و رزمی دارد. مرقیه سازی درخور صمد نبود، لکن آهنگ همان‌هاست. است که صمد را در کوه صدا می‌زدیم.

پیش از آنکه به کارهای بعد از ۴۹ برسیم می‌خواستیم برداشتنی را مطرح کنیم و بر اساس آن پرسش‌ها را «مبارزه» آن آهنگ سنتی «صمد» هر چند پرسه موضوع گوناگون به واحدی را مطرح می‌کنند. «پروانه» شب و رسیدن به دنیای روشنائی. قطعه وجود و حضور نور و رهایی را تولید می‌دهد و سنگینی شب و ستم را باز می‌گوید. و شغولی است به



نگاهی نو. پیوسته شکافن و راهی تازه را آغاز کردن. در قطعه پروانه تلاش و حرکت حالتی جنبشی و ابتدایی دارد اما با تاکید بر حالات درونی و فیزیکی پروانه، کیفیت آبیچی و انگیزنده به خود می‌گیرد. آن قطعه سنتی نیز طرح حمله‌ای فراهانی است.... و «صده» همانگونه که گفتی لحن حماسی دارد و تاریخ ساخته شدن آثار همگام است با سالهایی که «صده» ماهی سیاه کورچولو را می‌نوشت، با «۴۴» ساعت خواب و بیداری را که «دلم» می‌خواهد مسلسل پشت شیشه مال می‌باشد، شاه‌لو می‌سرود «یک شاخه از سیاهان جنگل به سوی نور، فریاد می‌کند»، «علیرشانا بادل» گرسنگ را می‌سرود، و «پویان» اندیشه‌های خویش را در بندی فراتر شکل می‌داد، و این همه در حمله ساهکل سرانجام تحقق یافت. بطور کلی منظورم این بود که در سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۴ همه‌های اولیه عملی و نظری «مبارزه مسلحانه» و «جنبش آوین انقلابی» تکوین می‌یافت و هنر چه در موسیقی تو و چه در دیگر آثار انقلابی این حرکت را بازتاب می‌دهد. و این جنبه‌های اجتماعی و بعدی تاریخی به آثار تو می‌دهد. و اگر چنین باشد ارتباط هست بین هنر و حرکت جامعه. در مشروطه هم ما دهخدا، عارف، عشقی، شیدا را داشتیم. اگر چنین ارتباطی وجود داشته باشد و هر حرکت اجتماعی، بویژه اگر پیشرو و عترقی باشد، بازتاب خویش را در فرهنگ جامعه بصورت خلاقیت هنری و جنبش‌دهی نشان می‌دهد، قیام کولی چرا چشم اندازی درخور خود در زمینه فرهنگی نشان نمی‌دهد؟ و از فضای فرهنگی بویژه پس از شکست یا پیروزی قیام از نظر هنری آرایک است و چشم‌اندازی شکوفان را نیز امیدبخش است؟

برداشت اول کاملاً درست است. آهنگهای من در خط مبارزه مسلحانه بود. من قبل از اینکه آهنگی بسازم، آنرا با بچه‌ها «صده»، «پسرور» دهخدا، نابدل و... در میان می‌گذاشتم. «صده» هم قصه‌های خود را قبل از نوشتن برای من، بقیه بچه‌ها و حتی جلیل قیومچی، بچه‌های ده و... حکایت می‌کرد. بطور کلی هنر اسمیل و مردمی جز این

آنها خودشان حرف می‌زنند و روزی هم بسرای متوجه سنغونی خواهیم ساخت و برای «پویان».

در یکی از شب‌های بزرگزار موسیقی هستی خلقها جمانت می‌خواستند «پویان» را اجرا کنی که نشد جبری در کار بود ازسوی کسی و یا!

نه، جبری در کار نبود انشاءالله: خواندم. در ماه مه، همیشه می‌خوانم، اجرا می‌کنم، من صدا ندارم فریادی می‌زنم به نشانه ایمان به راه رفقا. این آهنگ برای من عزیزترین است. بگذار خاطره‌ای بگویم عیبی ندارد؟

عیب از بدی است، و با بدی باشدو بفاند که روسیاهی اوست. حرفمان را بزیم، آزادانه، هماغسورگ همیشه بوده‌ای!

«پویان» عاشق ساز من بود. اغلب می‌آمد خانه من. خانه‌ام آنوقت در جنوب تهران بود. او می‌آمد خانه، گوش می‌داد و نواهای مرا می‌برد، و زمانی که حماسه‌سپاه‌هاکلاتق افتاد، من آوازگی خود را برای پیوستن به آنها اعلام کردم. گمت رفیق تو باید تار بزنی موسیقی بسازگی و من هر وقت بزنامه‌ای اجرا می‌کنم، هر وقت تار می‌زنم و با قطعه‌یی می‌سازم کار من ادای دین به «پویان» است. ادای دین به «پویان» است. چرا که آنچه داریم حاصل کار آنها است. حاصل عمل و اندیشه. دانی است که باحلق بیوندی ناگسستی داشتند و زنده‌اند. در من و اندیشه‌های پاک پویان» و این «من» هراسانی است که درم بجوید و «عاشق» یا به راه باشد، هر کسی که عاشق مردمش باشد.

گروه شیدا هم این شعر را اجرا کرده‌است با آهنگی دیگر و درست‌گاش دیگر و شاید حتی بارداشند دیگر... باصدای شجریان و تار لطفی. فکسر می‌کنی کار آنها، با توجه به شخصیت «پویان» که فقط یک شهید نیست بلکه متفکری راهگشا نیز هست، و با توجه به مشغول شعر که طراح از اندیشه‌های پویان را درخود دارد و چشم‌اندازی از شخصیت او را تا چند موقی بگونه است؟ منظورم هم آهنگی محتوی وسبک از سولی و هم‌والی شعر و موسیقی از سوی دیگر است!

نه! نه! آنها نوعی مرتبه‌سازی کرده‌اند. نه محتوی شعر را در موسیقی می‌بینی و نه دست‌نگاه

نیست. هنر با مبارزه و ساززه با انسان پیوندی ناگسستی دارد. شکوفتی هنر، معمولاً باشرایط در جامعه همراه است که تضادهای اجتماعی حاد می‌شوند و حرکت‌های اجتماعی به مراحل اوج خود نزدیک می‌شوند و رجوع به پس از جیم حرف‌خواهیم زد.

پس برگردیم به بحث قبلی. یعنی بررسی کارهای تو پس از ۲۹.

سال ۵۰ را زندانی کردند. انهم در رابطه با اندیشه‌های بزرگی مثل «پویان»، «پسرور» دهخدا، «نابدل» و... و وقتی دیدیم آنها از زمین می‌رسند خوشحال شدم. تار حالا دیگر اسلحه من بود. سال ۵۰ سال حماسه، سال آفرینش و شکوفش تاریخ جامعه ما بود. سالی که انسانهای بزرگ این سرزمین به تاریخ حقیقی پیوستند. زندان نیز برای من خیلی از موسیقی نبود. بیرون که آدمم اولین کردی که ساختم. قطعه «پویان» بود. سال ۵۲ همان شب است و جیره مبین سیاه... و تنگم را بده تا زده بجوییم... من اندیشه‌های پاک پویان... به آن می‌رسیم برادر. «سپاه‌هاکل» را هم ساختم که نیست روحی آهنگران، نوار آن را از من گرفت. چند آهنگ روی شعرهای «مرفیه اسکوش» ساختم. «پیروتاریا» متلا و از آن پس آهنگهای زیادی ساختم. فغانی، روی شعر «بیزن جزئی» برای «سپاه‌هاکل» و شب‌بند ۱۵ پیس‌دیم‌رر و... بگذریم. کارها زیاد است، نوارها هم هست.



انتخاب شده با شعر هم آهنگ دارد. شعر حماسی است. وقتی می‌گوید «بزن شیور صبح روستا» بویا فنکم را بده تا ره بجویم این مرثیه نیست. نالیو زاری نیست. حرف از اندیشه‌های پاک، بالند، حماسی و قهرمانی است. البته صدا خوب است. تار هم حرفه‌ای است با تکنیک و ماهرانه. اما کار در مجموع اسیر ردیف است. رنگ باخته است. کلیشه‌ای است اسیر ردیف و شکل‌شدن، از دست نهادن محتوی و اندیشه است. دستگاره که آنها انتخاب کرده‌اند با محتوی اثر، هم آهنگ نیست. من به عنوان یک شنونده می‌گویم شعر باید با آهنگ بخواند. نه اینکه آهنگ اسیر ردیف‌ها باشد. هنر باید نوآور باشد و نوآوری تداوم فرهنگ است. این شعر برای مبارزه مسلحانه است نه مرثیه سازی. مثل ۲۴ ساعت خواب و بیداری صمد است. موسیقی باید با واقعیت یکی باشد و از آن جدا نشود. دوران ردیف‌سازی دیگر تمام شده است. جوهر هنر نوآوری است، ماندن همیشه مرگ‌آور است. صدای خوب و تار خوب درسته آگاه و شناخت موسیقی ایرانی و ردیف‌ها هم درست. اما اندیشه و هدف و ایمان به هدف، اساس قضیه است. باقی شکل است و مهارت. کار گروه شاید نه پویان را نشان می‌دهد و نه محتوای شعر را. در ترکی مثل داریم که شاید ترجمه آن این باشد که «چشمه باید از خود بیچوشد، با آب ریختن در چشمه نمی‌توان چشمه بوجود آورده گروه شاید از نام بلند «شیدا» سوء استفاده می‌کند و سازشکاری کار حزب توده است. هنر باید تمهید باشد. من با اینها کاری ندارم، هیچوقت هم کاری نداشته‌ام، نه اینکه من بالاترم، نه، من طلبه موسیقی هستم و استادانم خلق‌ها هستند و عاشق‌های آذربایجان...

پرسیم به آن پرسشی که بی جواب ماند. پس از قیام انتظار این بود که هنر انقلابی شکوفان باشد و آن دستگاه‌های در خدمت انتقال و مداحی بودند، در راستای خلق حرکت کنند و موسیقی انقلابی در مفهوم واقعی و حقیقی آن گسترش یابد. اما چنین نشد. موسیقی تحریم شد و با ممنوع کردن آن در رادیو و تلویزیون راه برای کاست‌های مبتذل بلژند. موسیقی انقلابی، هنر مردمی حرام اعلام شد و رادیو تلویزیون که می‌توانست بزرگترین اشاعه دهنده هنر مردمی باشد چیزی از آب درآمد که بیشتر مخرب فرهنگ است تا سازنده آن. اوضاع فعلی و آینده هنر و بویژه موسیقی را در ایران چگونه می‌بینی؟

انبار

مملکت ما جامعه‌ای بود تحت سلطه امپریالیسم. با تمام عوارضی که چنین تسلط دارد. از غارت و فقر تا استثمار فرهنگی و تخریب فرهنگ جامعه و ستم مضاعف که خلق‌های کرد، ترک، بلوچ، عرب و... دیگر خلق‌های ایران از آن رنج می‌بردند. نه تنها موسیقی ایرانی اسارت خود را از دست داده بود بلکه فرهنگ خلق‌ها، فرهنگ ممنوع بود. من آذربایجانی که آذربایجان در خون من جاری است، حق نداشتم به زبان مادری خود سرکشی. در مدرسه حرف بزنم. انقلاب ایران در زمینه‌ای از فقر فرهنگی، ناآگاهی توده‌ها و ضعف سازمان‌های سیاسی ناشی از دیکتاتوری شاه شکل گرفت. و از اینرو سر نوشتی. اینگونه یافت. ستم طبقاتی باقی ماند، استثمار فرهنگی شدت یافت و خلق‌ها همچنان تحت‌تسلیم‌اند، و در این میان ارتجاع و دیگر عوامل داخلی امپریالیسم نیز در کارند. و بازیهای پشت‌پرده هم در شکل‌گیری حکومت کنونی موثر بود. اگر موسیقی ایرانی چنین نابسامانی دارد و رادیو تلویزیون در خدمت ضد فرهنگ است، این از مقوله کلی سر نوشت انقلاب جدا نیست تحریم هنر انقلابی است و جلوگیری از موسیقی چیزی جز جلوگیری از حرف‌زدن مردم نیست. آزادی حق انسان است و موسیقی جزئی از زندگی اوست. تحریم موسیقی، تحریم آزادی و تحریم زندگی است. موسیقی زبان گویای خلق‌ها است. رادیو و تلویزیون بجای هنر انقلابی چیزی جز انتقال و مداحی به مردم نمی‌دهد، و مداحی هم حدی دارد. مردم ما دارند می‌جزد می‌شوند و این شمشیر کهنه است. در میان سرودهایی که بخش می‌شود آه آثار خوبی هم بندرت پیدا می‌شود که بیشتر شکل است تا اندیشه. تار ریشه وابستگی به امپریالیسم قطع نشود، تا عوامل داخلی امپریالیسم از بین نروند، هنر نیز آزاد نخواهد شد، چرا که آزادی هنر در گرو آزادی مردم است. اما چیزی که هست

این واقعیت است که مبارزه ادامه دارد مردم فریب نخواهند خورد. مرا با این نوع موسیقی کاری نیست، کار من بازآب مبارزه مردم است. رادیو و تلویزیون را جدی نگیریم. روزی آزاد خواهد شد، حالا ما حرفمان را در جاهای دیگر می‌گوییم و نه برای مقامات رسمی که برای مردم، وسر می‌شود جلو حرف‌زدن مردم را گرفت....

ساز تو «تار» است کسی هم از تار حرف بزنم از استادان و از شخصیت امکانات و محدودیت‌های سازی که بیشتر مجلسی بوده است؟

استادان من مردم‌اند عاشقان آذربایجانی و البته اقبال السلطان و جلال آقا اروفابادی، تا همین اواخر کلاس نرفته بودم و بعد بدتی دوره عالی موسیقی را در خانه سببا به استادی حاج علی آکبرخان شهبازی خواندم. ردیف یاد گرفتیم. من سالیانست که با تار حرف می‌زنم این یک آلت قدیمی و خوب است. محدودیت‌هایی هم دارد که می‌شود از آنها فراتی رفت. اصله اندیشه و عاطفه اجتماعی است. تار در ایران و در گذشته شخصیت مهمی نداشته است. به نوازنده می‌گفتند «مطرب» بعد هم که رادیو به ایران آمد، تار لایق خود را نشان نداد و عیب‌ها از تار که از تارزن بود و این البته برمی‌گردد به همان حرفی که زدم. هنری که کلا شده باشد، جز این نیست. حتی حرمت خود را نیز حفظ نمی‌کند. استادان بزرگی وجود داشته‌اند که اندیشه مردمی نداشته‌اند، و این مهارت آنها را بی‌فایده می‌کرد. هنرمند در این زمانه باید مثل یک چریک باشد و سازش وسیله ارتباط با مردم باشد و نه دکان پول و شهرت و حرف آخر اینکه ساز یک اسلحه است و حق همیشه در مبارزه مردم‌زنده است.



طرحی که کودکی صمیمانه به چای‌اغلی قدیم کرده است

# باهمه تو انمان در بر ابر

سخنرانی عاطفه گرگین - همسر شهید خسرو گل سرخی -  
در سنج



عاطفه گرگین - همسر شهید  
خسرو گل سرخی - به مناسبت یادروز  
شهادت گرامتاله دانشیان و خسرو  
گل سرخی روز چهارم اسفند در سنج  
سخنرانی داشت. آنچه در این می آید  
بخش هایی از این سخنرانی است.

بنام پسر افتخار خلیفای مبارز ایران و بیاد  
فراموش نشدنی شهیدای سرخگون وطن و با درود  
و ایثار و عشق و محبت به خلق رزمنده کرده با  
سلام گرم اولین سالگرد قیام پیر یاز و بهرمانانه مردم  
تبریز و ششمین سالگرد شهادت رفقا کرامت  
دانشیان و خسرو گل سرخی رابه عموم خلیفای مبارز  
ایران تهنیت میگویم و در برابر شما سوگند یاد  
میکنم که تا آخرین قطره خون در راه آرمان  
آزادی خواهانه و فسد امپریالیستی آنان و دیگر  
شهادی پیشتاز خلق قدم بردارم.

بمن اجازه دهید که در این مکان و در برابر  
شما از خوشحالی خودم میگویم از اینکه در بین  
شما هستم. علت این خوشحالی هم روشن است،  
زیرا اولاً با جمعی پیوند خوردن همیشه مانع رکود  
و تخریب فردی نمیشود. ثانیاً خود را در میان خلق  
می بینم که نه گواهی تاریخ در فتن ظفر مندی را تا  
آنجا که توانسته و در امکان انقلابی بوده به اهتزاز  
در آورده و هم اکنون نیز با ایثار خون سرخ و  
انقلابی خویش پرچم آزادی را در سراسر ایران  
برافراشته نگاه داشته است. در این دیار همیشه  
خون شیر زنان و راده سردانش بر سنگ فرش های  
خیابانها گل بوته های سرخ عشق کاشته است.

آنچه که خلیفای دلیر میهنمان سالیان دراز است  
بر علیه آن مبارزه می کنند و خلق قهرمان کرده  
اکنون پیشاپیش سایر خلیفای ایران درگیر  
مبارزه های دلورانه با آنست، امپریالیسم و نوکران  
بومی اش میباشد. شهادی ما نیز در راه تحقق  
آرمان والای خود به شهادت رسیده اند، از این رو  
امروز در سالگرد شهادت رفقایمان زیننده است که  
به تحلیل امپریالیسم برداریم تا ببینیم دفاعی ما  
بر علیه چه چیزی پرچم مبارزه خونین خود را  
برافراشتند.

در عین حال شناخت از امپریالیسم و عملکردهای  
آن از آنرو امروز ضرورت جدی می یابد که هنوز  
این غول خون آشام زنده های میهن ما سایه شوم  
خود را گسترده است. بنابراین اگر بخواهیم در مورد

صفحه ۲۴

و اقدامهای بهترین فرزندان خلقمان سلطه سیاه  
امپریالیسم و نوکران داخلی می باشد. این سلطه  
مانند سرطان در تمام زمینه های حیات اجتماعی از  
قبیل اقتصاد، سیاست، ارتش و فرهنگ ریشه  
دوانده و کشور را با تمام منابع طبیعی سرشار و  
نیروی انسانی وسیعش یکام خود کشیده است.  
خصوصیت بارز سلطه امپریالیستی در جامعه،  
حکومتی دست نشانده و دیکتاتور منشی است که برای  
فره بردن سرمایه بین المللی لزوماً نیاز به دستگاه  
های ترور و خفقان و ارتش قوی ضد خلقی دارد.  
وظیفه این دستگاهها وحشت و جنایت حفظ و  
تحکیم سیستمی است که تا اعماق وجود، ضد بشری  
و چپاولگرانه میباشد. از این رو تا زمانیکه منافع  
اقتصادی امپریالیسم و دستگاههای نظامی و پلیس  
آن در جامعه با برچاست، نمیتوان صحبت از تغییر  
اوضاع بسود خلق و زحمتکشان نمود. گفتیم که  
سلطه امپریالیسم سلطه ای سرطانی است و در تمام  
بناهای جامعه بطور ارگانیک نفوذ دارد. بنابراین

بزرگداشت شهادی خلق حق مطلب را بیان کنیم،  
می بایست شناختمان را از واقعیتهای موجود در جامعه  
غارت شده و به بند کشیده مان دقیق تر کنیم، توطئه های  
آنها بدانییم و تغییر چهره اش را بشناسیم.

در فرهنگها و امتنامه ها کلماتی وجود دارند  
که تا بر زبان جاری میشوند، کینه و نفرت فرزندان  
رنج و کار و بطور کلی هر انسان آزاده ای را در  
سراسر جهان برمی انگیزند. زیرا این کلمات با  
خود پلیدیها و تبه کاریها رایدک میکنند. برای  
مثال شما کافیت بجای پستی و ذلالت، خیانت و  
جنایت واژه شاه رابگذارید، کافیت بجای عامل  
قتل و غارت، چپاول و یغما، حمله و تیزویس،  
امپریالیسم را بنشانید جهان رنج و کار، زنده های  
ستمیدیده و انقلابیون فریادشان بوسعت و بلندی  
آسمان سر کند که:

«مرگ بر امپریالیسم آمریکا و عامل  
زنجیریش شاه».

سبب واقعه ی غنا میهن و بدبختیها، شکنجه ها

ایران

# امپریالیسم و ارتجاع

برای قطع نفوذ امپریالیسم و ایجاد جامعه‌ای آزاد و مستقل قبل از هر چیز به دگرگونی بنیادی و انقلابی در کل جامعه نیاز است.

بدون چنین تحولی بنیادی صحبت از آزادی و استقلال، دموکراسی و شکوفایی چیز بی‌معنی است. امپریالیسم برای حفظ منافع خود و

ادامه استثمار و چیرگی بر بومیان می‌تواند با ترمیم مرزهای شناخته شده خود اینطور وانمود سازد که نوعی دیگر خبیثت و جنایت، وابستگی و سرسپردگی ازین رفته است شواهد فراوانی در بسیاری جوامع وابسته دلیل روشنی بر این مدعاست. حتی امپریالیسم با شرکت‌های مزرانه‌ای می‌تواند فضای راهبردی سره‌بندی کند که برای بسیاری این‌ها وجود آید که گویا انقلاب انجام گرفته، و دیگر همه چیز واژگون شده‌است. با این قریب باسیما جدیدی، یا سرهای دیگری و با شیوه‌های نویی به سلطه خود ادامه خواهد داد، شناخت از امپریالیسم باید همگام با رشد آن و آگاهی به آخرین سنگ‌هایش باشد. دید محدود از امپریالیسم، عدم آگاهی به قانون‌نویسی جدید آن می‌تواند ما را به آنجا بکشاند که حتی زمینه‌ساز سلطه مجدد امپریالیسم شویم.

سیری ناپذیر باسودر سرمایه و در چنگ گرفتن امور مالی بانکها، برچپان حکم میرانند. انتخابات پظاهر آزاد پراه می‌اندازند، ریاست جمهوری کشورهای آمریکایی و اروپایی را بر سر قدرت می‌نشانند و در کشورهای که در گوشت و پوست زحمتکش و خلقهای ستمدیده چنگالشان را فرو برده‌اند، عروسکهای خیمه‌بازیشان را باشکله‌ها و تسایلهای گوناگون بر مردم می‌گمارند و بوسیله این عمال خود درهای گمراه‌کننده را باز می‌کنند و شریان اقتصادی اینگونه کشورها را می‌کنند. بازارهای گشوده این کشورها را از کالاهای بنجل خود انباشته می‌کنند. در وقت لزوم صنعت مونتاژ را وارد می‌کنند، تا از این رهنمود خود را انباشته‌تر کنند و هم با تعدید وابستگی، پظاهر شکل «ملی» به صنعت بدهند!!

اینست که سرمایه‌داری در غایت خود به طفیلی و زالوی خون‌آشامی بنام امپریالیسم تبدیل شده است که با هزار رنگ و نیرنگ ظاهر می‌شود. کودتا پراه می‌اندازد و رژیم‌های همچون رژیم مغفوری پهلوی را بر سر کار می‌آورد. بیاید در این قسمت از گفتار ما، به این مسئله اشاره کنیم که چگونه امپریالیسم آمریکا در ایران ریشه گرفت؟

## • اگر رژیم کنونی، خلقی است، پس چرا منافع و مصالح خلقها لگدمال می‌شود

## • خلق کرد با حماسه آفرینی خود امید و آرزوهای انقلابی را در دل اقشار و طبقات خلق زنده نگاه داشت

رقنا  
چنانکه گفتیم صحبت ما درباره امپریالیسم، بویژه امپریالیسم آمریکا، دشمن عمده خلقهای سخت‌کوش ایران و جهان است. امپریالیسم یعنی سرمایه‌داری در بالاترین مرحله خود، یعنی فرزند ناپاکاری که از سرمایه‌داری این‌ام‌الفساد برآمده و آسایشگاه این تبهکار جهان‌خوار است. امپریالیسم در نمودی دیگر یعنی تمرکز تولید در چنگال خون‌آشامان بین‌المللی، یعنی خون‌آشامی انحصارات چند ملیتی. این انحصارات که کنترل بازار و قیمت را در دید قدرت خویش دارند، بانام و عنوانهای گوناگون ولی پایه‌ای منافع و ذخائر و حاصل دسترنج ما، تحت‌ستم و زحمتکشان را به پیمان می‌برند که به «کارتل» مرقند، همانند کارتلهای نفتی یا تحت یک نام و عنوان این انحصارات گرد هم می‌آیند. و نام بندوبست‌های دوزخی خویش را «تراست» می‌گذارند. کارتلهای و تراست‌ها، این جهان‌خواران

و برای شرکت در قدرت حکومتی مبارزه می‌شدیدی را آغاز کرد. چنگ جهانی دوم موجب تضعیف امپریالیسم انگلیس و حکومت وابسته به آن در ایران گردید، و همزمان با آن امپریالیسم آمریکا برای نفوذ هر چه بیشتر در دستگاههای قدرت و گروههای اجتماعی گوناگون تلاشهای گسترده‌ای را آغاز کرد و زمینه برای اوج گرفتن مبارزات طبقاتی و سیاسی در یک دوره نه‌ی‌پدار آزادیهای نسبی مساعد شد. مبارزات مردم در سالهای آخر دهه بیست و سالهای اول دهه ۳۰ با استفاده از نصف امپریالیسم انگلیس و رقیب انحصارهای امپریالیستی آمریکا برای صرف منابع و بازارهای کشور، زیر فشار ضد امپریالیستی «ملی شدن صنعت نفت» به اوج بی‌سابقه‌ای رسید. تمام طبقات انقلابی «کارگران» خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط را دربر گرفت و در روز ۳۰ تیر ۱۳۲۱، به شکل عالی قیام یکروزه مردم، به موانع حکومت دست نشانده کمپانی نفتی بریتانیا هجوم آورد. با این مبارزات شکل‌های گوناگون سازمانهای سندیکائی و سیاسی پدید آمدند و در راه تشکیل و بسنج توده‌ها و افزایش آگاهی طبقاتی و سیاسی آنان گامهای بلندی برداشت.

امپریالیسم آمریکا، که از تضعیف کمپانی نفت انگلیس در زیر ضربات جنبش شش‌ماهه امپریالیستی مردم ایران، در جستجوی راهی برای شرکت در غارت نفت ایران و ایجاد پایگاه مطمئن در منطقه، بهره می‌گرفت، در اواخر حکومت مصدق مستقیماً وارد صحنه شد و ابتکار توطئه‌های ضد جنبش خلق را بدست گرفت. طرح کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و بدنبال کودتاهای ناموفق قبلی «نهم اسفند ۱۳۳۱ و ۲۵ مرداد ۱۳۳۲»، با مشارکت استعمارگران بین‌المللی و به‌سرکردگی سازمان سیا آمریکا ریخته‌شد، کودتای ۲۸ مرداد درست به‌تکدام ضعف عمومی جنبش ضد امپریالیستی مردم، ناتوانی نیروهای سیاسی و فترقه در صفوف مبارزان به‌دست همه نیروهای ضد خلقی انجام گرفت. در اجرای کودتا، فئودالها، سرمایه‌داران وابسته، میلیتاریستها، عوامل دربار سلطنتی و «همه عناصر ارتجاعی فعالانه شرکت کردند، بنابراین موفقیت کودتا و سلطه مجدد ارتجاع نتیجه قهری روند یک‌سلسله حوادث و به‌خصوص ضعف، ناتوانی و بی‌توانی از هر چیز خیانت برخی جریان‌ها، آن دوران از قبیل حزب توده بود.

بله این امپریالیسم تبهکار که خود فرزند ناپاک سرمایه‌داری است، از خود فانیسم می‌رویاند و بشریت را میلیون، میلیون بکام مرگ می‌کشد این ابکار، سببونیسم را در دامان بلیدش پرورش می‌دهد و خلق فلسطین را از سرزمین خود، آواره می‌کند، سببونیستی که بمشابه پنجه امپریالیسم

## ● نبردها هنوز تمام نشده است ● در جبهه نبرد طبقاتی ناقوس مرگ امپریالیسم و ارتجاع به صدا در آمده است

می‌شناسیم و بر علیه این تبهکار بین‌المللی وعاشل تا آخرین نفس خواهیم جنگید با پوست، گوشت و استخوانمان، با اسلحه گرممان و با فریاد عدل آسیایمان ما یکصدا فریاد می‌زنیم مرگ بر امپریالیسم آمریکا و سگهای زنجیریش.

این شناخت ما از دیدگاه شناخت انقلابی ما نشأت می‌گیرد، ما می‌توانیم اگر آمریکاعاشل و قراردادهايش ریشه در این آب و خاک ندارد چگونه می‌تواند وقتی که شاه امریکایی کور بکوز می‌شود هنوز له هنوز است دشمن عمده ما بماند باشد؟ می‌توانیم چه سبب می‌شود ما می‌توانیم گران و حامیان منابع سرمایه‌داران و ملاکین می‌توانند اسایشگاه امپریالیسم جهانی‌تکار آمریکا باشند؟

### رفقا

مگر امپریالیسم و ارتجاع حاکم نخواست خلق کبیر کرد رابزانو در آورد، اما خلق قهرمان کرد وظیفه دفاع و حراست از انقلاب را در سراسر ایران بعهده گرفت و چه خوب هم از عهد آن بر آمد. ارتجاع در کردستان شکست خورد و در میان توده‌ها افشا گشت. چهره خشن آن بر ملا گردید و قدرت خلق با تمام ابعاد انقلابیش بمرض تماشا گذاشته شد. درسهای گرانهای انقلاب در کردستان جمع بندی شد و مبارزات دلاورانه خلق کرد راه گشای مبارزات سایر خلفه‌ها و زحمتکشان ایران گردید. نیروهای انقلابی و دمکرات در سایر نقاط ایران که بعلت یورش سازمان یافته ارتجاع دچار سردرگمی و اشتباه شده بودند پس از مدتی به باسندگی و مقاومت تاریخ ساز خلق کرد پی به ماهیت ضد مردمی دولت باسصلاح انقلابی بردند و تعادل خود را بدست آوردند، همه‌جا صحبت از حماسه آفرینی خلق کرد بوده و هست.

بله شما ای خلق رزمنده کرد با حماسه آفرینی خود، امیدها و آرزوهای انقلابی را در دل افشار و طبقات خلق که میرفت تبدیل به یاس، سرخوردگی و بالاخره بی‌عملی در مقابل قدرتمندان تازه‌به‌میدان آمده نبود زنده نگه داشتید و مطمئن باشید تمام خلفه‌ها و تمام مبارزین راستین، نه‌سازشکاران و خیانت‌پیشه‌ها، قدرچان‌نشانی‌ها و دلاوری‌های شمارا میدانند.

بگذارید در پایان سخنمان اشاره‌ای هم به ماهیت رژیم کنونی کم، و از مردم بخواهم بدرستی از خود بپرسند که اگر رژیم کنونی خلقی است، پس چرا منافع و مصالح خلفه‌ها را اینچنین لگدمال میکند؟ اگر این رژیم مترقی است پس چرا اینچنین به نهادهای انقلابی متنازه، اگر این رژیم محصول بالادست مبارزات انقلابی خلق بر علیه امپریالیسم و نوکران آنست، پس چرا کماکان منافع اقتصادی امپریالیسم پانچاست؟ اینهمه اجحاف، خودسری و سرکوب برای چیست؟ راستی چرا هر روز و هر

بقیه در صفحه ۴۲

انقلاب

نزدیک و حتی بخشی از دهات، به مبارزه کشاند و در نیمه دوم همین سال به طوفانی سهمگین بدل شد، امپریالیسم ناگزیر به عقب‌نشینی گردید. شاه از ایران گریخت و مردم با قیام تاریخی مسلحانه خود در روزهای ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ بهمن‌ماه، پادگان‌های نظامی تهران و بعضی از شهرهای دیگر را درهم کوبیدند و رژیم سلطنتی را سرنگون ساختند. و از پس این پیروزی مردم با چهره‌های بشاش، فریادهای رسای شادی سردارند ولسی انبوس، خودکامگانی که بر سرند اداره امور نهشته بودند زودتر از آنچه تصور میرفت چهره‌های پر خنده و بشاشی از شوق پیروزی را عبوس و خشم‌آلود کردند.

آنها پیشگامان و انقلابیون راستین و رزمنده‌ای را که سالها با رژیم دست‌نشانده امپریالیسم آمریکا با جنگ و دندان جنگیده بودند شد انقلاب خطاب کردند به سازمانها و ستادها و دفترهای آنها همچون فاشیستها هجوم بردند و مانند چنانیکاران رژیم قبلی با چوب و چاقو و چاقو در کوی و برزن پس این و آن زدند و تنی چند از فرزندان راستین خلق را به بند کشیدند و پایه‌خوچه اعدام کردند، به مبارزات و مبارزین ضد امپریالیست هجوم برده و جشن کتابسوزان برای آنها کردند.

ما بیاد داریم که دولت موقت باصلاح انقلابی چگونه بر سر «سولیوان» که یکی از رهبران معروف سازمان «سپاه است و در هنگام فتح تهران بدست انقلابیون، سیر آمریکا در ایران بود دستاش بخون خلقهای جهان آغشته است، آب تله‌پس یافتند و بیاد بیاد داریم که چگونه پاسو استفاده از احساسات پاک مذهبی مردم، میکوشند معجون افلاطونی را بخورد مردم بدهند.

خونی که از تن‌های رنج‌دیده و گرسنگی کشیده شهبان سیاد انزلی چکید، خزر را با تمام وسعتش خوین و توفانی کرده‌است. خونی که از بدن‌های خلق کبیر کرد این فرزندان انقلابی میهنان، چکد، همچون رنگین‌کمانی است بر فراز دردی بی‌تلاطم عرصه نبرد زحمتکشان ایران.

آری ما نبردمان تمام شده و توانمان اکنون در مقابل امپریالیسم و ارتجاع سدچندان است، ما خون سرخ انقلابی در عرومان می‌چوشد، ما کلام انقلابی در فریادمان طنین می‌افکنند چگونه میتوانیم دستانی را که در دست فرودالهای ترکمن اسلحه گذاشتند و برادران و خواهران دهقانان را به رگبار بستند در دست خود بگیریم، که این دستان بلیه، دستانی است که در دست امپریالیسم بگرمی فشرده می‌شود، ما دستانی را که خلقوم آزادی را می‌فشارد می‌شناسیم، و می‌شناسیم دشمنان فرزندان رنج و کار انقلابی را، ما امپریالیسم‌بویزه امپریالیسم آمریکای می‌شناسیم و اینچنانیکاران را از شهادت عزیزانمان و چسباندن دسترنج زحمتکشانمان و از غارت ذخائر و منابع میهنان

تنها در مقابل چهره خلق رزمجوی فلسطین بل در مقابل چهره خلفه‌های منطقه نگاه داشته شده است. تنگ و نفرت بر سرمایه‌داری و ارتجاع این آسایشگاه امپریالیسم، فاشیسم و صهیونیسم تنگ و نفرت برام‌فساد که در دامان ناپاک خود، جلادان و تبهکاران بین‌المللی را پرورانده است که چنگال سردشان را تا رگ و پی کارگران، دهقانان و هر آزاده انقلابی فرو برده‌اند.

بگذارید در اینجا به گلکونه دفتر شکوه‌مند مبارزاتی خلقهای جهان بویزه ایران و در پیشانی‌اش آنان کارگران و پیشگامان آنان قدم بگذاریم. امروزه در جبهه نبرد طبقاتی خلقهای قهرمان ایران، ناقوس مرگ، امپریالیسم و ارتجاع به صدا در آمده است. خلقهای میهنان طی مبارزات خوین خویش با رگه‌ها پیوسیده رژیم سرسره‌مند و متزلزل‌کننده و ناگوار منطقه و نوکر حلقه‌بگوش امپریالیسم آمریکا را یکپارچه در آغوش پیوسته‌اند. این خلق کبیر هزاران هزار پیکر خوین بهترین فرزندان را همچون پرچم‌های سرخ پیشانی‌ش نبرد حماسه‌آفرین بهتر از در آورد، خشم این خلق بی‌اخته مشتمل گشت و از فراز لانه‌های جاسوسی استثمارگران و استثمار سر به آسمان کشید.

این آتش مقدس خشم توده‌های ستمدیده میرفت تا ریشه‌های استثمار و استثمار را بسوزاند. میرفت تا مرتجعین و سازشکاران و سرسپردگان امپریالیسم، این‌زاورهای پلید را در لانه‌هاشان به خاکستر مبدل کند که سازشکاران و مرتجعین این ناجیان غریب امپریالیسم که خودنیز بعلت ماهیت طبقاتیشان در طین فریاد زحمتکشان بند از بند دل‌هاشان می‌گسست و مرگ‌خویش را محتوم می‌یافتند، ناله سردادند و ساز سازشکاری را بسددا در آوردند. اینان در امر «خیرخواهان» البته نفع خود و امپریالیسم آفتقد پیش رفتند و بچانه‌زدن برداختند که راه را بر سیریل بنیانکن انقلاب بستند و با تکیه بر احساسات پاک مذهبی مردم قدرت را در کف‌های کفایت خویش گرفتند.

ما برای اینکه ذهنمان بیکرانه به‌ردیابی بپردازد کافی است به روزهای پر شور انقلاب و قیام بهمن ماه بازگردیم سلطه بر رفیب سرمایه‌داری وابسته در دهه‌ی چهل و نهمی اول دهه‌ی پنجاه بتدبیر نتایج خود را بیار آورد. سرمایه‌داران وابسته بودوگراتیک که با شاه، خانوادگی سلطنتی، وابستگان به دربار و سران ارتش بیوندارگانیک یافته، از راه دلالی کمینهای غرتکر خارجی و دزدی و چاچول و رشوه‌خواری در تروتهای افسانه‌های و تجمل و فساد بی‌بهای غرق شده بودند رفته رفته از همه‌ی طبقات خلق جدا شد و تنها ماند.

اقتصاد وابسته، تحت تاثیر بحران جهانی سرمایه‌داری به بن‌بستر سیده و دچار بحران شد. مبارزات توده‌ای آغاز گردید، رشد یافت و در نیمه‌ی دوم ۱۳۵۶ به صورت جنبشهای اعتراضی درآمد و با قیام تبریز در بهمن ماه آن سال، فرارسیدن دوره‌ی تازه‌ی جنبش انقلابی خلق را اعلام داشت. جنبش انقلابی خلق در سال ۱۳۵۷ باز هم شدت یافت و اوج گرفت و میلیونها نفر در سراسر کشور و در همه‌ی شهرهای دور و

صفحه ۳۶



## گروهی از دانش‌آموزان دبیرستان بوعلی (تبر ماه) در نامه‌ی بلند برای ما نوشته‌اند:

«در برابر بی‌مسئولیتی مسئولان امر، بر آن شدیم تا بگونه‌ای مشکلات خود را باشما درمیان بگذاریم و چهره‌ی واقعی این افراد فرستادگان را آشکار سازیم. جریان از این قرار است که سقف اتاق‌های مدرسه ما که دانش‌آموزان اول‌راهنمایی تا چهارم متوسطه را در خود جای داده است، ترک برداشته. همچنین به علت قدمت ساختمان، تابلوهای دوچرخه در مدرسه دهان باز کرده که کم و بیش نسیب شده است. ترک‌ها بویژه در طبقه سوم روز بروز بیشتر می‌شود. در این میان مسئولین مدرسه می‌گویند این ترک‌ها هیچ خطری برای دانش‌آموزان ندارند و همگی باید به کلاس‌ها برگردند... پیرحال دو هفته از این ماجرا گذشت و ما در حال گذراندن امتحانات نالت دوم بودیم که مدرسه تعطیل شد. بعد از یک هفته سرگردانی ما را به دبیرستان دیگری در چغفرآباد تجریش فرستادند که البته فقط دانش‌آموزان دوره‌ی متوسطه را آنجا پذیرفتند و بچه‌های راهنمایی هم چنان سرگردان مانده‌اند. در ضمن چون دبیرستان سبب جا نداشت ما ناگزیر از ساعت ۱۲:۳۰ تا ۱۶ عصر در آنجا بودیم و عملاً کاری از پیش نمی‌رفت. گاهی بچه‌های دو کلاس سر یک کلاس جمع می‌شدند و تازه دبیران هم به علت آن که عصرها در مدارس دیگری تدریس می‌کردند، نمی‌توانستند به مدرسه بیایند... تازه اوضاع این مدرسه هم دست کسی از آن یکی نداشت ترکسقفها در این‌جا نیز جان ما را تهدید می‌کرد. پس از چند هفته بلا تکلیفی به همراه والدین به مسئولین و سپس به آموزش و پرورش رجوع کردیم. آن‌ها گفتند، خودتان بروید دبیرستان دیگری پیدا کنید و بمانید. با ما خبر دهید. با وجود خانه‌های بزرگ و مجبزی که از سرمایه‌داران فراری و خارجی‌ها، بجا مانده، ما نمی‌دانیم چرا مسئولین آموزش و پرورش حاضر نیستند، این ساختمان‌ها را به مراکز آموزشی و مدرسه بدل کنند. آنها تنها فکر و ذکرشان کاهش تعطیلات نوروزی و جلوگیری از فعالیت‌های سیاسی در مدارس است. گویند این همه، منافع آنها را در خطر انداخته است. آنها عقیده دارند، این گونه ساختمان‌های مجبزی بدرد شما نمی‌خورد. درست است چون سرمایه‌داران فراری به هنگام مانگشت از این پاسداران سدید منافع‌شان، رباب خواهند خواست. آنان مدام کوشیده‌اند، تا شکایات، راه‌پیمایی‌ها و قریاد حق‌طلبان‌مان را به پهنای امام منع و خفه کنند. اما ما با این حیل‌ها آشنا هستیم و هم چنان به اعتراض و مبارزات خود ادامه می‌دهیم. نتیجه‌ی همه‌ی این درگیری‌ها، آن بود که

انقلاب

ما چند هفته به مدرسه رفتیم. وقتی پای کاهش تعطیلات نوروزی به میان می‌آید، آقای رجایی شخصاً دستور صادر می‌فرمایند که ما حق دخالت در این امور را نداریم، اما در مورد پیدا کردن دبیرستان ما خودمان باید اقدام کنیم. این همه تنها گوشه‌ای از مشکلات و درگیری‌هایی است که عدم مسئولیت این مدعیان ترزه از راه‌رسیده بوجود آورده است. به امید روزی که مسئولان واقعی دانش‌آموزان و همه‌ی اقشار جامعه در رأس کارها قرار گیرند و مسئولیت‌های خود را به انجام رسانند.

## آقای ابوبکر ابراهیم‌زاده (مهاباد)

دوست ما نوشته‌اند: «در جریان انقلابات در اثر اصابت گلوله‌های ارتش مزدور شاه، یک‌پای خود را از دست داده و هنوزم کسی بدادم نرسیده است. ماه‌هاست که در مرکز فنی ارتزودی تهران سرگردانم و هنوزم که‌هنوزم، مسئولین این مرکز از ساختن «بای‌مصنوعی» برای من خودداری می‌کنند.»

ایشان در پی اشاره به مبارزات خلق کرد در جریان قیام علیه شاه مخلوع و همچنین در جنگ‌های تحمیلی این‌اواخر، نوشته‌اند «دولت برای معلولین کرد که در این درگیری‌ها قست‌هایی از بدن خود را از دست داده‌اند، کوچکترین اقدامی نکرده‌است.»

پیش از هر چیزی، باید بگوئیم که شما یکی از افتخارات این انقلاب بشمار می‌آید. اگر اکنون خوشه‌چینی‌تان از راه رسیده می‌گوشند تا با بوق و کرنای دولتی این انقلاب را بخود نسبت دهند، اما خلق ایران خوب می‌داند که این شما و امثال شما بودید که جان‌برکف گرفتید و در بطن انقلاب حضور یافتید.

دوست عزیز، ما خوب می‌دانیم که گذشته از شوهای تلویزیونی، آن‌چه گفتید این درد اکثر معلولین انقلاب است، حتی شنیده‌ایم که موضع و عقاید سیاسی در کار مداوای معلولین مؤثر است.

بهر تقدیر ما یادداشت کوتاه شما را چاپ کردیم و برای آن‌که همه بویژه مسئولین از اوضاع شما و دیگران مطلع شوند، گزارش جامعی از وضع معلولین انقلاب تهیه کرده‌ایم که بزودی چاپ خواهد شد و امید داریم که این همه بتواند گام کوچکی در بهبودی اوضاع شما فرزندان دلیر انقلاب باشد.

همچنان که گفتیم، ما بوجود شما افتخار می‌کنیم و بدانید که مجله‌ی ایران در خدمت شما و همه‌ی معلولین انقلاب کوتاهی نخواهد کرد. به امید موفقیت همیشه‌ی شما و دیگر دوستان تبرهان.

## علی‌اصغر راشان (تهران)

دوست گرامی ما، برگردان شعرهایی از شاعران رزمند و ویتنامی را برایمان فرستادند که بزودی چاپ خواهیم کرد و از همکاری ایشان بسیار سپاسگزاریم. آقای راشان همچنین مقدمه‌ی کتاب «شعر در ویتنام» را در دست ترجمه دارند که بختی از آن را که پدمستان رسیده است، در این‌جا چاپ می‌کنیم.

«در ویتنام، جایی که انقلاب موضوع روزها نیست، بلکه نسل‌هاست که ادامه دارد، جایی که جنگ تنها بین ارتش‌ها نیست، بلکه دربرگیرنده‌ی سراسر جامعه و فرهنگ است. جایی که ازدواج‌ها ممکن است در فاصله‌ی عین حملات بمب‌افکن‌ها رخ دهد و گل‌ها در میدان‌های جنگ شکوفان بشوند... شعر فقط ویژگی‌های بازی می‌کند. در این‌جا شعر، افکار و احساسات شخصی شاعر را باز نمی‌تاباند، بلکه بیانگر اوضاع اجتماعی انسان - یعنی اوضاع ویتنامی‌هاست. شعری که نفع مسلم طبقه کوچکی برده‌است نشین روشنفکران، بلکه از آن نامی‌انشار جامعه است...»

## خانم سهری، م (تهران)

در نامه‌ی کوتاهی شما نوشته‌اند: «شما به چه جرات سازان و انقلابیون راستین حزب توده را متهم می‌کنید، لابد فراموش کرده‌اید، حزب تودوی ایران، طی دهه‌ها سال، مرکز نقل مبارزات انقلابی ایران بوده و هست. شما حزب‌ها را متهم می‌کنید که حلقی روزبه‌ها و ارباب‌هاست.»

ایشان در دنباله‌ی نامه‌شان افزوده‌اند: «این مردم و قریب‌است که سرانجام در مورد حزب توده قضاوت خواهد کرد، زشتا که در پی مقاصد تبلیغاتی خود کاری جز منهد کردن یک نیروی انقلابی ندارید. این راه‌ها به‌دیند که تاریخ از هم اکنون رای به پیروزی توده‌ای‌ها داده است...»

در جواب این خانم محترم باید بگویم، واقعا چه خوب می‌شد که هر چه زودتر خلق رزمندگی ایران، کارنامه‌ی رنگین این حزب‌طراز نوین را بررسی و رای نهایی خود را در باب حزب توده صادر می‌کرد.

دوست گرامی اگر کمی دقت کنید می‌بینید که ما بیوسه حساب روزه‌ها و اربان‌ها را از رهبران حزب توده که تنها آلت دست خارجی بوده‌اند، جدا دانسته‌ایم.

بهر صورت شما توصیه می‌کنیم اگر هنوز شستشوهای مری‌کار خودشان را نکرده‌اند، اندکی دقیق‌تر به تاریخ معاصر ایران بویژه تاریخ حزب توده در گذشته و حال دقت کنید. من کسانی را می‌شناسم که پس از سالها سنگ بسین‌زدن‌های صادقانه، به واقعیت این حزب طراز نوین می‌بروند و از گناه خود توبه کردند.

# نگاهی به وقایع سال



مردم ساختمان سازمان سیاسی خلق غریب را اشغال کرد. از سوی دیگر ساختمانهای دولتی شهر از جمله ساختمان شهربانی توسط مردم به آتش کشیده شد. دهها نفر در این جریان کشته شدند و بالاخره روز ۱۷ خرداد توافقنامه آرامش در خوزستان امضاء شد. آیتالله شبیر خاالی به قم اعزام گشت و ظاهراً تیمسار مدنی تسلط خود را بر خوزستان استوار کرد، اما همچنان فرو نشست و از آن پس واکنشهای اعتراضی مردم شدیدتر شد. انفجار در خطوط لوله، انفجار در قطار راه آهن، و انفجار در اماکن عمومی.

اما اساطیران میگویند شورشهای اخیر آذربایجان فویترین زنگ خطری بود که هیات حاکمه را متوجه خود کرد. شورشهای آذربایجان در بر اعتراض آیتالله شریعتمداری به قانون اساسی جمهوری اسلامی و تیراندازی پاسداران بسوی منزل معلمی که منجر به قتل دو پاسدار منزل آیتالله شد صورت گرفت. وسعت و سرعت شورش تقریباً بر تلخیر بود و مردم در یک حرکت مواضع مختلف لیزروهای حاکم شهر را به تصرف درآورده و ارتش در منطقه با آنان همکاری کرد. لیزروهای مختلف سیاسی در کشور و مخصوصاً لیزروهای سیاسی کردستان پشتیبانی خود را از حرکت خاکی آذربایجان اعلام کردند. شهرهای دیگر آذربایجان از جمله ارومیه به دلیل تیریز حرکت خود را آغاز کردند، اما این حرکت سرعت از طرف لیزروهای حاکم جلوگیری شد. در پی جریانهای خولین ۱۵ دیماه که بدت یک هفته در تبریز موج خشونت و آتش را برانگخت چندین تن در تبریز توسط دادگاه انقلاب اعدام شدند. دادگاه نهاد که خواست مردم تبریز از جمله برکنار کردن دادستان دادگاه انقلاب بود. درخواست دیگر مردم، تعویض استاندار بانظر آیتالله العظمی شریعتمداری و انصاف امام جمعه از سوی آیتاله شریعتمداری بود.

انچه درگیریهای آذربایجان بسیار فراتر از نتیجه یک شورش بود. در این جریان آیتالله شریعتمداری بیشتر از لالهها را دید. گسریچه آیتالله شریعتمداری پس از نومید شدن از توافقیهای خود بانروای انقلاب (مهندس بازرگان و چند نفر دیگر) اعلام کرده بود که نمی تواند احساسات جامعه دار مردم را کنترل کند. با این حال او متهم به رهبری شورشها شد. بعد از وی «حزب خلق مسلمان» که تشکیلات منظمی هم نداشت متلاشی شد. این حزب عابریغم تشکیلات سازمانی سدرحد یک حزب در جریانهای تبریز توانست وارد عمل شود و ابتکار عمل را از دست لیزروهای چپ بگیرد. لیزروهای چپ، اما این جریانها را «نوطه ای از سوی بورژوازی ایران» خواندند و همه توان خود را در جهت کوبیدن آن بکار بردند.

صفحه ۳۸

این گذشت. آیتالله طالقانی در روزهای آخر صی به منابه یک رهبر دمکراتیک و انقلابی برای توده های مردم شناخته شده بود. مردم علاوه بر سابق درخشان آیتالله طالقانی در مبارزه با شاه وی را سردار حرکتی نظیر راهپیمایی تاسوعا و عاشورای سال ۵۷ می دانستند. آیتاله طالقانی زانوده های مردم مرد خطا نابدین دوران انقلاب شناخته بودند. وقتی آیتالله طالقانی در خردادماه گذشته بخاطر بازداشت فرزندانش از سوی کتبه بدلیل نارساییهای موجود قهر سیاسی کرد میلیونها نفر در سراسر ایران برای بازگشت وی به عرصه تظاهرات کسردند. وی با رای شکننده ای در مجلس دخیرگان، وارد شد ولی در مقابل تقاضای نمایندگان ریاست آن مجلس را نپذیرفت. آیتالله طالقانی روز ۱۶ شهریور در جریان ایراد خطبه نماز جمعه که بر فراز مقبره شهیدای ۱۷ شهریور سال ۵۷ اقامه کردید شدیداً به مجلس خبرگان تاخت و تکرورپیا و خودکامکیهای بعضی از عناصر حرات حاکمه را به یاد افتاد گرفت و جمله ای ماندنی گفت: «بهریدنیال کادراتان - بگذارید مردم مشولیت پیدا کنند». مرگ آیتالله طالقانی برای ملت ایران عزای ملی ود، دسته های عزادار مردم به خیابانها ریختند و بقول آن نویسنده: «مردم... یا چهر فریاد و قلم پاهانشان بر صفحه کوچی و خیابان تکانستند و بر دیوان بزرگ یک شهر شیرازه بستند و آنگاه به تیراز میلیونها سینه منتشر کردند: عزازمت امروز... روز عزامت امروز. طالقانی مجاهد، پیش خداست امروز»

انرا

«بندر ازلی» نیز یک حلقه دیگر از نوار آتشی بود که در سال گذشته توسط ارتجاع پرورد ایران افروخته شد. در بندر ازلی، حافظان قوانین منسوخ دوران شاهنشاهی به اسم رعایت مقررات ماهگیری سختگیرانه ای نسبت به ماهگیران به عمل آوردند. نتیجه آن برخورد های خونینی در منطقه بود که منجر به دخالت ارتش در منطقه شد. سپاه پاسداران رو در روی مردم قرار گرفت و برای چند روز تیراندازیهای متقابل دهها کشته و مجروح برجای گذاشت.

درگیریهای دیگر در سیستان و بلوچستان، بندر لنگه، بندر عباس و دیگر نقاط مملکت متاسفانه جزو خبرهای عادی رسانه های هنگامی در سال گذشته بود. نکته ای که درباره این آترافروزیها گفته می شد «توطئه ای از سوی ضد انقلاب» بود. کسی زامد و انصافاً قبول نکرد که درگیریهای فراوان سال گذشته ناشی از فساد چشمگیر منافع طبقات زحمتکش و حاکم جامعه است و این آشیا، وسیله ای بود از سوی ارتجاع برای پاسدار. اا منافع طبقه حاکم.

## ۵ - مرگ آیتالله طالقانی

مرگ آیتالله طالقانی در ۱۹ شهریورماه سال گذشته به نظر صاحب نظران در سیربسیاری از مسائل، که بر ایران و برانقلاب کشور می گذشت

## ● عناصر ساواکی و سرسپردگان رژیم شاه در دادگاههای انقلاب محاکمه و بیشتر آنها اعلام شدند

### ● مطبوعات آزاد بار دیگر مورد هجوم قرار گرفت

#### ۶ - تعطیل آیندگان

تعطیل روزنامه «آیندگان» و دیگر مطبوعات را بدستی باید یکی از وقایع مهم سال گذشته خواند. تعطیل آیندگان و بازداشت ۱۷ تن از نویسندگان و خبرنگاران و کارکنان این موسسه مطبوعاتی به دنبال یورشهای مختلفی که از سوی گروههای فشار به مطبوعات انجام گرفت سر فصل تهاجمات همهجانبه به آزادیها بود. مدتی قبل از اینکه آیندگان برای همیشه بسته شود روزنامه کیهان از درون و بیرون مورد حمله قرار گرفت و ۳۰ تن از مبارزترین چهره‌های این روزنامه که عموماً بد دوران رژیم گذشته در سنگر خوابیده و بنا سیاهچالهای مخوف آشنا شده بودند از روزنامه اخراج شدند. بعد به دنبال انتصاب نویسندگان و خبرنگاران گروهی از کارگران و دربانان روزنامه را منتشر کردند. این اختلاف تا مدتی ادامه یافت. موسسه اطلاعات نیز به نفع بنیاد مستضعفان صادره شد و روزنامه پیام امروز که شاید تندترین روزنامه دوران انقلاب بود از ضربات مداوم گروه‌های فشار لطمه‌های فراوان دید، تا بالاخره توقیف شد و سردیر آن سرخا مرزبان - متواری شد.

روزنامه‌ها و مجلات دیگر نیز به همین ترتیب: «تیران مصوره» که در فصل تازه انتشار به صورت مجله‌ای درآمد بود که تقریباً هر کسی در هفته لازم می‌دید آنرا بخواند، تعطیل شد. «امیدایران» متهم شد که از مشاورین بختیار دفاع می‌کند و «آهنگر»



ایران



که بالایش گزارده‌اش هر هفت، حکومتیان را به وحشت می‌آورد، برای همیشه بسته شد. وقت مطبوعات آزاد تسکین شد، نثرها فاسلی از آزادیها خامه یافت، پس از آن حملات مکرر به اجنات - اوج سانسور در رادیو و تلویزیون - اوج قدرت گروههای فشار درولی و برولی در روزنامه‌ها که امکان هرگونه انتقاد از امور مملکت را از آنها سلب می‌کرد. تسکین اینها فاسلی تلخ از سرانگشت آزادیها در سال گذشته بود که شاهدش بودیم.

#### ۷ - طرد متین دهنزی

بعد از تعطیل آیندگان از سوی هیات حاکمه، جبهه دمکراتیک ملی که به صورت فعالترین سازمان سیاسی از بدو انقلاب شناخته شده بود راهپیمایی اعتراض در تهران ترتیب داد، این راهپیمایی قدرت رو به تازید جبهه دمکراتیک را در تهران به نمایش گذاشت زیرا صدها هزار نفر در آن شرکت کرده بودند. اما راهپیمایی با دلخی پایان یافت، راهپیمایان از ناحیه سنگرهای حرفه‌ای که اجیر شده بودند مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. در ضمن راهپیمایی حدود ۷۰۰ نفر مجروح شدند و دادستانی انقلاب گناه این جریان را «توجه متین دهنزی» عضو کار مرکزی جبهه دمکراتیک دانست. هدایت متین دهنزی که روزگاری به صورت مرد پرچمشه اوزبک - یونانی به شاه شناخته شده بود این بار مقسوب رژیم پوری

اسلامی واقع گشت و ارسوی دادستانی انقلاب اعلام شد، وی در مقابل این عمل به اخفا خزید. طرد «حسن ازبه» مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران و رئیس کانون وکلای نیز از جریانهای بوده که در سال گذشته موجب واکنشهای فراوان شد. حسن ازبه متهم شد که در شرکت نفت سوء - استفاده کرده و عناصر وابسته به رژیم پیشین را

بصیله کرده است. اما داستان رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای. مقدم مراغه‌ای در خرداد گذشته پس از انتقاد از عدم توانایی دولت از سمت خود در استانداری آذربایجان استعفا کرد.

مقدم مراغه‌ای از سوی مردم آذربایجان به نمایندگی در مجلس خبرگان وارد شد و در آنجا پوسته در سف مخالفان ماند. نام او در جریان یورشهای اخیر برترین به عنوان مشاور آیت‌الله شریعتی در برسی زبانها افتاد و در همان زمان مردم تبریز او را به استانداری آذربایجان دعوت کردند. لیکن بطور حتم زمان دانشجویان پیرو خط امام درباره او افشاگری کردند و پاسپورت او را نشان دادند که گویا در کشور مین یکی از مسئولان بلندپایه سفارت بود. همچنین عقاید او را درباره حکومت که به امریکا گزارش شده بود خواندند.

#### ۸ - استعفای دولت

مهندس مهدی بازرگان روز ۱۵ آبان به دنبال اشغال سفارت امریکا توسط دانشجویان بیروخط امام از نخست‌وزیری استعفا کرد. مهندس بازرگان ولس استعفا کرد هیچکس و هیچ گروهی برای بقای وی نظاهرات نکرد، زیرا مردم بازرگان را مظهر تنهایی در برابر خواستهای انقلاب مردم و مظهر سازشکاری یا امریالیسم جهانی و اطاعت، زعنصر ارتجاعی داخلی شناخته بودند. در دوران حکومت بازرگان که تقریباً ۱۰ ماه بطول کشید بیشترین لیاوژها به آزادی صورت گرفت و بسیاری از قولهای که مردم از رهبران انقلاب گرفته بودند لحاظ نظر ایشان بران رفت و مردم بجای مجلس مؤسسان مجلس خبرگان از ایشان دریافت کرد. بازرگان در تمام طول آن ۱۰ ماه هیچ کار انقلابی نکرد. قراردادهای استعاری زمان شاه همچنان با دولت امریکا باقی ماند و امریکا که به مثابه پشتوانه اصلی شاه می‌بایست پس از سرنگولی محمد رضا، از ایران دور شود به عنوان یکی از دوستان دولت آقای بازرگان درآمد. یکبار آقای یزدی وزیر امور خارجه آقای بازرگان با آقای ولس وزیر خارجه امریکا در نیویورک و یکبار

بقیه در صفحه ۴۴

صفحه ۲۹

# قیل و قال تئاتر در سال ۵۸

- انقلاب اتفاق نیفتاده، در صحنه نمایش داده می شود
- خوشا بحال بردباران که صبرشان ادامه دارد وعین خیالشان نیست
- تب و تاب انقلابی مردم، بیشتر از تئاتر است

کار کردانی فلاسفی به روی صحنه است. کافی بود اینرا بداند و حامل بد شود. خورد و خوابم توام می شد بایک سؤال، که مدام بزرگ و کوچک می شد. حتی گاهی می چرخید می خورد و وارونه می ایستاد؟! این بود که ترس من زیاد می شد. انگار که فلاسفی است و من از کردن در حلقه آن آویزان. ناپینکه برای نجات خودم هم که بود، می رفتم تئاتر. نمایش را می دیدم و بازیسپان و دستاربا درازتر بر می گشتم به خانه. پنهان کردن نیست، چرا که همه می دانند چه نمایشهایی به روی صحنه آمده. تا سرمایه این اتفاق مرتب برای من افتاد. پس، یعنی به ناگزیر، به دلیل خیالاتی شدن در مورد تاریخ نمایش ایران، من تا آبان حدود سی نمایش دیدم. (خوشبحال آذاری تئاتر، بویژه سازمان یونسکو، که پرزنده حجیسی نصیبشان شده). معروفترین نمایشها: «مرگ یزدگرد» از جناب بهرام بیضایی - «مردمهای بیگمن و دهن» مسازره از جناب حمید مستدریان، «زیبا اهل حرآباد» از جناب اسماعیل خلج، «دوندن تنها» بلهانی از جناب هوشنگ توکلی بود. خوب، شما تفاوت کنید که وقتی خوببایشانینا بوده، چه به روز من آمده سر بدعایش. در شماره یک همین مجله ای ایران مفصل نوشته که چهها چهها کرده اند این گلپهای سرسید تئاتر ایران و چهها و چهها به سر تئاتر، این گل سرسید هنر مردمی و اجتهای می آورند همینها و فکر کردم شاید راه بجایی برسم، اما کزین پیبوده است. می نویسی، تا شاید من دیگر نویسم. اما، می بینید که من دارم می نویسم و باز خواهم نوشت. بالاخره یکی درست می گوید. من هستم، شما هستید. زمان هم به سرعت حرکت می کند و خوشبختانه، نسل هوشیاری هم دارد در کوران جریان فرهنگ و هنری قرار می گیرد.

بله، داشته از نمایشها می گفتم. می گفتم که چهها پس من نماناگر علاقتند به تئاتر، آمد. در همین داند و سند غیر دیالکتیک با تئاتر و جامعه بودم که نمایش «کله گردها و کله نیزها» کار «انجمن تئاتر ایران» را دیدم و نفس کشیدم. نیروی تازه کردم برای دوباره و دوباره تئاتر دیدن. (نقد کله گردها و کله نیزها را در شماره ۶ مجله ای ایران نوشته ام، اگرچه به اختصار فکر کردم مفصل ایران

و راه به جایی می برد. و بعد، می رفتم و گوش شما کر، چند فحش بخودم می دادم. آخر پیش از خرداد هم کتر رفتم و همین حرفها را بخودم زده بودم. «سربازهای مسکر» را با کارگردانی «هرمز خان هدایت» دیده بودم با سالا کار و تجربه اش، «مولتسراهی» «بولس» را دیده بودم از جناب «محمد علی خان جعفری» که معرف حضور همگان هستند. «جنش حروفیه» و «نسل آواره» را در فروردین و اردیبهشت دیده بودم و بقر کرده بودم که یعنی چه؟ «نمایش بی کلام» را دیده بودم یا کارگردانی «مهدی حجت» و بعد بدون کارگردان. یعنی کار گروهی. اگرچه نمایش نه با کارگردان و نه بی کارگردان هیچ چیزی در زندگی من نداشت، یا این حال چند نکته ای در فکر بودم که کار گروهی یعنی چه. هرچه فکر کردم که مگر می شود هرم بر راس باشد، به جایی فرسیدم. بگذریم، که در زمینه تئاتر در فصل بهار، باهه ای بهار آزادی بودنش، به روزگار من و بقیه نشاگران بدگوشنت.

مدتی گذشت و من هر وقت بوستری به دیوار می دیدم، رویم را بر می گرداندم و می گفتم: «حتما بوستر جمهوری اسلامی» است. آخر، یادتان که هست، از هر طرف می رفتی، می خوردتوی ذوقات. آبروی هرچه بوستر بود، بردند. آنهم بوستر سیاسی. آنهم کی و در کجا؟ زمانی که بوستر بیشترین نقس را دارد و در ایران که شمت درسد مردم بی سروا، چیزی نمانده بود که تمام ذوق زیباییام را از دست بدهم و به هر کافذ کلامه رنگی بگویم: بوستر، داشت دردم دروا می شد. بوستر و تئاتر. آخر الامر نتوانست نگاه نکم. بوسترها خیلی جدی، زشت و خالی از لطافت بودند و به مردم پیاده رو کج دهنی می کردند. به ناگزیر یک روز از تاکسی پیاده شدم و آمدم سراغ بوستر که یا پاره اش کنم یا اصل و نصیب را یادداشت کنم. شاید راه به جایی برسم. شاید بتوانم چیز کی بنویسم و یا برس و جوبم و بقیه طرف را در دست بیجسیم. هر چه می گفتم: «بویچه مردیکه»، محلس نگذارم و بگویم: «آخر این هم بوستر شد مردیکه»، که بخت ناسازگار باز بسراغم آمد. بوستر تئاتر بود و من به آنکه خواسته باشم دانستم در فلان محل، فلان ساعت، فلان نمایش، نوشته فلاسفی و بسه

قیل و قال بسیار است و حاصل تقریباً هیچ. روی بفرم صد تایی نمایش به روی صحنه آمده، که بسی از آنها نوشته ایرانی بوده و پنجاه تایی نمایشنامه منتشر شده، که بیشتر آنها ایرانی است. خوب، این ارقام به برکن، تنها به درد سازمان یونسکو می خورد که هر سال در صد کتابها و خواننده ها را اعلام می کند. گیرما جی می آید؟ بقول معروف: «آش خانه است، بخوری پاته، نخوری پاته». چه بروی تئاتر، راست بروی تئاتر. خوشا بحال آنان که از این راه فیضی ببرند و خوشا بحال بردباران، که همچنان صبرشان ادامه دارد وعین خیالشان نیست. کاری هم، البته، به چند و چون کار ندارند. همه را تبریزگار می خوانند و معتقدند، که می گذرد و خود بخود، هر حرکتی، بویژه تئاتر راه خودش را پیدا می کند. راستن من هم چند بلی خوامتم بر دبار باشم و صبر انقلابی راه، به این سوی قفسه، یعنی فرهنگ، ادبیات و هنر ربط بدهم، اما نشد. اگرچه داشتم قریب می خوردم و موافق می شدم، اما نشد که نشد. گفتم خردا دست و هنوز در ابتدای راه هستم، پس اگر نمایشهای «حکومت نظامی»، «کتاب»، «سفید و سیاه»، «خدارا هجی کی»، «وفی که حذانه اخطار می شود»، «دایره گچی فغزی» روی صحنه است، بعدا نمایشهای بهتر و آزه تری اجرا خواهد شد. خوب، بگذریم برای تعریف و تمسح و آمدمی هم که شده، نمایشها را ببینم. نوشته ای «کامو»، «برشت» را یک بار دیگر هم ببینم، تفاوت اجرایش با دوران طاغوت ترا متوجه می شوی و در نتیجه کی به محتوای واقعی نمایشنامه ها می بری، ظرفیت حقیقی بیجهای تئاتر را هم می شناسی. اما مسائلم که «منیژه حامدی» همان خانم خوب و علاقمند تئاتر شناس بود و «داریوش فرهنگ» هم همان آقای جان به کف داده در راه تئاتر. حقیقتش از بقیه هم چندان انظار می نداشتم. پدش خودم می گفتم: «صمد اسکندری»، «صضاری»، «اصغر همت»، «ناصر هاشمی» تازه شروع کردند و میدان ایرانمان نبوده. کارگردانی سالها ریاضت و تجربه می خواهد. بقول معروف «باید کلی خال صحنه خورد تا کسی شد». نویسنده هاهم که ای! از درد نمایشنامه نداشتن و متن نبودن و دست خالی بودن، حتما پرگزیده شده اند. آخر، از شما چه پنهان، می دانستم هیچ آدم عاقل و اهل کاری، بشرش نمی زند که زحمتش را در راه نمایشنامه ای هدر بدهد که اولاً در دوران طاغوت اجرا شده یا امکان اجرایش بوده، ثانیاً محتوایش، رهنودی بسرای نه نشد. وقتی تب و آب انقلابی مردم بیشتر است، وقتی ملن اسلحه به دست گرفته و قیام کرده، وقتی در هر کوی و برزن بحث ایدئولوژیکی است، وقتی اعلامیه یشت اعلامیه منتشر می شود، طبیعی است که من به خود نوید می دهم این تئاتر، حتما چیزی درای این حرف هاست. دستکم شعاری است





دستم ده کاتر روی صحنه است، از تماشاگربر می‌شود. راستی هه‌اش زیر سر دوشیطان بزرگ امپریالیست و ارتجاع است. اینها هتند نه‌موش می‌روند و دراستین و این و آن سر فرو کرده‌اند. حقیقتش اینست که هرچه می‌کنیم سر کلمه‌ی «انقلاب» است و سر فیل و فال بلندکوه‌ای در دست ارتجاع. خوب که کلاه را فاضی کردیم دم اگر نکتند بودند، انقلاب این‌همه تازر مبتدل لداشتیم و دربی آن این‌همه تماشاگر پرشور. به، تصاد است و خیلی تصادست. خدمتان عرض کنم که گفتند: انقلاب، خوب، وقتی می‌گویند انقلاب، یعنی که باید یک اتفاقاتی هم افتاده بشد. به شاه بیرون کردن که‌یست. به‌شمار دادن یرضدامپریالیسم و برضد امریکا که‌یست. گروگان گرفتن، اگر راه بجایی نبرد، شعبده‌بازی محض است. گاهی پیش‌خودم می‌گویم نکند این‌هم یک کلک دیگر برای سرگرم شدن و راه‌به‌جایی نبرد باشد، تا پایه‌های ارتجاع مستحکم شود، اما دلخوش می‌کنم به دانشجوی خط امام. و دعا می‌کنم که کاش کلاسی اجتماعی - سیاسی‌شان را رها نکنند تا مبادا به قول رئیس جمهوری به‌سرکلاسی قبولی و مردودی دانشکده بروند. این‌همه راه راستی، از تماشاگران آموختن. از تازرهای مبتدل. به این نتیجه رسیدم که کاتری‌هی مملکت، منوجه شده‌اند که انقلابی در کار نبوده. اما، نمی‌خواستند قبول کنند. آمدند، سیستم شاهی را درصحنه مطرح کردند و بنیاتی را آنگونه که می‌خواستند و باید می‌شد، نابود کردند. خلاصه کنم، آنچه در جامعه عملی نند دارد درصحنه نمایش اتفاق می‌افتد. درصحنه: سواک منحل می‌شود، شکنجه‌گران تیرباران می‌شوند، سرمایه‌ها تقسیم می‌شود، وابستگی‌ها لغو می‌گردد، شوراهای تشکیل می‌شود، سانسور لغو می‌گردد، آزادی پروبال پیدا می‌کند و تماشاگر در فلسفه‌ی این آرزوها و اعمال برآمده روی صحنه، فرو می‌رود. مبتدل بودن تازرهم از این‌روست که هه‌ی این مسائل حیاتی و زیربنایی را به‌اشاره‌های بسنده می‌کنند و آفرا منطبق با جامعه‌نشان می‌دهند، به‌ازرع اجرا و بازی‌هم کاری ندارند. آ‌یا، به که مسئله‌که بنگری این نوع کار، خیانت‌به ملت نیست؟ به‌عنوان نمایش‌ها نگاه کنید خود گویای این نظراست. هنوز شاه مطرح‌است. هنوز محور را شاه می‌دانند. کسی به‌سیستم برجای‌مانده نمی‌دازد، اگر هم حرکتی و اشاره‌ای هست، اساسی نیست. هشداردهنده نیست. آگاهاننده نیست. وگرنه، تازر ازجان قدرتی برخوردار است که می‌تواند درمدتی کوتاه، بنیان یک سیستم را سرنگون کند. چرا که تمام زیر و زبرها را نشان می‌دهد، کج‌روی‌ها را می‌نمایاند و راه راستین را رهنمون است. پس، به این امید که سال نو را، با طرح‌ها و آغاز کنیم، این‌مقاله را خفه می‌کنم. باشد تا شاید درسال جدید به‌نمایشنامه‌های تکراری و به‌لداشنامه‌های بی‌ارمون مسئله‌دیروز بسنده نکنند و بپردازند به مسائل امروز. به مشکلات امروز. آن زمان، تماشاگر هم بیشتر و بیشتر می‌شود و حتی اگر بهترین برنامه‌های سرگرمی درخاه، از طریق تلویزیون نسبی‌ش شود، راه را هموار می‌کند و بسوی تازر و در نهایت بسوی انقلاب‌یش می‌آید. به امید تازر راستین.

به امید تازر راستین انقلاب.

صفحه ۹۱

کارش چیست؟ این است که تصمیم دارم، کلام را فامی کنم و هر آنچه را به‌غفل لاجرم رسد با شما هم در میان بگذارم. درواقع باید غلظت‌ناشته باشد، که این تازر یکی بعد از دیگری اجرا می‌شود و همچنان تماشاگر دارد. یا باید واقعاً تازر باشد، یا مردم چیزنشان می‌شود. در مورد تازر بودنشان که بهترین‌ها کرده‌اند: ۹۰ درصد از اجزای سال گذشته فاقد ارزش‌های واقعی تازر بوده‌اند. پس مسئله، مسئله‌ی مسرد است. به فوت و فن های خود آگاه و ناخودآگاه و از آن قبیل شیوه‌های ذهن‌راکن هم کاری ندارم. اصلاً نمی‌خواهم به سراغ روایت معمول بین تماشاگر و تازر بروم. اینکه چیزی می‌دهد چیزی می‌گیرد. زمان مردم بدلیل ناآگاهی فرهنگی و دانش‌فوری به هزاران «نمایشنامه»‌های طائولی، له اهل تازر بودند و له اهل رابطه برقرار کردن. اما امروز به‌عین‌شاهد هستیم که تازرهای تازر، با توجه به اینکه هر شب،

معروف هنر، یعنی پاییز، دارد کار خودش را می‌کند. اما، برعکس همیشه، این فصل از چنان کمیتی برخوردار نبود که فصل‌های دیگر. حتی از فصل سال‌های طغوت‌هم کمتر نمایش به‌روی صحنه آمد. «پوسن ولن» از «فوغارده» به کارگردانی «رجس خان محمدین»، «ازدها» از «سوارتی» به کارگردانی (البته به‌کار، به قول خودش) سدرالدین خان زاهد، «در پوست شیر» از «اوکیس» به کارگردانی «رشید بهنام»، «گوشه‌گیران انو»، از سارتر» به‌روایت و کارگردانی «جناب‌سرالدین خسروی» و... چندتایر دیگر بود. و حال سال تمام شده‌است و ما مانده‌ایم و انبوهی نویسنده و کارگردان و هنریشه در ذهن و می‌دانیم چه بکنیم. چرا که راه به‌جایی نمی‌ریم. نمی‌دانیم دست‌بدمان سندی‌کای تازر بشود یا نه؟ راستی تعریف سندی‌کای را می‌دانیم، اما نمی‌دانیم که سندی‌کای تازر، کازرهای خوشنام و سرشناس هم برخوردار است،

اصلاح

## یجران شدید در روابط ایران و آمریکا

در آخرین روزی که مجله زیر چاپ بود (سه شنبه نوزدهم فروردین) خبر از بهرانه‌های تازه‌ای در روابط ایران و آمریکا رسید. جیمی کارتر که سرسختی «امام» همه امیدهایش را به یاس بدل کرد، این بار با همه توان خود وارد میدان شد تا به خیال خوشی ایران را از یاسی درآورد. مجازات‌های اقتصادی، بیرون کردن دیپلمات‌های ایرانی، و تهدیدات نظامی از جمله اقدامات آتی کارتر است.

خبرگزاری‌ها حتی از پیشنهاد بمباران مناطق حساس ایران خبر می‌دهند.

همه اینها البته فکرانیست در ایران فراهم آورده است. وحشت‌هایی برانگیخته و تفسیرهای خبرگزاری‌ها، نیز حاکی از این واقعیت وحشت‌انگیز است و باردیگر چهره امپریالیسم راباهمه‌گراحتش به‌نمایش می‌گذارد. تفسیرها در مجموع حکایت

از آن دارد که دستگاه حاکم آمریکا تصمیم‌دارد در صورتی که دولت ایران نتواند خود را از هر چه در سرچ (۱) برهاند، خود بجای دولت ایران تصمیم بگیرد. این تفسیر خبرگزاری‌ها با مجموعه جریاناتی که در منطقه می‌گذرد - از جمله ادعاهای عراق درباره جزایر تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی، جنگ‌افروزی‌های آن و اخراج ایرانیان - تطبیق می‌کند و نشان دهنده آن است که امپریالیسم که منافعی شدت در منطقه به‌خطراته افتاده در اندیشه چاره حتمی است.

اما آمریکا باید بداند که ایرانیان از همان روزی که قیام کردند منتظر چنین حوادثی بوده‌اند و هرگز با سیاست‌های امپریالیستی از در سازش در نخواهند آمد.

در شماره‌های بعد بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت.

شعبه به مرکز و افراد سازمان مجاهدین خلق ایران با چوب و چماق و گلوله یورش می‌برند، اینها چه کسانی هستند آیا رژیم حاکم نمی‌داند؟ هجوم و حشمتانه ارتش و پاسداران به گنبد بمباران شهرها و وهات و آواره کردن و بیخون کشیدن خلق مبارز ترکن که برای چندمین بار انجام می‌گیرد، به دستور چه کسانی جز مسئولان جمهوری اسلامی است؟ یورش به کامیابان و تدارک جنگ جدید علیه خلق کرد به چه منظوری است؟ آیا ارتش امپریالیستی دیگر بار بازسازی شده و اکنون مشغول انجام وظایف ضد خلق و سرکوبگرانه‌اش می‌باشد؟

بهر حال جواب این سئوالات و بسیار سئوالات دیگر را باید در تحولات اخیر جامعه یافت. امپریالیسم بدلیل داشتن منافع جدی اقتصادی، سیاسی، نظامی در ایران به این سادگی‌ها دست از سر مردم ما بر نمی‌دارد، هر روز با برنامه مزورانه دیگری برای تثبیت هر چه بیشتر منافع چپاولگرانه خود وارد میشود و تلاش برای سرکوب جنبش توده‌ای را چند برابر می‌سازد.

نیروهای انقلابی تنها با احتیاری و یکپارچگی می‌توانند در مقابل رشد فزاینده سرکوب ارتجاع بیروز شوند. باید مبارزات سایر بخشهای جامعه در پیوند استوار با برد عادلانه خلقها بویژه خلق دلاور کرد قرار گیرند. زحمتکشان ایران و همه نیروهای انقلابی باید هشیار باشند که چنانچه ارتجاع بتواند در کردستان و گنبد توطئه‌های خود را به انجام رساند، دیری نخواهد پایید که در سراسر ایران موج سرکوب نهادی مترقی و قلع و قمع کلیه نیروهای مترقی آغاز می‌شود پس باید بانام توان و با پوست و گوشت و استخوان از سنگرهای خود حراست کنیم و یک قدم پیش‌روی ارتجاع را با عزمی راسخ و انقلابی درهم کوبیم.

با درود به خلقهای مبارز ایران و خلق رزمنده کرد به سخنانم پایان میدهم.



یجران با برژینسکی رئیس شورای امنیت ملی آمریکا در الجزیره دیدار و گفتگو کردند. بازرگان نه تنها نتوانست به صورت یک نخست وزیر مقتدر رژیم انقلاب درآید، بلکه حتی نتوانست دوستان خود را در گابیه سرپرستی کند. در نتیجه وزرا بی دردی استعفا کردند و گفتند حضور قدرت در قدرت مانع از ادامه کار است. استعفای اکثر ستیجایی ازوزارت خارجه، استعفا مدنی و ریاضی به ترتیب از وزارت دفاع، استعفاهای روسای ستاد ارتش - شهرتانی - استانداران و ... از مظاهر دیگر عجز بازرگان در اداره گابیه و دولت بوده است.

## ۹ - اشغال سفارت

روز ۱۲ آبانماه «دانشجویان مسلمان بیرو خط امام» به سفار آمریکا حمله کرده و آنجا را اشغال کردند. در پی حمله به سفارت آمریکا ۴۹ دیپلمات امریکائی که بعدا معلوم شد ۶ تن آنها فرار کرده‌اند به اسارت دانشجویان درآمدند. کاردار سفارت آمریکا در همان موقع در وزارت خارجه بود و پس از شنیدن ماجرا در همانجا پناهنده شد.

حمله به سفارت آمریکا در پی ملاقات و مذاکرات مهندس بازرگان با برژینسکی در الجزیره صورت گرفت. «دانشجویان بیرو خط

امام» که بعدا مورد گسترده‌ترین حمایت اقتصاد طبقات مختلف مردم و تقریباً همه احزاب سیاسی قرار گرفتند ملاقات نخست‌وزیر را با مشاور ویژه کارتر نشانه بهبود روابط ایران و آمریکا می‌انگاشتند. آنها برای جلوگیری از این بهبود در دست در زمانی که آمریکا شاه مخلوع را به پهنانه بیماری در کشورش مورد پذیرائی قرار می‌داد اقدام به اشغال سفارت آمریکا کردند. اما این اشغال‌تانیع مهمتری داشت: نخست این که بر احساسات ضد امریکائی توده‌ها دامن زد و بنام مبارزه با امپریالیسم در اشغال ایران موجی تازه برپا کرد. توده‌های مردم اراده خود را علیه امپریالیسم نشان دادند اما متأسفانه در کنار این موج، دولت یا شورای انقلاب را یسارای آن نبود که با برنامه‌ای منظم علیه امپریالیسم کام بردارد. نتیجه اشغال سفارت آمریکا هملا این بود که: علیرغم احساسات ضد امپریالیستی ملت، دولت علاقه‌ای به این کار ندارد.

نتیجه مستقیم این که دانشجویان با یکسری افشاگری درباره عناصر داخل دولت ارکان نظام را به لرزه درآوردند: بسیاری از سیره‌های هیات حاکمه دوست آمریکا هستند.

اما نکته آخر: موج عظیم تظاهرات دانش‌آموزان قبل از اشغال سفارت آمریکا و تظاهرات دیگر دسته‌های سیاسی برای احقاق حقوق دسکراتیک در برابر دولت ناتوان بازرگان متوقف شد. از کجا معلوم که نتایج این گونه تظاهرات در تمیق انقلاب بیشتر نبود.

## بهاریه

ساقیا! آمدن عید مبارک بسادت  
وان مواعید که کردی، سرواد از بسادت!  
برسان پندگی دختر رز، گو: «بدر آی  
که دم همت ما کرد زبند آزادت  
چشم بد دور! کز آن قرقه، خوش باز آورد  
طالع نامور و دولت مادرزادت  
شکر ایزد، که ز تاراج خزان رخه نیادت  
بوستان سمن و سرو و گل و شمشادت!  
در شگفتیم که درین مدت ایام فراق  
برگرفتی زحرفینان دل و، دل می دادت.  
شادی مجلسیان در قدم فرخ نست،  
جای نم باد هر آن دل که نخواهد شادت!  
حافظ! از دست مده صحبت این کشتی لوح  
ورنه، توفان حوادث ببرد بسادت!  
حافظ

باز آمدم چون عید نو، تا قفل زندان بشکنم  
وین چرخ مردم حوار را چنگال و دلدن بشکنم  
هفت اختر بر آب راه، کین خایان را می خورند  
هم آب بر آتش زلم، هم بدهشان بشکنم  
از شاه بر آغاز من بران شدم چون راز من  
تا جغد طوطی خوار را در دیر ویران بشکنم  
امروز همچون آصفه، شمشیر و فرمان درکنم  
تا کردن کسردنکتن در پیش سلطان بشکنم  
روزی دو باغ طایغان گرسبز بینی، غم مخور  
چون اصلهای بیخشان از راه پنهان بشکنم  
هر جا یکی گویی بود، چو گمان وحدت وی برسد  
گویی که میدان نسپرد، در زخم چو گمان بشکنم  
.....  
.....

گر بایسان گویه که «هی!»، بروی بریزم جام می  
در بان اگر دستم کند، من دست در بان بشکنم  
چرخ ار نگرند گرد دل، از بیخ و اصلش برکنم  
گردون اگر دونی کند گردون گردان بشکنم  
.....  
.....

مولوی

آن دستهای سبز فراوان نشانده اند  
بر بیکرانگی،

از یونه های سبز، بهاری عظیم را:

زمین زیر پای من

از این کرانه، سبز!

تا آن کرانه، سبز!

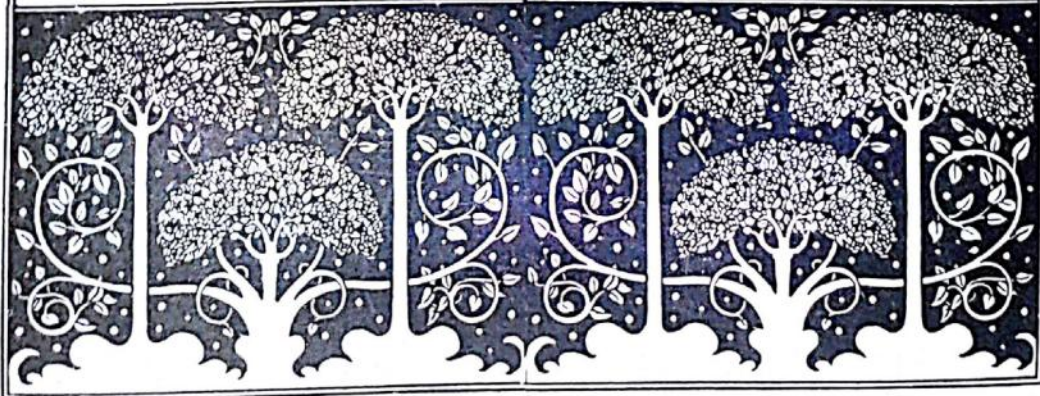
م. آزاد

آوار عید

مهدی اخوان ثالث (م. امید)

بسکه هیایش غم و ادبیار می آید فرود  
بر سر من عید چون آوار می آید فرود  
می دهم خود را نویند سال بهتر، سالهاست  
گرچه هر سالم پتر از بار می آید فرود  
در دل من خانه گیرد هر چه عالم را غیبت  
می رسد وقتی به منزل بار، می آید فرود  
رنگ راحت کوبه عمر، این تیریز آب اجل،  
می گریزد سایه، چون دیوار می آید فرود  
شانه زلفش را به روی افشاند و بست از بیم چاه  
شب چو آید، پیرده خمار می آید فرود

بهر یک شربت شهادت، داد یک عمرم عذاب  
گاه تیغ مرگ هم دشوار می آید فرود  
قاصد دعوت ز نیسی، زین شهید نالشت  
وقت شد منصور اگر از دار می آید فرود





دیجیتال کننده: نینا پویان